

راه ارانی

ارگان مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

شماره ۲

خرداد - تیر ۱۳۶۷

سومقاله

بسوی اتحاد گسترده برای صلح و سرنگونی رژیم!

مردم میهن ما لحظات بس دشوار و سیاه‌سی را می‌گذرانند. این وضعیت دردناک و تکان‌دهنده در همه دهه‌های گذشته به کلی بی‌سابقه بوده است. مرگ صدها هزار جوان و ساکنان بیگناه شهرها، ویرانی و صدمات جبران‌ناپذیر ناشی از جنگ، یک اقتصاد نیمه‌ویران، شرایط خفقان و سرکوب پر دامنه پلیسی، کمبودگرانی، محدود کردن گسترده آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان بویژه زنان و جوانان و صدها مشکل بزرگ و کوچک دیگر مردم را بیش از هر زمان به تنگ آورده است.

خشم و ناراضی‌مندی مردم از رژیم جنگ طلب، سرکوبگر و استبدادی و بی‌تدبیر که زندگی را اینچنین بر آنان تلخ و ناگوار گردانیده است، از حد و اندازه متعارف گذشته است. مردم امروز همه جا، در محل کار و تحصیل، در صف نان و تخم مرغ و... فریاد اعتراض سر می‌دهند و فشار پلیسی پانده‌اران و گشت‌های رنگارنگ و جاسوسان رژیم هم مانع از ابراز خشم و فحش و ناسازی آنان خطاب به حکومت و سردمداران منفور آنها نمی‌شود.

شاید آنچه بیش از همه مایه سرخوردگی و خشم مردم می‌شود، فقدان یک نیروی سیاسی فراگیر و قدرتمند برای رهبری مبارزات توده‌ها، برای رویارویی موثر با رژیم خمینی و برای ترسیم یک دورنمای مبارزاتی روشن و امیدوارکننده است. در یک کلام تراژدی بزرگ جامعه امروز ایران در آنست که مردم هیچ نیروی جایگزینی در برابر رژیم خونخوار جمهوری اسلامی نمی‌بینند. در حالیکه شعار صلح فوری و سرنگونی رژیم منفور خمینی به خواست مشترک و وسیع‌ترین توده‌های مردم مبدل شده است. پیام‌ها و اخبار رسیده از ایران حاکی از آنست که مردم ایران از سازمان‌های سیاسی و شخصیت‌های اجتماعی انتظار عمل و کار مشترک فوری دارند. در برابر این انتظار بجا و طبیعی که بطور مستقیم از وضعیت تکان‌دهنده و دردآور کنونی یعنی خشم بیگران و اعتراض‌رو به گسترش توده‌های مردم و به موازات آن پراکندگی و بی‌تحرکی نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی و هوادار یک رژیم دموکراتیک ناشی می‌شود، چه باید کرد؟

خطاب به مردم ایران،
سازمان‌های سیاسی،
شخصیت‌ها و
نیروهای منفرد
و اعضای حزب

بقیه در صفحه ۲

جنگ در سراشیب

مجلس سوم شورای اسلامی با ۲۲۷ نماینده شروع بکار کرد. در اولین نشست این مجلس هاشمی رفسنجانی با ۲۲۳ رای مثبت و ۴ رای سفید به مقام ریاست آن برگزیده شد. گروهی و حسیمن هاشمیان نیز به ترتیب با ۱۶۳ و ۱۳۳ رای به سمت معاونین مجلس انتخاب شدند، در حالی که ناطق نوری نائب رئیس شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران و یکی از سرشناس‌ترین

بقیه در صفحه ۲

حوادث مهمی که در یک ماه گذشته، تعدادل شکننده جمهوری اسلامی را در میانه میدان جنگ هستی سوز، برهم زده است، به باز شدن چشم‌اندازهای روشنتری از آینده جنگ کمک میکنند.

برتری جدید موقعیت نظامی عراق، که با حملات وحشیانه موشکی به شهرهای بزرگ ایران آغاز شد و وحشت و مرگ و انهدام بر جای گذاشته اینروزها با پیروزی‌های سریع وی در جبهه‌های فاو و شلمچه سکون نسبتاً طولانی موقعیت جنگی میان دو کشور را، که جمهوری اسلامی آنرا برتری نسبی خود قلمداد میکرد، بکلی برهم زده است و آرا به نظامی‌ملایان را به سراشیب انداخته است.

بقیه در صفحه ۳

تسلط حزب امام بر مجلس سوم

حرفهایی در باره پلنوم اخیر حزب توده ایران

۲

روایت «نواندیشی» به سبک

صفحه ۴

راویان کهنه کار!

مروری بر تجربه

۱۵ خرداد

افغانستان

درس‌های بزرگ يك تجربه تلخ!

صفحه ۲۲

در این شماره
میخوانید

* نامه رسییده
در باره اعلامیه
منشعبین مندرج در
راه کارگر

صفحه ۱۴

* در صفحات
فرهنگی: کسروی و
جهان بینی او

کان:

بازگشت به زندگی

۱۳

علیه جنگ و برای سرنگونی رژیم خمینی متحد شویم!

واقعیت اینست یک بار اکثریت نیروهای سیاسی ایران در آزمایش بزرگ انقلاب ۱۳۵۷ و سال‌های پس از آن به هیچ‌رو نتوانستند به انتظارات واقعی مردم پاسخ گویند. در نتیجه میدان برای ترکیب‌های خیمینی و اعوان و انصارش خالی ماند و مقاومت نیروهای سیاسی هرچند گاه با تلفات سنگین و فداکاری حماسی جوانان پرشور به دلایل متعدد راه به جایی نبردند.

شاید ۵-۴ سال اخیر را باید از نظر افست فعالیت سیاسی نیروهای مخالف رژیم در داخل کشور مثال زدنی دانست. البته این کارهش چشمگیر در درجه نخست ناشی از شرایط خفقان و سرکوب بی‌رحمانه پلیسی عوامل رژیم خیمینی است، اما نباید در عین حال به عامل مهم بی‌توجهی بسیاری از نیروها به امر مهم ضرورت پیشبرد یک مبارزه متحد و جهتهای در راه آرمان‌های مشترک همگان که اساسی ترین خواست‌های امروز توده‌های مردم را نیز در بر می‌گیرند، کم‌بهاه داد. این وضعیت بدون تردید بر جنبش اعتراضی مردم، بر روان‌شناسی توده‌ها، در هدایت فریادهای ناراضی مردم و تبدیل آن به سیل طوفانده و پرتوان جنبش توده‌ای تأثیر تعیین‌کننده بر جا می‌نهد.

در شرایط مشابه ایران، بسیاری کشورها بویژه در امریکای لاتین تجربه‌های مهم و اساسی را در امر مبارزه مشترک نیروهای مخالف رژیم‌های دیکتاتور پست سرگذرانده‌اند. این تجارب ارزشمند نشان می‌دهند که عامل خواست نیروهای سیاسی و تلاش هدفمند آنها در یافتن اشکال متنوع مبارزه مشترک از عملیات نظامی تا ترتیب دادن اعتصابات سراسری و روزهای اعتراض و... تا چه اندازه نقش اساسی داشته و بر مسیر عمومی مبارزات مردم تأثیر مثبت برجا نهاده است. در هر یک از این نمونه‌ها نیروهای سیاسی مترقی و چپ متناصب با ظرفیت یک‌کار مشترک، یا جبهه واحد برنامه‌معینی را با توجه به نیروهای شرکت‌کننده در آنها، پیش برده‌اند و بدون دست‌شستن از برنامه‌های بلندمدت تبر خود، نقش موثری در روند تحولات جامعه ایفا کرده‌اند.

اما در ایران امروز وضعیت چگونه است؟ در شرایط مهین ما حتی حادترین مسئله ما نیستند ادامه جنگ ویرانگر و خونین نیز نتوانسته است در طول ۸ سال گذشته نیروهای سیاسی ضد رژیم را برای واکنش‌های مشترک محدود در این عرصه بدور یکدیگر گرد آورد. ماه‌های گذشته و هنگام حوادث تکان‌دهنده‌ای مانند موشک باران شهرها و بمباران شیمیایی... نیروهای سیاسی حتی در خارج از کشور و در شرایط مساعد فعالیت‌علنی و بیرونی موفق نشدند از میان صدها هزار ایرانی چند هزار که جای خود دارد، چند صد نفر را در یک تظاهرات گرد آورند.

واقعاً چرا؟ چگونه میتوانیم ما طرفدار پایان جنگ باشیم، مخالف مرگ صدها و صدها نفر از مردم دو کشور زیر موشک و بمب باشیم، ولی تن به یک عمل مشترک و موثرتر علیه ادامه جنگ و وحشیگری‌های دورریم علیه مردم بیگناه ندهیم و یا آنچنان اگر و مگرهائی برای واکنش مشترک بترسیم که در عمل سرانجام حداکثر هر نیرویی جداگانه به اقدام محدود و در شرایط مساعد به تظاهرات کم دامنه چند نفری در اینجا و آنجا و زیر نام و پرچم خود اکتفا کند. فردا در شرایط تزلزل بیشتر رژیم، در شرایط اوج گیری مبارزات مردم ما چه خواهیم کرد و مردم در برابر این پراکندگی و گوشه‌گزینی و خود محور بینی چه واکنشی نشان خواهند داد؟

ما البته اولین نیروئی نیستیم که از این پراکندگی به فریاد آمده‌ایم، قصد نسق زدن و خردگیری بر این و آنرا هم نداریم. امر ما امر مهم پیشبرد مبارزه برای صلح و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. ما بخوبی از دشواری‌ها و بویژه تنگناهای چپ و سایر نیروهای مترقی باخبریم، ولی ضمناً می‌دانیم که این مشکلات با دست روی هم گذاشتن هم حل نمی‌شوند.

خطاب ما به همه نیروهای سیاسی ضد رژیم و طرفدار یک حکومت دموکراتیک در ایران است. روی سخن ما به همه شخصیت‌ها، فعالین سیاسی منفرد و هم‌وطنانی است که از ادامه جنگ و حکومت رژیم جمهوری اسلامی به تنگ آمده‌اند. ما می‌توانیم و باید در راه هدف‌های مشترکی که همه ما را به زحمات مربوط می‌کند و آینده ایران، سرزمین محنت زده باستانی ما را رقم می‌زند، به کار مشترک دست زنیم. امر ما و امر مردم، امروز مبارزه بیگانه‌ی بی‌امان برای صلح و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است و هیچ امری مهم‌تر از این

وجود ندارد. همه کسانی که مسائل غیرعمده را به میان می‌کشند، همه کسانی که اگرهای تمام نشدنی بر سر هر نوع فعالیت مشترک در راه این آرمان‌های بزرگ و اساسی ردیف می‌کنند، در عمل و بطور واقعی به جنبش مردم ضربه می‌زنند و مقاومت در برابر رژیم را تضعیف می‌کنند.

به نظر ما باید با همه نیرو، با صداقت و هوشیاری بسراغ اتحادهای وسیعتر برای تحقق بخشیدن به قوری‌ترین شعارهای روز مردم رفت. ما می‌دانیم که چه دشواری‌ها، پیش‌داوری‌ها و سدهائی در تحقق این امر مهم وجود دارد. ولی باید به این مهم دست یافت. مسئله، مسئله سرنوشت و آینده جنبش مردم ایران است.

خواست ما از کمیته مرکزی حزب تلاش مضاعف در راه تماس نزدیکتر با سازمان‌ها و شخصیت‌های مترقی ضد رژیم و ملحدوست برای پیشبرد امر مبارزه مشترک همگان در چهارچوب اتحادهای موضوعی یا پایداری‌مانند جبهه دموکراتیک برای سرنگونی است. کمیته مرکزی حزب باید به مسئله تشکیل جبهه سرنگونی اولویت ویژه‌ای بخشند و در راه تحقق آن همه نیروی خود را به کار گیرند.

خواست ما از همه رفقا، از همه اعضاء و هواداران حزب دموکراتیک مردم ایران، بسیج امکانات تشکیلات ما در همه جا برای پیشبرد امر مبارزه علیه جنگ و رژیم جمهوری اسلامی به همراه دیدن نیروهاست. این مبارزه امروز مهم‌ترین عرصه مبارزه ما است. باید در همه جا با پرهیز از هرگونه حرکات نمائشی و در عوض با تلاش هدفمند در شکل‌های توده‌ای و بزرگ یکوشیم گروه‌های وسیعتری را به مبارزه در راه اهداف مشترک پیش گفته جلب کنیم.

"راه ارانی" در این راستا امر مبارزه برای صلح و سرنگونی رژیم و مسئله اتحاد نیروها در این چهارچوب را اصلی‌ترین عرصه تبلیغی خاص خود تلقی می‌کند. ما صفحات روزنامه را در اختیار همه کسانی که - در داخل و خارج حزب - دارای نظریاتی در راستای پیشبرد امر مبارزه مشترک می‌باشند، قرار می‌دهیم و مسئولیت خطیر و مشترک کلیه نیروهای سیاسی دمکرات و مترقی را در این دوران حساس و سرنوشت‌ساز، در این روزهای سیاه و پرتلاطم مهین، بار دیگر خاطر نشان می‌سازیم.

پیش بسوی اتحاد گسترده

برای صلح و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی!

تسلط "حزب امام" ...

چهره‌های هوا دار فقه سنتی از این فیض محروم ماند. اکثر چهره‌های سرشناس این جناح (هواداران فقه سنتی) اصولاً از راه یافتن به مجلس "معاف" شدند، از آن جمله: شیخ محمد یزدی، عسگر اولادی و امام‌تی.

بهر حال انتخاب معاونین پیش گفته (کروبی و هاشمیان) بخودی خود بی‌تکر قدرت ائتلاف هواداران "روحانیون مبارز" (یعنی حزب امام) و ناگامی مناطق نوری نشان‌دهنده ضعف حریف در مجلس اسلامی است. همانگونه که تأیید رفسنجانی توسط هر دو طرف از ناواستگی او به هر یک و همزمان پذیرش نقش وی در حال حاضر از دو سو و در واقع موقعیت حساس و درنوع خود استثنائی وی خبر می‌دهد.

پیش از این گفتیم که گروه منشعب بنام "روحانیون مبارز تهران و فراکسیون آن در مجلس به رهبری کروبی خود را مدافع سینه چاک "سلام ناب محمدی و مخالف سرسخت" اسلام آمریکائی" معرفی می‌کند. این انشعاب به دوپارگی خط امام و تشکیل حزب امام انجامیده است.

بنیان‌گذاران این جریان که اکثراً شاگردان و پروردگان نزدیک خمینی و اعضای "بیت امام" هستند، تمام کوشش خود را در مرحله تدارک و نیز در جریان انتخابات وقف دور کردن هر چه بیشتر نمایندگان حریف از مجلس سوم کردند. نمایندگان این جریان بر آنند تا از جمله در این دوره از مجلس قوانینی را از تصویب بگذرانند که در گذشته با مقاومت مریدان فقه سنتی در مجلس و شورای نگهبان مواجه شده بود. بدین منظور آنها با تکیه بر فتاوی خمینی کارزار تبلیغاتی علیه شورای نگهبان را نیز از مدت‌ها پیش شدت بخشیدند و این کار را به خلق یسد از شورای نگهبان در متن انتخابات مجلس و نفی صلاحیت ناظرین آن‌ها بدانجا رساندند که از این نهاد در عمل در شرایط کنونی جز نامی باقی نماند و حداقل دو تن از اعضای آن - صافی و مومنی، عضو شورای نگهبان - بعداً استعفا خود را از این نهاد به خمینی تسلیم کردند.

انشعاب بیون دیزروز و "روحانیون مبارز" امروز کم‌کم با شعار "دفاع از مستضعفین - بمیدان آمده‌اند. آنها عمدتاً طرفدار گسترش و تقویت بخش دولتی در اقتصاد کشور و کنترل فائقه آن بر سایر شئون اقتصاد هستند. نمایندگان این جناح مدافعین پرشور "دولت خدمتگزار" بوده‌اند و از جمله اتهامات آنها به حریف،

مخالفت ۹۹ نماینده مجلس دوم (که وابسته به روحانیت سنتی بودند) با همین دولت و لذا تقابل آنها با توصیه‌های امام و نیازهای انقلاب قلمداد شده است. بعبارت دیگر اگر فصل مشترک همه نیروهای خط امامی را در شعارهای حمایت از مستضعفین و تقویت دولت و بخش دولتی بدانیم، طیف‌های مختلف آنرا نیز - از تندرو تا اعتدالی - هم بلحاظ ویژگی‌های دیگر خود، هم بلحاظ شدت برخورد به این شعار مشترک از یکدیگر تفکیک می‌شوند.

مثلاً امام جمارانی از سردمداران تندروهای حزب امام در عرصه "عدالت اجتماعی" رفسنجانی را با خود همسنگری می‌شناسد و یادآور می‌شود که سلسله سخنرانی‌های وی در این زمینه (که طی خطبه‌های نماز جمعه بیان گردیده است) بی‌دیدگاه‌های مبتنی بر "اسلام ناب محمدی" حزب امامی‌ها نزدیکی دارد. البته همانطور که اشاره شد این وجه مشترک همه خطاها می‌ها در مقابل جناح فقه سنتی است. اما جالب‌تر آن که در میان آنها (در درون خط امام) علی‌رغم این نزدیکی و هم‌نظری و در همین محدوده نگرش‌های متفاوتی هم وجود دارد.

مثلاً در حالی که خویشینی‌ها در تقابل با پیروان

جنگ در

شاید بتوان بر جسته ترین و فوری ترین نتایج ناشی از این عدم تعادل جدید را، با وحشت زدگی سران رژیم، سراسیمگی آنها در چاره جوئی، کوشش آنها در پنهان کردن اهمیت این وقایع و دستپاچگی ایشان در ترمیم اوضاع، توضیح داد.

هریان رژیم، که در مانده گی شان را، در پیس برده پنهان کرده بودند، ابتدا بدون هیچ توضیحی رئیس ستاد مشترک را از کار برکنار کرده، و با برگماری شبهازی به جای او، و در پیس کلمات و عبارات رسمی تعریف و تمجید، امکان "هما هنگی بیشتر" میان ارتش و سپاه و بسیج را آرزو کردند. دیری نگذشت که برای تأمین همین "آرزو"، خمینی نیز پست فرماندهی کذایی خود را به فرسنجانی واگذار کرد و در میان صلوات حضار برای پنهان کردن هراسی که یسه این نقل و انتقالات انجامیده، منتظری، حتی از فرسنجانی طلب کرد که از بقیه مسئولیتهايش كناره گیری كند، تا بتواند عهده دار وظایف جدید خود باشد!

سخنان اخیر مهدی گروبی، مبنی بر انجام تحقیقاتی به قصد شناسائی مسببین این شکست ها، "هرکس و در هر مقامی که باشد"، و بلافاصله پس از آن، "انتقاد از خود" رضائیس فرمانده سپاه یا سداران در سیمای جمهوری اسلامی، بدون شک آخرین نشانه های هراس رژیم از ضربات اخیر نخواهند بود و باید، همانگونه که فرسنجانی، فقط پس از چند روز از حمله هواپیماهای آمریکایی به سکوهاي نفتی ایران در یک سخنرانی نسبتاً "طولانی، و برای اولین بار، اعلام کرد، اذعان نمود که از این پس زمان به زیان ایران عمل میکنند!"

باید خاطر نشان کرد که در مرحله اول و طی مدت طولانی جنگ شهرها و حملات موشکی عامل روانی مهمی وارد عمل شده است. بدین ترتیب که پس از وقایع مزبور کنترل تهران که بواسطه تمرکز بی سابقه نیروی انسانی و اقتصادی برای رژیم اهمیت حیاتی دارد به میزان زیادی مشکل شده است و گرانوی و تورم بی سابقه، موج شدید تاراجی از نا امانی زندگی در شهر و ابراز خشم و نفرتی که علناً پایش داده میشود، رژیم را، با همه عوامل سرکوب و اختناقش در تنگنا قرار داده است.

در مرحله دوم که با شکست های پی پی رژیم در قوا و شلمچه و پیش از آن حمله نیروهای آمریکایی به ناوهای ایرانی و سکوهاي نفتی ایران آغاز شد با انتخابات دوره سوم مجلس و بالاگرفتن اختلافات در بین روحانیون همراه بود.

شرایط اخیر حاکی از آن است که موقعیت جمهوری اسلامی که سالیان دراز در جبهه ها در موضع قدرت بود تغییر کرده و تفوق نسبی آن با پیروزی های عراقی بعد از مدت ها مختل گردیده است.

رژیم برای لاپوشانی حقیقت و کم جلوه نشان دادن شکست در مناطقی که برای بدست آوردن آنها دهها هزار کشته بجای گذاشت دست به اقدام می زند. اما خانه ای در خطبه نماز جمعه گفت: "جنگ های طولانی همیشه پیروزی و شکست دارد و نتیجه نهایی را استقامت، مقاومت، توکل به خدا و وارد کردن ضربات قاطع روشن میکند."

خمینی ضمن پیام خود به مناسبت افتتاح سومین دوره مجلس به طور ضمنی به شکست های اخیر اشاره میکند و با ادعای اینکه جنگ زیروبالا دارد سعی در کم اهمیت جلوه دادن موضوع میکند. در این بین بسیج نیرو برای جبهه ها سختی صورت میگیرد. در تمام مدت اردیبهشت و اوائل خرداد ماه تقاضای دست اندرکاران رژیم در دعوت و بسیج عمومی کار زیادی از پیش نبرد. در این میان به بیانیه "روحانیون مبارز تهران" در ۱۳ اردیبهشت، تقاضای خامنه ای

در نماز جمعه ای روز قبل از آن و تقاضای مکرر سپاه و بسیج میتوان اشاره کرد. بنظر می رسد که یائین آمدن روحیه رزمندگی در سپاه و بسیج از یکطرف و خستگی و بیزاری مردم از ادامه جنگ از طرف دیگر با چاشنی شکست های متعدد اخیر و از جمله اختلافات بوجود آمده در حیمن انتخابات بین جناح های درگیر عوامل اصلی این ناتوانی های رژیم در بسیج نیروها به مانند قبل باشد.

باید گفت که ناتوانی رژیم در موقعیت جدید نظامی، سراسیمگی آنها در رفع و رجوع مشکلات و خشم و خروش مردم که آشکارا بالاگرفته است در این اواخر، لااقل به دو نمونه اعتراض کتبی، یکی از جانب "آیات عظام" و دیگری از جانب مهندس بازرگان انجامیده است.

نامه هایی که اخیراً به توسط گلپایگانی و مرعشی نجفی و با جلب حمایت "مدرسین حوزه علمیه قم" به خمینی نوشته شده، به صراحت بر لزوم خاتمه جنگ و انجام مراسم حج توسط حجاج ایرانی اشاره دارد و نامه مهندس بازرگان نیز، ضمن افشای مرگ و میرانی ناشی از جنگ، با خشونت بی سابقه ای شخص خمینی را مورد حمله قرار داده است.

به چنین اوضاعی، باید موقعیت بین المللی رژیم و انزوای روزافزون آنرا نیز اضافه کرد. اقدامات سوریه برای عادی کردن روابط کشورهاي خلیج فارس، از جمله کویت، با رژیم خمینی به جایی نرسید و درست بعد از حمله تقریباً "همزمان" عراق به قوا و آمریکا به سکوهاي نفتی ایران، ریزش نژاد نژادیکه متوقف شد و عربستان سعودی و کویت با دلگرم شدن از این حمله به همراء مصر، ایران را محکوم کردند. از طرف دیگر،

بدنبال درگیری های لبنان بین نیروهای امل و حزب الله طرفدار رژیم، روابط سوریه نیز با ایران به تیرگی کشیده شده است. اینروها باید محکومیت ایران بوسیله کنفرانس فوق العاده سران عرب در الجزیره را نیز، به لیستی که میزان انزوای هر چه بیشتر رژیم را نشان میدهد، اضافه نمود. انزوای جمهوری اسلامی در سطح بین المللی و شکست در جبهه های جنگ که پس از مدت های طولانی بی سابقه بوده است به همراء تشدید اختلافات در بین رقبای کسب قدرت تدریجاً وضعیت تازه ای را در سطح جامعه ایران بوجود می آورد.

این وضعیت به همراء فشار روزافزون ناشی از نا بسامانی اقتصادی مردم از یک طرف و سرخوردگی تدریجی آنان در ادامه جنگ مسلماً تغییرات قابل توجهی در روزهای آینده بدنبال خواهد داشت.

توضیح:

در جلد اول کتاب "خطرات سیاسی اسکندری" که توسط "حزب دمکراتیک مردم ایران" انتشار یافته است، رفیق اسکندری در ضمن شرح خطرات مربوط به دوران زندان "پنجاه و سه نفر" که شعری اشاره کرده است که فرخی یزدی در ستایش اعتصاب دلیرانه ای زندانیان سیاسی در سال ۱۳۱۷ در زندان قصر سروده، و رفیق فقید متن کامل آن را به خاطر نیاورده است.

در زیر برای پاسخ به علاقمندانی که اصل شعر را پرسیده اند، رباعی فرخی را از نظر می گذرانیم:

صدمردچو شیر عهد و پیمان کردند
اعلان گرسنگی به زندان کردند
شیران گرسنه از پی حفظ مرام
با شوق و شعف ترک سروجان کردند

جنایت تروریست های خمینی

محکوم است!

اطلاعیه ای را که میخوانید، رفقای ما در سوئد برای نشریه فرستاده اند. ما ضمن انزجار از اعمال نفرت انگیز آدم کشان رژیم خونخوار خمینی، متن اطلاعیه را برای آگاهی هموطنان منعکس میکنیم:

**

پنج شنبه ۱۲ ماه مه چند نفر از عوامل خمینی، فرستاده شده از جانب سفارت جمهوری اسلامی سوئد، در میدان مرکزی شهر استکهلم، قصد جان یک پناهنده سیاسی عضو سازمان فدائیان خلق ایران را کردند. چهار مرد نقابدار از پشت به او حمله کردند و با ضربات چاقو پشت و ریه های او را شدیداً مجروح کردند. لحظاتی بعد دو پناهنده دیگر نیز مورد اصابت چاقو واقع شدند.

پلیس سه نفر از ضاربین را بازداشت کرد. سردسته ضاربین مقصود یزدا نیناه نام دارد. یکی از پناهندگان مصروب هنوز در وضعیت وخیمی بسر می برد.

واقعه مزبور یکبار دیگر تأیید کرد که سفارت خانه های جمهوری اسلامی در اروپا ی غربی چیزی جز شبکه های تروریستی و آدمکشی نیستند.

ما از همه می خواهیم با تمام امکانات نسبت به این عمل وحشیانه موضع گیری کنند. ما همراء هزاران پناهنده سیاسی تقاضای مجازات موثر ضاربین را داریم. مجازات شدید ضاربین، شاید بتواند مانع تکرار چنین اعمالی از جانب تروریست ها و عوامل سفارتخانه های جمهوری اسلامی شود.

"کمیته همکاریهای دموکراتیک":

- جبهه خلق برای آزادی فلسطین (PFLP)
- جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین (DFLP)
- سازمان فدائیان خلق ایران
- حزب دموکراتیک مردم ایران
- انجمن فرهنگی کردها
- انجمن السالوا دریاها

این اطلاعیه همچنین بوسیله سازمانهای زیر امضاء شده و مورد حمایت قرار گرفته است:

- حزب کمونیست ترکیه (TKP)
- جبهه میهن پرستان ما نوئل رودریگز (شیلی)
- (FPMR)
- حزب کمونیست ترکیه (وحدت)
- گروه پروشی ها

۶۷/۳/۱

تسلط "حزب امام"

رفسنجانی ها متعاز سازد، و به همین علت نیز تناسب قوا و تضعیف یا تقویت راست ها نیز هر از گاهی چهره های مختلف خطا ما را در مرکز توجه و کانون سیاست روز جمهوری اسلامی قرار می دهد، اما این نزدیکی عینی در مقیاس دیگری میان این مجموعه با جناح مقابل یعنی هواخواهان فقه سنتی نیز وجود دارد که همگی وابسته به حزب روحانیت هستند، همگی با هر گونه آزادی واقعی توده های مردم، با هر نوع تجلی جدی دموکراسی، با رشد مترقی جامعه بهر عنوان هیچگونه سرسازشی ندارند. بدین سبب را دیگال ترین آنها، بخصوص فاشیست ماب ترین و آزادی کش ترین آنها می باشد و با لطمه زمینیه تشدید بحران را در متن حرکت خود خواهند پرورد.

حرفهائی درباره پلنوم اخیر حزب توده ایران

کردن‌ها و در لاف‌ها حرف زدن‌ها در چیست؟ آیا سیاست خارجی شوروی "پایه و اساس" نوآرانه ندارد، یا گردآندگان حزب توده نمی‌خواهند آنها را به خلاقیت بشناسند؟ و اگر حالت دست دوم درست باشد، چه حظوری آنها را وادار به "پنهان‌کاری" میکند؟

واقعبیت آنست که سیاست خارجی اتحاد شوروی، بطور جدی، نشانه‌های مهمی از تغییرات جدید را با خود حمل میکند.

امروزه، دیگر هرکسی نمیتواند بفهمد که سیاست جدید صلح اتحاد شوروی، نسبت به پیشنهاهای گذشته این دولت، آشکارا تفاوت کرده است. مسلماً کسی نمی‌تواند کوچکترین نشانه‌ای بیابد که گویا رهبران کشورهای امپریالیستی، صلح طلب تر از گذشته شده، و یا در مذاکرات یکی دو ساله اخیر، از مواضع قبلی خود کوتاه آمده باشند. برعکس این سیاست جدید اتحاد شوروی است که با عقب نشینی‌های معین و "انعطاف" بیشتر در کنار تحرک بی سابقه راه را بر پیشرفت مذاکرات هموار میکند. بدیهی است که حزب و دولت اتحاد شوروی برای تأمین این "انعطاف" قیمت معینی نیز میپردازد و باید اذعان کرد که برای اینکار تسا "تجدید تفکر" نسبت به برخی اندیشه‌ها و داورهای گذشته نیز پیش رفته‌اند.

مبنای نظری این سیاست جدید، بیش از هر کس، یوسیه میخا، گورباچف، از جمله در کتاب اخیرش "پرسترویکا" مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است.

نامبرده، در این کتاب "ستون فقرات تفکر نوین" را برسمیت شناختن اولویت ارزش‌های انسانی نسبت به منافع طبقاتی برمی‌شمارد و تأکید میکند که متاثر از این بینش نوین: "این را دیگر ممکن نمی‌دانستیم که مفهوم همزیستی مسالمت آمیز دولت‌ها با سیستم‌های اجتماعی مختلف را به عنوان "شکل ویژگی" از مبارزه طبقاتی" همچنان حفظ کنیم" (پرسترویکا - ص ۱۹۹).

او، همچنین اضافه میکند که: "برای به کمال رساندن فلسفه صلحمان، درباره وابستگی دو جانبه میان جنگ و انقلاب، تجدید تفکر کردیم" (همانجا).

در توضیح همین "تجدید تفکر" است که او، ضمن یادآوری انقلاب‌هایی که بر اثر جنگ به وقوع پیوسته‌اند، و اشاره به "منطقی" که رابطه‌ای علت و معلولی میان جنگ و انقلاب می‌جوید، و خشونت و جنگ طبقاتی امپریالیسم را عاملی برای تبدیل ناراضی‌های اجتماعی به موقعیت انقلابی میدانند، چنین

منطقی را مردود شمرده و مینویسد: "از این توجیه، این پیشگویی برداشت میشود، که در کشور ما مدت‌هاست پذیرفته شده است: جنگ جهانی دیگری، که امپریالیسم آن را آغاز کند، به دگرگونی‌های اجتماعی تازه‌ای خواهد انجامید، که بر سیستم کاپیتالیستی ضربه نهائی را وارد خواهد کرد، و این به مفهوم صلح فراگیر خواهد بود" (همانجا - ص ۲۰۱).

رفیق گورباچف آنگاه چنین "توجیه" کردن‌ها و "پیشگویی"‌ها را، مورد حمله قرار داده و با توجه به آثار یک جنگ احتمالی هسته‌ای، تصریح میکند، که در ارزیابی نوین ما، رابطه علت و معلول میان "جنگ و انقلاب دیگر صدق نمی‌کند"، و یادآور میشود که حزب، در جریان کنگره ۱۲۷م "دو موضوع جنگ و انقلاب را به وضوح از یکدیگر تفکیک کرده است". نامبرده اضافه میکند که با اتکاء به همین تفکر نوین است که در جریان کنگره اخیر

برای ما اعضای حزب دموکراتیک مردم ایران، که سال‌هاست متعادلی، جهان‌گسترده و پیچیده و متنوع سوسیالیسم را از روزنه تنگ چشمان بی‌فروغ رهبران حزب توده میدیدیم و آرا با گزینیم شکسته منافع و مصالح حقیر آنها زرع میکردیم، بیگیری و سوسواس در شناخت هرچه دقیق‌تر متدولوژی این آقایان، زاویه‌های مضحک انتخابی ایشان برای رویت وقایع، موضوعی بسیار مهم است که میتواند ما را هرچه بیشتر به مواضع اصولی در شناخت واقعبینانه سوسیالیسم، نزدیکتر کند.

پلنوم اخیر حزب توده ایران، از این نظر، یکی از نمونه‌های درخشانی است که سبک‌گاری بی‌بدیل این هوراگان‌کشان حرفه‌ای را در سربک‌بزن‌گاه، به نمایش میگذارد.

ما جرای کنگره بیست و هفتم، و واکنش حزب توده نسبت به آن، نباید از خاطر کسی رفته باشد. در حالیکه روح اصلی کنگره، و تقریباً تمام وقایع درونی آن، در اطراف "شجاعت و صراحت" در برخورد به گذشته، حمله به نارسائی‌ها، مبارزه با فساد، ضرورت بازاندیشی و بازسازی دور میزد، گردآندگان حزب توده حتی کلمه‌ای نیز در باره این مضامین در نامه مردم ننوشتند و به کف زدن و هورا کشیدن فرمایشی خود بسنده کردند.

بنظر میرسد که گذشت زمان و ادامه یافتن و حتی قوت گرفتن موج نواندیشی و دگرگون‌سازی که در پلنوم‌های بعد از کنگره ۲۷ مجدداً مورد تأکید قرار گرفت و در نشریات، افکار عمومی و سطوح مختلف جامعه و ارگان‌های شوروی با زتاب یافت، سرانجام آن را چنان شور کرد که خان‌هم فهمید و برای جبران مافات پشیمان گذشت!

هیئت سیاسی، در گزارش خود به پلنوم، به هنگام شرح و تفسیر "نواندیشی" در اتحاد شوروی، خیلی زود سراصل مطلب می‌رود و اظهار می‌دارد: "ما طی دو سال اخیر ناظر تداوم بیرونی و داخلی نوآرانه حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی بودیم. نواندیشی پایه و اساس سیاست خارجی اتحاد شوروی را در مرحله کنونی آن تشکیل میدهد." (گزارش هیئت سیاسی، ص ۲- تأکید از ما).

چگونه میتوان سیاست خارجی "نوآرانه" اتحاد شوروی و "پایه و اساس" آن را درک کرد؟ خواننده بیگانه، که با خوشحالی می‌خواهد از این موضوع سر در بیاورد، ناگهان با حیرت متوجه میشود که گزارش مربوطه، گرچه قرار بود سیاست خارجی اتحاد شوروی را، و بویژه پایه و اساس نواندیشانه آنرا توضیح دهد، خود را به کوجه علی‌چپ میزند و با نقل قول‌هایی از کارل مارکس و ولادیمیر ایلیچ لنین، ثابت میکند که سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز بحثا به اصلی‌ترین ویژگی‌های سیاست خارجی شوروی، در این کشور "تاریخ هفتاد ساله" دارند و همواره صلح و سوسیالیسم در کنار یکدیگر بوده‌اند و سخنان رفیق گورباچف در واقع همان نظرات لنین در باره صلح و همزیستی مسالمت آمیز است... و هرچه خواننده میگردد تا از "نواندیشی" در این تاریخ هفتاد ساله سر در بیاورد چیزی دستگیرش نمیشود.

چرا! یک عبارت دیگر - فقط همین عبارت - تنها موردی است، که شاید بتوان از خلال آن، به مفهوم "نواندیشی" در سیاست خارجی شوروی، از دیدگاه گردآندگان حزب توده، دست یافت:

"سوسیالیسم همه خلق‌ها و دولت‌ها را فرا میخواند تا بدون چشم‌پوشی از تضادهای اجتماعی، سیاسی وایدئولوژیک، به هنر و دانش خودداری از تنش فزاینده در عرصه بین‌المللی مجهز شوند و در این گستره همانند انسان‌های فرهنگ و تمدن عمل کنند. چنین است نظریه بشردوستانه‌ای که در پلنوم نواندیشی نهفته است" (همان، ص ۱، تأکید از ما)

خواننده پس از چند بار مرور کردن این پاراگراف، از خود میپرسد که آیا قبلاً "سوسیالیسم طرفدار" تنش فزاینده بود که حالا "نواندیشی" از آن صرف‌نظر کرده است؟ آیا قبلاً "از خلق‌ها و دولت‌ها میخواست که مثل آدم‌های بی‌پدر و مادر و یک کتی" عمل کنند" که حالا با استناد به نواندیشی طرفدار "انسان‌های فرهنگ و تمدن" شده است؟

تحقیقا" میتوان گفت که تمام عبارت پردازی‌های گزارش نویسان نامبرده، درباره "پایه و اساس" سیاست خارجی "نوآرانه" شوروی، عیناً، تکرار تمام آن فرمول‌هایی است که حزب توده ایران دهها سال است از آنها بعنوان سیاست‌های ثابت، اصولی و تخطی‌ناپذیر اتحاد شوروی یاد میکند، و این بار، در این محضمه غریب گرفتار شده که آنها را به هر ترتیب که ممکن باشد، بعنوان سیاست "نواندیشی" قالب کند! برآستی از این اصرار

روایت «نواندیشی»

به سبک راویان

کهنه کار!

حرفهائی درباره پلنوم

و به هنگام ویرایش نوین برنامه حزب، دو جمله زیر را از متن برنامه قبلی حذف کرده اند:

"اگر متجاوزین امپریالیست به رغم آن جسارت و جنگ جهانی دیگری را آغاز کنند، در این صورت ملتها دیگر با سیستمی مدارا نخواهند کرد که آنها را به جنگ هائى چنین هراس انگیز میکشاند. ملتها امپریالیسم را جارو خواهند کرد و به گور خواهند سپرد."

وی سپس با اشاره به این تغییر و تبدیلات در ویرایش نوین برنامه حزب، و در استدلال صحت چنین عملی یا داور میشود که:

"این برداشت، که در ثئوری، بروز جنگ جهانی دیگری را میپذیرد، کنار گذاشته شد، چون با واقعیت عصر نیروی اتمی وفق نمی داد." (همانجا - ص ۲۰۱).

رفیق گورباچف، علاوه بر تشریح "نوآوری های" سیاست صلح اتحاد شوروی، سیاست جدید خارجی اتحاد شوروی را نیز مورد بررسی قرار میدهد. او از جمله در همین کتاب است که در توجیه سیاست خارجی شوروی، با یادآوری فریاد خشمگین نیکیتا خروشچف مبنی بر اینکه "شما را بگور خواهیم سپرد!" از آن به تلخی یاد میکند و آنرا "بسیار بدشگون" مینامد و ضمن دفاع از شخص وی و تذکر اینکه نامبرده بر اثر ناآرامی و سرسختی طرف مقابل، به خشم دچار شده است، سوء استفاده مردان سیاسی غرب، از جمله مردی را که "حساساتی" بود، مورد شمت قرار میدهد. او همچنین "سخنرانان بلندیایه" را که با استفاده از "جمله های قضا رنن" از سلطه کمونیسم "بهر تمام اروپا" سخن میگویند مورد انتقاد قرار میدهد، و خود اینبار با استفاده از کلام مارکس، سیاست خارجی شوروی را ترسیم میکند:

"پرولتاریا پیروز نمی تواند کمال مطلوب خود را از یک زندگانی توأم با خوشبختی به ملتی دیگر تحمیل کند، بی آنکه به پیروزی خودش لطمه وارد آورد" این بیان مارکس به روشنی رفتار ما را در برخورد با هرگونه "صادرات انقلاب" مشخص میسازد (همانجا - ص ۲۰۵).

آری، چنین است گوشه هائی از "تفکر نوین" در سیاست خارجی اتحاد شوروی، که گردانندگان حزب توده را برآستی در تنگنا میگذارد. آنها بخوبی میدانند که برملا کردن و تعریف و تمجید از این گونه تجدید نظر کردن ها نسبت به ارزیابی های گذشته، چیزی نیست که با سهولت ممکن باشد و به اقتضای مصالح درون حزبی، و احتمالاً جلوگیری از رماندن کسانی که ممکن است این سیاست های نوآورانه برایشان "تقیل" باشد، و بویژه برای اینکه "چپ روها" دوباره فریاد "تجدید نظر طلبی" سردهند، از ذکر این مسائل خودداری میکنند و با حواله دادن خواننده به "تاریخ هفتاد ساله" اتحاد شوروی، مدعی میشوند که سخنرانان مارکس و لنین و گورباچف و علی خاوری، پیوند جدائی ناپذیر دارند!

با اینحال، ما تردید نداریم که خودداری از طرح "معضولات" در مقابل چشم توده های حزبی، به معنای نفهمیدن و یا وصول نکردن "پیام" اصلی سیاست خارجی "نوآورانه" اتحاد شوروی نیست. گردانندگان حزب، این قسمت از رادارهایشان خوب کار میکنند و بهمین دلیل هم بوی صلح و صفا زودتر از هرکس دیگری به مشامشان میرسد، و از این رهگذر، آستین هاست که بالا میروند و پلنوم مربوطه، پس از مدتی قلمفرسائی برای توضیح نواندیشی در سیاست خارجی اتحاد شوروی، و هم زمان، کوشش برای پنهان کردن آن، بدو "شروع به تعریف و تمجید از سیاست های آشتی جویانه در افغانستان و کامبوج و نیکاراگوئه میکند و بعد هم پس از مدتی پراکنده گوئی، سرانجام تبسم "آشتی جویانه" خود را با طرح شعار جبهه صلح و صفا، نمایان میسازد.

با یاد گفت که سیاست های حزب توده، معمولاً با بررسی ها و تحلیل های فرموله شده و علنی حزب، قابل کشف نیستند و طراحان آن، همواره با عقربه های "سیاست نامائی" مخصوصی که گردانندگان حزب در آستین دارند و پس از طی یک پروسه پیچیده انجام میشود. تنها پس از گذر از این محاسبات ریز و درشت است، که الفاظ مناسب بر متن سیاست مربوطه دوخته میشود و به پشت و پیرین نقل مکان میکنند.

ما قبلاً در بررسی سیاست های حزب توده در دهه چهل و نقشب عقربه سیاست نامائی مربوطه در حذف شعار سرنگونی رژیم شاه، ارزیابی های ارائه داده ایم. در اینجا نیز باید یادآوری کنیم، که سیاست های "نوآورانه" حزب و دولت اتحاد شوروی، و بویژه کوشش های یکی دو ساله اخیر آنها در تنش زدائی در مناطقی مختلف جهان، و تمایل آنان به داشتن مناسبات مسالمت آمیز

با کشورهای مختلف، از جمله با جمهوری اسلامی ایران، نکته ای نیست که از چشم گردانندگان حزب توده پنهان مانده باشد، و صد البته، اعتقاد در سخ گردانندگان حزب به "انترناسیونالیزم پرولتری" مورد نظرشان نیز، چیزی نیست که به این زودی ها خدشه دار شود. آنها خوب میدانند که رهبران جمهوری اسلامی ایران، با نماند بسیاری از دولت مردان کشورهای مختلف، برای درگ میزان "واقعی" تمایل اتحاد شوروی در برقراری روابط حسن و اعمال سیاست همزیستی مسالمت آمیز با هر کشوری، یک وسیله سنجش قابل اعتماد در اختیار دارند، و آنها ارزیابی سیاست های حزب "برادر" در کشور خودی است. این قطب نما، وسیله ای است که در دهه های گذشته، در سطح جهان با رهبا بوسیله حکومت های مختلف بکار گرفته شده است.

چنین است، که در جریان سالها شکل گیری مناسبات بین المللی، و مشروعیت یافتن پاره ای "انتظارات" دیپلماتیک در عرصه جهانی از یسکو، و عملکرد نا سالم مناسباتی که تحت پوشش انترناسیونالیسم پرولتری صورت می گیرد، دست در دست هم، برخی از احزاب "برادر" را، در موارد متعددی وادار به اتخاذ سیاست هائی کرده اند که کمتر یمن غرابتی با واقعیت مبارزه طبقاتی در کشور "خود" نمی توانسته است داشته باشد.

تا آنجا که به رهبری حزب توده ایران مربوط میشود این نوع سیاست گذاری با هدایت عقربه سیاست نامائی مربوطه، از مهم ترین ویژگی های آن به شمار میرود، و باید گفت که متأسفانه، تا زمانیکه در همچنان بر این پایه بگردند، گردانندگان حزب را از یکاگرایی این شیوه ها، بر طراحان استراتژی سیاست های خود گریزی نیست.

ادامه حضور این مکانیسم های سیاست گذاری، نه فقط گردانندگان حزب توده را، بویژه پس از سالها زندگی و کار اداری در مهاجرت، به عنان صری بوروکرات، عاقبت طلب و سازشکار تبدیل کرده است، بلکه در عین حال، وجود یک بدنه کم و بیش جوان و پر شور که با آرمانخواهی به حزب پیوسته اند، آنها را وامیدارد تا با دروغ گوئی، پنهان کاری و سفسطه، همواره تصویری فریبنده به هواداران خود ارائه دهند و از همان اولین گام به ورطه بی اخلاقی و دورویی درغلطند. با زخوانی متن گزارش هیئت سیاسی به پلنوم بیستم حزب توده و نیز قطعنامه این پلنوم، تمام دلگدازی و دورویی و "پنهان کاری" نویسندگان این اسناد را، برای اینکه به هر قیمت ممکن خواننده را بفریبند و نیات واقعی خود را مخفی نگاه دارند، به وضوح نشان میدهد.

آنها نمی توانند بیگانه اعضاء و هواداران حزب را با حذف شعار سرنگونی متقاعد سازند، بنا بر این باید راه های بر جنا بگذرانند، که گویا این شعار برای دوره های آینده قابل اجرا خواهد بود. اما، همزمان میتوان به اعضاء حزب القاء کرد که - در انتظار آن روزهای دور - اینک میتوان به "وسیع تر کردن پایه های جبهه خودی و "تنگ" تر کردن پایه های اجتماعی رژیم حاضر پرداخت.

به اعتقاد ما، خیالی بودن و ذهنیگری طرح این جبهه و نیوز دنیا له روی طراحان آن، موضوع درجه دومی است که با یک بررسی اجمالی، ناممکن بودن تشکیل آن برملا گردد. چیزی که در این میان اهمیت دارد، شناخت انگیزه های طراحان این جبهه و آن مکانیسم هائی است که گردانندگان حزب را - علیرغم مشکلات متعددی که برای پیس گرفتن جبهه سرنگونی دارند - وامیدارد تا برای نشان دادن حسن نیت خود به "مقامات" و نیز نشان دادن حسن نیت همسایه شمالی به همسایه جنوبی، اینهمه آسمان و ریسمان را به هم ببافند، تا با استناد به نقل قول های سر و دم بریده و دستمالی شده ای که در کیسه رمالی خود دارند، صحت و ضرورت جبهه صلح و صفا ی مربوطه را به دیگران بقبولانند.

خلاصه کنیم، مبحث سردرگم، بی منطق و پرآب و تاب که هیئت سیاسی حزب توده در باره نواندیشی در سیاست خارجی شوروی در گزارش خود به کمیته مرکزی تدارک دیده - و نیز انعکاس آن در قطعنامه پلنوم - فصل مغشوشی است که در آن، از یکطرف باید به توضیح و تکرار و تاکید مکرر، و اثبات حقایق آنچه که حزب توده ایران، پیش از چهل سال است در باره سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز، در هزارها صفحه برشته تحریر درآورده اشاره کرد، و از طرف دیگر، به هر قیمتی آنها را به سیاست نواندیشی چساند و به زبان بی زبانی به خواننده حالی کرد که در شرایط امروز "بگانه راه صحیح و منطقی، پیدا کردن راه حل های سیاسی معضلات جهانی است."

چنین است که حزب توده، به تاسی از "نظریه بشردوستانه ای که در بطن نواندیشی نهفته است" همچون "انسان های با فرهنگ و متقدم" شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را حذف میکند و در کوشش برای یافتن "راه حل های سیاسی" معضلی بنام جمهوری اسلامی، جبهه صلح و صفا و آزادی را، جایگزین میسازد!

حرفهائی درباره پلنوم

کعبه و بتخانه بهانه ست!

حزب توده ایران، در دورانی بسیار طولانی، این اخلاق حسنه را حفظ کرده است، که به هر مناسبتی، و بویژه بمناسبت تشکیل پلنوم هایش، فصلی از گزارش به پلنوم و نیز قسمتی از قطعنامه هایش را به تمجید و تحسین از سیاست های وقت حزب برادر اختصاص داده و با بهره گیری از اوضاع روز، و جهت یاد، درباره حقایق و اصولیت و خلاقیت این سیاست ها، گزارش "فراشی" به رشته تحریر درآورد. جالب این است که برای رهبران حزب، مفهوم و ماهیت این سیاستگاری ها و سمت و سوی آنها خیلی اهمیت ندارد. مهم آنست که در برهه مسورد نظر، کشتیبان را چه سیاستی مطلوب افتاده باشد، تا اینان زیان به ستایش آن بگشایند و آنرا "گام بلندی به جلو" قلمداد کنند. در دوران استالین به ستایش وی پرداختند، بعد از کنگره ۲۰ و ۲۲، همزمان و همزمان با مواضع حزب برادر به استالین زدائی و تمجید از خروشچف پرداختند، پس از برگشتاری وی، در همان مدور قطعنامه های حزب برادر به معایب شیوه های او "پی بردند"، دو دهه در تمجید از برژنف دست از پا خطا نکردند، و حالا هم نوبت گورباچف و کف زدن برای "نواندیشی" فرا رسیده است.

براستی گردانندگان حزب توده از بقول خودشان "استراتژی دگرگونسازی" چه میفهمند و آنرا چگونه بیان میکنند؟ نکته ای که بیش از هر چیز در گزارش به پلنوم و نیز قطعنامه آن جلب نظر میکند و انسان را بیاد روش های بوروکرات های "دون پایه" میاندازد، تکرار و اصرار نویسندگان در "رسمی بودن تحلیل ها و تفسیرها پیشان و مستدل کردن آنها با "اسناد و مدارک حزب کمونیست اتحاد شوروی" است. همه جا این کوشش به چشم میخورد که میاد حروف هائی که در باره این استراتژی جدید زده میشود مورد تأیید "مقامات رسمی" نباشد. ظاهراً "با برسمیت شناختن همین سبک کار هم هست که پلنوم به هیئت سیاسی ما موریت میدهد که "حقایق" مربوط به دگرگونیهای انجام شده را "با استناد به اسناد رسمی احزاب برادر" مورد بررسی قرار دهد!

به همین دلیل، بد نخواهد بود، اگر در ابتدا با اشارات کوتاهی به برخی از نوشته های منتشره در اتحاد شوروی به یک تصویر عمومی از "استراتژی دگرگونسازی" اشاره کنیم و بعد روایت پلنوم را با آن مقایسه نمائیم. شاید از نقطه نظر رهبران حزب توده، از رفیق گورباچف "رسمی تر کسی را نتوان پیدا کرد، چرا که تبعیت از "مقامات عالی" بیش از هر کس در مورد او صادق است! نامبرده در کتاب اخیرش "پرسترویکا" ضمن تحلیل اوضاع کشور و تشریح روندی که آنها را به ضرورت دگرگونسازی متقاعد کرد متذکر میشود: "نخستین رشد اقتصادی را کشف کردیم. در یازده سال آخر نرخ رشد درآمد ملی به کمتر از نصف تقلیل یافته بود و از آغاز دهه هشتاد در سطحی تقریباً ساکن پایدار مانده بود." (کتاب - ص ۲۰)

او درباره "سطح آیدئولوژی" و شرایط حاکم بر تولید فرهنگی و نظری جامعه در این سالهای رکود، به "مکانیزم های ترمیم کننده" و "مقاومت در برابر هر نظریه جدید" اشاره میکند و از گزارش های سراپا تعریف و تمجیدی یاد میکند که جای واقعیت را گرفته بودند: "تعریف کردن آنها و کوچک ابدالیها تقدم یافت... در جوامع دانش پژوهان، تئوری های پر زرق و برق تر تعریف شد... تفکرهای خلاقه کنشکار گذاشته شد و ارزیابی و قضاوت های غیرلازم و دلخواه را حقایق مسلم خوانند. مباحث علمی تئوری... به شدت رفیق شدند. نظیر این گونه گرایش های منفی در فرهنگ، هنر و روزنامه نگاری نیز ظاهر گشت." (همان کتاب - ص ۲۴).

نویسنده کتاب درباره جو سیاسی یادآوری میکند که: "دلرباشی های سیاسی و توزیع گروهی مدالها - عناوین و امتیازها، اغلب، نگرانی شرافتمندانسه نسبت به وضع انسانها و بهبود فضای اجتماع - سیاسی و شرایط کار را از یادها می برد. جوی ایجاد شد که در آن همه خلاف ها "بخشوده" میشد... در عین حال کوشش بعمل میآمد که بر همه این ناسامانیها بی نمایش های پرشکوه، جشن گرفتن برای تعهدات بیشمار سالگردها... سرپوش گذاشته شود." (همان منبع - ص ۲۵).



رفقای هیأت تحریریه "راه ارانی"

اخیراً اطلاعیه دبیرخانه سازمان کارگران انقلابی ایران ("راه کارگر") و اعلام مواضع منشعبین از حزب توده "را در شماره ۴۸ نشریه راه کارگر خواندم. از آنجا که به مثابه یکی از افراد جدا شده از حزب، فعالانه در روند حوادث، چه قبل و چه بعد از باصطلاح "کنفرانس ملی" حزب قرار داشته و ناظر بر رفتار و کردار سه عضو مشاور بوده ام و اطمینان دارم که رهبری سازمان "راه کارگر" نیز بخوبی واقف به اعمال و مشی آنان و فعال در هدایت راه و روششان تا به امروز بوده است، در تعجبم که چگونه یک سازمان سیاسی میتواند تا این حد به قلب حقایق پرداخته و از توسل به شیوه های سوداگرانه و سیاست بازی، نگرانی به خود راه ندهد. تعجب انگیزتر موضع گیری ها و تفسیر و تحلیل های ازادگر و رفقای پیش نسبت به مواضع حزب ماست، که با وجود انتشار وسیع اسناد و قطعنامه های کنگرد موسسان، اینگونه گستاخانه غیرمسئولانه و غیرمسئولانه، دست به ادعاهای سراپا دروغ و بی اساس زده اند.

پیش از هر چیز باید بگویم که بعقیده من، با انتشار این اطلاعیه از سوی راه کارگر مبنی بر "استقبال" از "اقدام قاطع و سنجیده" محمد آزادگر و رفقای پیش در پیوستن به راه کارگر، در واقع، ما برای ادغام این رفقای حزب سازمان مطلوبشان - که درخواست آن از همان فردای "کنفرانس ملی" حزب توده، در بیانیه سه عضو مشاور مطرح شده بود - پایان یافت. این دیگر از کسی پوشیده نیست که از همان اولین بیانیه این رفقا، آشکار بود که آنان تصمیم خود را دال بر پیوستن به راه کارگر گرفته اند و - اگر خوانندگان راه کارگر نمی دانند - لااقل تمام رفقای جدا شده از حزب، در بسیاری از جلسات عمومی از این واقعیت پرده برداشته و درباره آن صحبت های فراوانی انجام داده است.

علاوه بر این، ما در نوشته های منتشر شده جنبش مان نیز، بارها در این باره اظهار نظر کرده ایم و از جمله در جزوه "کنفرانس ملی و وظایف تسویه ای مبارز" (مهر ۶۵) و نیز در بولتن شماره ۳ (اردیبهشت ۶۶) به مضمون واقعی حرکت این رفقا و شکل مناقض و مضمونی آن اشاره کرده و انتقاد سازمان را مطرح ساخته ایم.

از جمله گفتیم که: "این رفقا... به مناسبت گرایش های راه کارگیشان از ما فاصله گرفتند و اعلام جدائی کردند. چنین گرایشی از همان اولین بیانیه این سه رفیق آشکار بود. رفقا صریحاً تاکید کرده اند که: "بنظر ما راه بیرون رفت از بحران حزب توده، طرد حزب توده و تفکر توده ای و در پیوستن به جبه انقلابی و تلاش در راه وحدت رزمندگی است" و چند سطر بعدتر و پس از رد کردن حزب توده و طیف توده ای (که معمولاً به سایر جریانات فدائی اطلاق می شود)، جبه انقلابی را که پیوستن به آنرا راه بیرون رفت از بحران توصیه می کنند در سازمان "راه کارگر" خلاصه می کنند: "در مقابل این جریانات منحرف، جبه انقلابی ما نند سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و... قرار گرفته که در مقابل تمام انحرافات آیدئولوژیک و کجرویهای تشویرک ایستاده است" (تکیه از ماست).

ما در همان موقع تاکید کردیم: "بنظر میرسد که پس از انتشار وسیع مواضع سه عضو مشاور، از آنجا که استقبال چندانی از آن نشد، برای جلب بیشتر نیروهای جدا شده از حزب، دست به مانورهای در رابطه با نزدیکی و همکاری با حرکت توده ایهای مبارز و سایرین زدند و حتی اینجا و آنجا از اختلافات معین خود با "راه کارگر" سخن گفتند (از جمله در جلسه ای مشترک اکتبر در بن) و چنین وانمود کردند که قصد پیوستن به "راه کارگر" را ندارند. احتمالاً در اتحاد چنین روشی، اختلاف نظرهای داخلی و احياناً مخالفتی بعضی از فعالین این جریان نقش داشته است.

از این بابت که این رفقا گرایشهای "راه کارگر" می پیدا کرده و پیوستن به این



صادق...، دیگر شکی برای هیچ نیرویی در جنبش کمونیستی ایران نماند باقی بماند که راه "پرولتری" از کدام طرف است!

لازم به تذکر است که قصد من در این توضیح زیر سؤال بردن سازمان "راه کارگر" نیست. اسناد و نوشته های حزب ما، با واقع بینی، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) را به مثابه یکی از جریان های انقلابی ایران (علیرغم انتقادات مشخصی که به برخی از نظریات و مواضع این سازمان داریم و در همین نوشته اشاره ای به بعضی موارد آن شده است) تلقی کرده و ما سازمان کارگران انقلابی را یکی از (والسته تنها یکی از) پایه های وحدت چپ میدانیم. در واقع یکی از موارد اختلاف ما با این سازمان در اینجا است که ما هیچ نیروی چپ موجود را به تنهایی واجد شرایط لازم و تمام عیار برای تبدیل به حزب واحد طبقه کارگر و محور وحدت قرار گرفتن نمی دانیم و به روند تکامل درونی هر یک از نیروهای سالم در یک پروسه دمکراتیک و جمعی اعتقاد داشته و نظریه تشویق به فروپاشی و جذب تکه پاره های هر سازمان را محکوم می کنیم، و این البته اختلاف کوچکی نیست. چرا که ما خود زمانی در حزب توده ایران شاهد نتایج مخرب انحصار طلبی رهبری حزب (که خود را "حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران" قلمداد میکرد و تنها راه وحدت چپ را فروپاشی سایر جریانات و جذب "نیروهای سالم" درون آنها به زیر سلطه تشکیلاتی خود میدانست) بوده ایم. وگرنه ما به هیچ وجه به جذب تعداد انگشت شماری که در این یا آن سازمان "طیغ توده ای" به فلان سازمان یا حزب سیاسی اعتراض نداریم و برای رفقای که چنین راهی را برگزیده اند تنها حفظ استقلال فکری و پویایی ارزشی می کنیم.

در هر حال گرچه ما میان حزب توده و راه کارگر تفاوت کیفی قابل هستییم، ولی چنانچه ذکر شد همسانی میان انحصار طلبی رهبری حزب توده ایران به مثابه "حزب طراز نوین طبقه کارگر" و انحصار طلبی سازمان راه کارگر به مثابه "مناهی خط تمام عیار پرولتری" را نمی توان نادیده بگیریم و بعنوان یک تمایل مشترک بوروکراتیک تلقی نکنیم. در مورد چگونگی نگرش به طبقه چپ ایران، به اعتقاد من، درک امروز رفقای "منشعب" با درک سابق شان یعنی زمانی که در حزب توده در مقام عضو یا عناصر رهبری قرار داشتند تفاوت کیفی نکرده است: اگر دیروز در حزب توده ایران سایر نیروهای چپ دگراندیش را به مثابه ترجه های پوک، چپ امریکائی و... نفی میکردند و جایگاه تشکیلاتی موجود خود (یعنی حزب توده) را تنها جایگاه واقعی وحدت چپ قلمداد میکردند، امروز نیز سایر نیروهای چپ "دگراندیش" را به همان ساقی نفی مکنیکی کرده و جایگاه امروز خود را تنها بستر وحدت چپ معرفی می کنند. در اینجا تنها برچسب ها تغییر کرده است: دیروز چپهای دگراندیش، ترجه پوک، چپ امریکائی... بودند، و امروز "سوسیال رفورمیست"، "پوپولیسیست"، "فرقه منط"، "لحلال طلب" و...!

دیوار حاشا بلند است!

من در این نامه وظیفه دفاع از سایر نیروهای چپ را که در این اطلاعیه مورد حمله قرار گرفته اند به عهده نمی گیرم و تنها در مورد عیار واقعی و صله ناچور "سوسیال دموکرات" که به ما می بندند، ذکر می کنم، یا شاید که این توضیح بیکار برای همیشه سمت و سوی مبارزه ایدئولوژیک رفقای نظیر محمد آزاد و رفقای "سازمان مادر" را متوجه مرزهای واقعی اختلاف نظرات بنماید (مرزهایی که واقعا هم وجود دارند، هر چند به اعتقاد من به هیچ وجه مرزهای غیر قابل عبوری نیستند).

رفقا در یک پاراگراف کوتاه و مختصر به "گرایش سوسیال دمکراتیک" حزب ما (یعنی حزب دمکراتیک مردم ایران) اشاره می کنند و در همین چند سطر مختصر با فراموشکاری (و با کمال تا سف فراموشکاری عمدی) و بدون حسی او در یک فاکت از دهها سند و تحلیل منتشره از سوی ما (و از جمله و بویژه اسناد کنگره موسسان ما)، با خونسردی حیرت آوری گوئی هیچ چشم موشکافی در برابر خویش ندارند، مدعی شده اند که: "آنها (حزب دمکراتیک مردم ایران) در حقیقت صاحبان اصلی پلاتفرم رفورمیستی حزب توده برای انقلاب ایران، یعنی انقلاب ملی-دمکراتیک، انقلابی سیاسی بدون رهبری طبقه کارگر و بدون مضمون ضد سرما به داری هستند" (راه کارگر ۴۸-ص ۳۵-ستون دوم). من بجای هرگونه پلیمیک با رفقا، تنها نقل قول مختصری از اسناد کنگره موسسان حزب دمکراتیک مردم ایران را بازگو میکنم تا اگر رفقا به فراموشی عمدی دچار شده اند، حداقل خوانندگان "اطلاعیه" اعلام مواضع... پس گمراهی در قضاوت دچار نگردند و معنای "پلاتفرم رفورمیستی... بدون رهبری طبقه کارگر و بدون مضمون ضد سرما به داری" را مورد دآوری قرار دهند. و اگر با هم بر پایه اسناد و قطعه های ما و نه بر ذهنیات و پیش داوریها، دلایلی برای اثبات ادعای خود دارند، آن را در معرض قضاوت عمومی قرار دهند. در اسناد کنگره موسسان از جمله آمده است:

"هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک آینده ایران و برای انجام چنین تحول انقلابی، شرط لازم و ناگزیر است و هیچ طبقه و قشر اجتماعی دیگری قادر به ایفای چنین نقشی نیست." (اسناد و قطعه های کنگره موسسان حزب دمکراتیک مردم ایران، بخش نخست، فصل مضمون انقلاب آینده ایران و امر هژمونی-ص ۷۰). "... در جامعه کنونی ایران، شیوه تولید سرما به داری تمام تار و پود کشور را فرا گرفته و خرده بورژوازی نیروهای اجتماعی چند میلیونی را تشکیل میدهد... در چنین جامعه ای، ایدئولوژی مسلط، ایدئولوژی سرما به داری است و با قانونمندی های ویژه خود جامعه را هدایت

سازمان سیاسی را هدف قرار داده اند ایرادی نمی بینیم، زیرا حق هر فرد و انسان مبارز است که مناسبت ترین و نزدیکترین سازمان سیاسی را با اعتقادات و مواضع خود بیابد و اگر خواست به آن بپیوندد". بویژه آنکه سازمان راه کارگر را از اجزاء اصلی گردانهای کمونیستی ایران میشناسیم که پس از اعلام موجودیت با این نیروی سیاسی بخاطر اتحاد عمل برای مبارزات مشترک و تأمین وحدت کمونیستی ایران رابطه خواهم گرفت و احتمالا" در چارچوب این یا آن جبهه ای دمکراتیک همکاری خواهیم کرد.

ایراد ما به رفقا آزادگر همین ما نوره و سیاست بازیهای غیر کمونیستی است. این رفقا علیرغم اعلام موضع اولیه ای خود در بیانیه شان، بدون آنکه هدف و قصد اصلیشان را در پیوستن به سازمان راه کارگر تغییر داده باشند، برای اغوای توده ایهای جدا شده از حزب و احتمالا" به قصد اجتناب از تزلزل بیشتر صفوف خود، نیت واقعی شان را کتمان کرده اند. بنظر ما این روش رفقا بدون آنکه نتایج چشمگیری ببار آورد، در درازمدت به سیمای انسانی صادقانه انقلابی پیشگامان و در عین حال به اعتبار سازمان مادر "سندمه خواهد زد. زیرا دیر یا زود مجبور خواهند شد آنچه را که امروز کتمان میکنند، فردا آشکار سازند و آنوقت برای پاسخگویی به توده ها و کسانی که به آن ها اعتماد کرده اند دچار تناقض جدی خواهند شد. (تکیه از نویسنده است).

بنظر من، اینک آنچه انتظار میرفت صورت گرفته است. ما هم بخیل نیستیم و صمیمانه امیدواریم که سمت گیری و تصمیم این رفقا برایشان رضایت باطنی و آرامش روحی فراهم کند.

آرزو هم میکنم که حزمان، اختلافات سیاسی و نظری ما را با سازمان کارگران انقلابی ایران، با حفظ متانت و منطق در سطح جنبش مطرح ساخته و جهت پیدا کردن حداقل تفاهم و وحدت عمل، چه در مبارزات دمکراتیک صد رژیم، و چه در راه سوسیالیسم، به دستاوردهای خوبی نائل آید.

با اینهمه، بنظر من، تا آنجا که به این رفقای ایدام شده در راه کارگر مربوط میشود، آنها یک توضیح واقعی و قانع کننده را، به توده ایهای جدا شده و بویژه به رفقای منفرد - که این چنین در این نوشته مورد فحاشی و توهین قرار گرفته اند - به دهکارند. آنها باید توضیح دهند که با وجود تصمیم روز اولشان مبنی بر پیوستن به راه کارگر، در این مدت نزدیک به دو سال مشغول چه کاری بوده اند و انهمه ما نوره و رویا کاری ها در جلسات عمومی را به چه قصدی صورت میدادند؟

بخصوص، من امروز، نوشتن این نامه را به این دلیل ضروری میدانم، که متاسفانه همان روش ها و سیاست بتری ها دوباره، نه فقط از سوی محمد آزادگر و همفکرانش تکرار میشود، بلکه، چنین روش های ضعیف و مبتدالی، از سوی سازمان مادر "سولیت" و "سجیده گی" و حتی "فارغ ازهر نوع تنگ نظری و حساسگری" و انمود میگردد. این رفقا، نه فقط در مختصر فعالیت های انتشاراتی که در این مدت داشتند، از وارد کردن تهمت و انگ زدن بی دلیل و پرهان به ما خودداری نکردند، بلکه در لحظه اعلام موضع برای پیوستن به راه کارگر نیز، این "وظیفه" خود را فراموش نکرده اند و تا کیسه به دیوار بلند حاشا، هر چه دل تنگشان خواسته، بر زبان آورده اند!

من در اینجا، به چند نکته مهم از نوشته این رفقا اشاره میکنم و اعتقاد دارم که عاقلان را اشارتی کافیست!

دبیرخانه راه کارگر بدنبال چیست؟

اطلاعیه دبیرخانه راه کارگر، پس از تعریف و تمجید فراوان از این رفقا، جمله به "فعالیت مستقل" آنها پس از "گست همه جانبه" از حزب توده اشاره کرده است. سؤال من اینست که این "فعالیت مستقل" در کدام طرف و بستر سازمانی صورت گرفته است؟ آیا صرف انتشار تنها ۲ جزوه (آری تنها دو جزوه) در مدت زمانی نزدیک به دو سال از سوی یک مجمع محدود محفلی میتواند مبنای "فعالیت مستقل" در سطح جنبش باشد؟ این فعالیت مستقل کجا و چگونه انجام شده است که نه نیروهای جنبش و نه هیچ یک از نیروهای جدا شده از حزب از آنها خبر ندارند و تنها رفقای دبیرخانه راه کارگر در جریان آن هستند؟ چیزی که من میدانم اینست که این رفقا، در دو سال گذشته، البته "مستقلا"، تبلیغ راه کارگر را میکردند و برای پاشاندن هر تجمع دیگری که به طرف راه کارگر نشانه نرفته باشد، از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند.

زمان اکثریت قاطع نیروهای جدا شده از حزب که امروز این چنین شما شخصیت آنها را زیر سؤال برده اید، خیلی زود درک کردند، که هدف شما پیوستن به شیوه بوروکراتیک، بدون تکیه بر خرد جمعی و از طریق محفل بازی و تکیه بر عواطف هم ولایتی ها ره راه کارگر بود، و جنبش ما را به اعلام کرده است که این شیوه برخورد به شما انداز حرکت یکی از مهم ترین وجوه اختلاف میان ما و شماست، و علیرغم توافق نظر بر بسیاری مسائل و علیرغم تلاش شما برای پوشاندن موارد توافق و ایجاد مرزبندیهای مصنوعی (که ما بعدا" به انگیزه آنها خواهم پرداخت)، اختلاف بر سر این سبک کار بود که صف ما را از یکدیگر جدا کرد.

در اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی راه کارگر آمده است: "(ما) اکنون از اقدام قاطع و سنجیده آنها در پیوستن به صفوف سازمان استقبال می کنیم و امیدواریم حرکت اصولی و فارغ از هر نوع تنگ نظری و حساسگری این رفقا، سرمشق همه عناصر صادق در سازمانهای طیف توده ای باشد که برای در هم شکستن رفورمیسم خیانتکارانه مبارزه می کنند." و خود رفقا نیز در "اعلام مواضع" خویش می گویند: "ما معتقدیم تشکیل حزب واحد طبقه کارگر باید اساسا" حول مشی و برنامه این سازمان شکل بگیرد... و البته با پیوستن به تشکیلات این سازمان (علاوه بر برنامه آن)، به مثابه یک "سرمشق همه عناصر

می کند و خرده بورژوازی مستقیماً متاثر از ایدئولوژی سرمایه داری و دانشا در تلاش و آرزوی ارتقاء طبقاتی خود می باشد... در جوامعی که شیوه تولید سرمایه داری مسلط است، خرده بورژوازی به مثابه یک طبقه نه می تواند مانع رشد همه جانبه رهنده های سرمایه داری شود و نه اصالت و رسالت آنها دارد که سیستم سرمایه داری را سرنگون سازد. لذا تصور و باور اینکه سمت گیری سوسیالیستی را می شود در ایران به رهبری خرده بورژوازی آغاز کرد و به جلو سوق داد و اینکه رهبری طبقه کارگر فقط در فاز نهائی گذار به سوسیالیسم ضرورت خواهد داشت، از بنیاد باطل است و در عمل به خلع سلاح طبقه کارگری انجام می دهد و وی را به دنباله روی از خرده بورژوازی و نهایتاً بورژوازی خواهد کشاند... (همانجا)

"تعریف انقلاب آینده ایران: با در نظر گرفتن آنچه که تاکید شده، انقلاب آینده ایران، در تصویر کلی آن در زمره انقلابات دمکراتیک طراز نوین است که از لحاظ مضمون ضد سرمایه داری با سمت گیری سوسیالیستی است و از نظر موقعیت جهانی اش، در شمار انقلابات دمکراتیک ضد امپریالیستی محسوب می آید. به همین مناسبت، تصور و توضیح انقلاب آینده ایران از نظر ما رگسیتی و از موضع طبقه کارگر، بدون طرح و تأمین هر مضمونی طبقه کارگر باطل است." (همانجا - ص ۷۲)

همچنین در اساسنامه حزب دمکراتیک مردم ایران تاکید شده است که:

"حزب دمکراتیک مردم ایران سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر است که هدف اصلی برنامه های آن، سازماندهی و رهبری میازات طبقاتی کارگران و وسیع ترین اقشار زحمتکشانی و فکری شهر و روستا برای کسب قسدرت سیاسی و ایجاد دین جامعه نوین سوسیالیستی است که در آن رشد آزاد هر فرد، شرط رشد آزاد همگان باشد.

"حزب دمکراتیک مردم ایران تحقق هدف برنامه های خود، یعنی استقرار جامعه سوسیالیستی را، با توجه به شرایط مشخص کنونی ایران، از طریق گذار اجتناب ناپذیری از یک انقلاب دمکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی بسرگردگی طبقه کارگر میسر دانسته، و استقرار جامعه سوسیالیستی را به مثابه فرجام این روند واحد انقلابی - تاریخی می داند."

باور کنید، اگر نگرانی از اطناب کلام نبود، دهها نقل قول دیگر در همین رابطه می توانستیم از اسناد و قطعنامه ها ذکر کنیم، منتها چه فایده که رفقای آزادگر، تحریف و بی مسئولیتی در بیان مطالب را تا بدانجا کشیده اند که در همان نوشته و همان پاراگراف، ما را به "حذف سوسیالیسم از برنامه انقلاب آتی ایران" متهم کرده اند! و همین ادعای پوچ خود را به مثابه یکی از "دلایل" گرایش حرکت ما به "سوسیال دموکراسی" آورده اند!

من نمیدانم رفقای "منشعب" این تحریف خشن و آشکار و این دنباله روی از شیوه آنها مزی بی پشتوانه را چگونه توجیه خواهند کرد. در هر صورت باید به رفقای یادآوری کرد که تکرار برجسته "سوسیال دمکراتیک" می تواند قبل از هر چیز ناشی از تداوم تأثیر تبلیغات گذشته رهبری حزب و بدآموزیها و رسوبات شیوه کار گذشته بر ناخود آگاه رفقای باشد که مدعی "گسسته همه جانبه و قطعی از تفکر و خط مشی رفورمیستی و خیانتکارانه حزب توده هستند. اما برای روشن تر کردن ادعای خود مبنی بر تداوم تأثیرپذیری رفقا از تبلیغات کهنه شده در مورد "سوسیال دموکرات" بودن این یا آن جریان، به بخشی از نظرات رفقا (که کم و بیش مورد تأکید حزب ما نیز میباشند) اشاره کنیم و آنگاه این بخش از نظرات را با برجسته "سوسیال دموکراسی" که گویا از ترس! "تجاهم بی امان خط پرولتری" نظرات خود را پنهان می سازند مقایسه خواهیم کرد.

رفقا "بعلمت تهاجم بی امان خط ضد دگماتیستی"، سرانجام در باره مشی استالین موضعگیری کرده اند که در کلیت خود باید آنرا تأیید کرد، بویژه آنجا که به "ضمانت های اجرایی برای اینکه انقلاب اجتماعی به انحراف و انحطاط ننگرید" اشاره می کنند. رفقا در این خصوص بدرستی میگویند: "نظر ما پایه ای ترین ضمانت اجرایی برای اینکه انقلاب اجتماعی به انحراف و انحطاط ننگرید آنست که توده های میلیونی مردم مدخله جدی و فعال در سیاست و حضور زنده در تصمیم گیری های واقعی جامعه داشته باشند:

- دمکراسی شورائی (دمکراسی سوسیالیستی) به تمام معنی جاری گردد و شوراهای نمایندگان مردم و شوراهای محلی به زاننده حزب تبدیل نگردند،
 - استقلال تشکل های کارگری و اتحادیه ها تحت هیچ شرایطی زیر پا گذاشته نشود و مدخله جدی در تصمیم گیری های حکومتی داشته باشند،
 - سیستم تک حزبی نباید یک اصل مسلم تلقی گردد.
 - پیپوچونه نیاید از دولت ایدئولوژیک جانبداری گردد،
 - آزادیهای بی قید و شرط سیاسی محترم شمرده شود."
- (راه کارگر، شماره ۴۸ - ص ۳۴)

اما رفقا با طرح این "پلتفرم" برای جامعه سوسیالیستی هیچ زحمتی بخود ندادند که چگونه اجرای آن و نیز جنبه طبقاتی این پلورا لیسم سیاسی و حفظ "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" در شرایط اعمال دیکتاتور پرولتاریا را برای دیگران (و از جمله ما) روشن سازند.

"استدلال" این رفقا برای "سوسیال دموکرات" بودن ما این ادعاست که حزب دمکراتیک مردم ایران، "یا نفی عملی دیکتاتور پرولتاریا و حذف سوسیالیسم از برنامه انقلاب آتی ایران، کاملاً در چارچوب سوسیالیسم دموکراسی قرار ندارد!

پوچ بودن ادعای رفقا را در رابطه با "حذف سوسیالیسم از برنامه انقلاب" یا نقل قولهای بی خدشهای که از اسناد و قطعنامه های کنگره موسسان آوردیم، نشان دادیم. اما در باره "نفی عملی دیکتاتور پرولتاریا"، آنچه که حزب ما

در اسناد کنگره (صفحات ۷۸ تا ۸۱) بر اساس "تعمق در ساختن و اعمال دیکتاتور پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی" مورد انتقاد قرار داده و رد کرده است، که احتمالاً منظور رفقا از "نفی عملی دیکتاتور پرولتاریا" از سوی ما باید اشاره بر همان باشد، زیرا تنها جایی است که ما به این مقوله برخورد می کنیم، عبارتند از تکیه بر یک سلسله اشتباهات و انحرافات که هم اکنون خود کشورهای سوسیالیستی نیز بدان اعتراف کرده اند. خطاها و انحرافاتی که به رشد فلج کننده بوروکراسی "در زندگی اجتماعی - سیاسی به کاهش فوق العاده نقش توده های زحمتکش در اداره امور، به سقوط نقش شوراها از ارگانهای رهبری به نهادهای اداری و فاقد قدرت و فرمانی و به بی تفاوتی نگرانی آور مردم و زحمتکشان به مسائل، فقدان دموکراسی سوسیالیستی، توسعه فساد و پاندهای و رشوه خوری و سایر نقیصه های بیگانه با سوسیالیسم منجر شده اند. ما در همان اسناد بر جدائی ناپذیر بودن سوسیالیسم و دموکراسی تاکید داشته و اصرار ورزیده ایم که: "احترام و رعایت استقلال عمل اتحادیه ها و سندیکاها و سازمان های توده ای، تأمین آزادی کامل بیان و انتقاد از دولت، حزب و حاکمیت از وظایف دولت برآمده از انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی است."

در همان سند، "کنگره موسسان به رهبری آینده ما موریت میدهد سند جامعه را در رابطه با نقش و ویژگیهای دموکراسی در جامعه بورژوازی، در جامعه ای پس از انقلاب دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی و در جامعه سوسیالیستی آینده ایران و بویژه در شرایط دیکتاتور پرولتاریا و چگونگی اعمال دموکراسی در آن و تأمین پلورا لیسم سیاسی، تدوین نموده و به بحث و جدوا بگذارد" (اسناد کنگره، صفحات ۸۰ و ۸۱).

آیا این حرفها "نفی دیکتاتور پرولتاریا" است یا تاکید بر ضرورت رعایت جوهر دموکراتیک دیکتاتور پرولتاریا؟ که متأسفانه در تجربه اتحاد شوروی و سایر نمونه ها با توسل به مرکزیت بوروکراتیک و اعمال زور از پرولتاریا و تمام مردم سلب شد و به رکود و انحرافات جدی انجامید.

چگونه است که بیان این نظرات و اعلام این مواضع و خواست ها در مورد حزب دموکراتیک مردم ایران "نفی عملی دیکتاتور پرولتاریا" و قرار گرفتن "در چارچوب سوسیالیسم دموکراسی" است، اما بیان همین حرفها از جانب شما نص صریح ما رگسبیم - لنینیزیم است! شما که از "آزادی های بی قید و شرط سیاسی در شرایط سوسیالیسم" و لذا در شرایط اعمال دیکتاتور پرولتاریا صحبت می کنید، آیا هیچ تعمق کرده اید که این خواست چه معنی و عواقبی در بر دارد؟

ما مصرا نه از شما و اینکه که در سازمان کارگران انقلابی ادغام شده ایم، مستقیماً از رهبری راه کارگر خواستاریم، درک و تلفی خودتان را از خواست "آزادی های بی قید و شرط سیاسی" در شرایط اعمال دیکتاتور پرولتاریا، بطور روشن و بدون ابهام بیان کنید، تا سیه روی شود هر که در او عیش باشد.

بی انصافی خواهد بود اگر بگوئیم که این رفقا برای "اثبات" سوسیالیسم دموکراتیک بودن ما فقط "دعا" کرده اند و هیچ "دلیلی" نیاورده اند. برای رفع خستگی یونندگان به "استدلال" آنان در رابطه با نام حزب دموکراتیک مردم ایران اشاره می کنیم. میگویند: "آنها خواسته اند با این نام گذاری جدید جدائی کامل خود را از خط و برنامه پرولتری و تعلق خودشان را به سوسیالیسم دموکراسی به نمایش گذارند." آیا "دلیلی" از این قانع کننده تر می شود ارائه داد؟ چه باید به چنین افرادی گفت؟ آیا این رفقا نمی دانند که مضمون و ماهیت یک حزب سیاسی را برنامه و اساسنامه و مشی سیاسی و عملکرد آن تعیین می کند؟ در قالب همین نام، حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در همسایگی ما رسالت حزب کمونیست افغانستان فعالیت می کند و با همه احزاب کمونیست جهان نیز رابطه دارد. احزاب کمونیست متعدد دیگری را با نامهای متفاوت از حزب کمونیست می توان نام برد. از آن جمله اند: حزب خلق پاناما، حزب سوسیالیست نیکاراگوا، حزب سوسیالیست متحده آلمان، حزب مترقی توده گینه و...

متأسفانه این رفقا در برخورد با حزب ما، نه از واقعیت ها و داده ها مواضع اعلام شده ما، بلکه بر اساس ذهنیات و پیشداوری های خود و حساب گریهای ارزان حرکت کرده و هوچیگری میکنند.

آیا شیوه درست این نیست که تهمت زدن های بیهوده و پیاوردن گرد و خاک، به قصد خاک پاشیدن به چشم حقیقت و به آرزوی محاب کردن خلق الله به سبک شعیبه با زانرا کنار بگذاریم و انرژی و استعداد خود را در راه بحث خلاق و سالمی روی نکات و مسائل واقعا مورد بحث و اختلاف، که مسائل جنبش هم هست، بکار اندازیم؟

هدف "منشعبین" و رهبری راه کارگر

با توجه به این واقعیات من این سؤال را از خود کردم که چرا چنین مرزبندی مصنوعی صورت گرفته؟ و چرا در جهت تخطئه و بدنام کردن ما اینهمه تشبیه می کنند؟

تنها به یک پاسخ رسیده ام: مرزبندی مصنوعی و استفاده از حرب تهمت و انگ زدن تنها قصدش بدنام کردن حزب ما و مانعت از میدل شدن آن به آلتزنا تیو جدی در برابر حزب توده برای تجمع نیروهای جدا شده از حزب توده ایران و موازی با آن، کانالیزه کردن نیروهای پراکنده جنبش انشعابی از حزب توده بسوی سازمان مطلوب آنها نیست. تا همانگونه که در اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی "راه کارگر" آرزو می شود عملکرد آزادگر و رفقاییش "سرمشق همه عناصر صادق در سازمانهای طیف توده ای باشد" (راه کارگر - شماره ۴۸، ص ۵).

در واقع، رهبری "راه کارگر" هدف دورتری را نشانه گرفته است و دقیقاً بحران داخلی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) را در نظر دارد و سفره بزرگی به پهنای این بخش از "طیف توده‌ای" برای پذیرایی از جدا شدگان احتمالی آینده این سازمان پهن کرده است. ظاهراً از همین زاویه است که پیوستن عده‌ای انگشت شمار که ماهها و شاید بیش از یکسال است عملاً در صفوف سازمان "راه کارگر" فعالیت می‌کنند اینهمه بال و پر می‌دهند. شاید از همین زاویه است که از نام دهن پرکن "منشعبین از حزب توده"، برای تا شیرگذازی روانی آن استفاده می‌شود. رهبری "راه کارگر" در پلیمیک با سازمان فدائیان خلق با اشاره به ضعف کمی سازمان آزادی‌کار (که بهر حال برآفتاب مهمتر از چند نفر "منشعبین از حزب توده" هستند)، سازمان فدائی را به برپا دادن به اهمیت سازمان آزادی‌کار با انگیزه‌های تبلیغاتی محکوم می‌کند. با این حساب، آیا خود "راه کارگر" چنین خطایی را در مقیاس بزرگ تری مرتکب نمی‌شود؟

با این مقدماتی که رهبری "راه کارگر" فراهم کرده است، تردیدی نیست که فردا پیوستن احتمالی دو سه نفر با قیمانده رفقای "بیانیه ما" را با آب و تاب بیشتری بمشابه "موج" جدیدی از "عناصر صادق" در سازمان‌های طیف توده‌ای که گویا حرکت رفقای آزادگر را "سرمشق" قرار داده‌اند، یا همان نیت بهره برداری‌های تبلیغاتی به خورد خلق الله خواهند داد، اما بلاخره چی؟

اینجاست که ما باید بار دیگر یکی از مهمترین وجوه اختلاف مان با رفقا در جریان بعد از جدائی از حزب تا کید کنیم و آن همانا اختلاف بر سر اجرای "طیف حادمان" در برابر خطر بالفعل حزب توده موجود و انحرافات تاریخی و اجرائی و طیف مان در مقابل به پراکندگی خیل بزرگ نیروهای جدا شده و بویژه متشکل شدن خود و نیز متشکل کردن محتوم جدائی‌های آتی از حزب (بویژه در میان رفقای داخل) است. بی تردید اختلافات نظری در این میان نمی‌توانند عمل کنند و ما از یک مبارزه ایدئولوژیک سالنیم و شرافتمندانه برای نیل به وحدت نظری میان کلیه نیروهای سالم چپ و نیتر طرد اندیشه‌های انحرافی استقبال می‌کنیم و به هیچ وجه از چنین مبارزه‌ای رویگردان نیستیم، ولی اختلافات واقعی یک چیز است و ایجاد مرزبندی‌های مصنوعی با تحریف خشن اندیشه دیگران و اقامه اتهام زشت "فرقه گرائی" بیمارگونه و حزب سازی حقیرانه "چیز دیگر" ما در مورد شریک‌های اسلام موجودیت و فعالیت حزب دموکراتیک مردم ایران در برابر "طیف توده‌ای" با تکیه بر آفتاب‌گرایی منعکس شده در نشریاتمان و ایجاد یک سد جدی در برابر تعرض حزب توده و طرفدارانش در سطح جنبش تا حدی که وظایف خود را تا بحال انجام داده‌ایم، قضاوت را به تمام نیروهای سالم و بالنده چپ ایران واگذار می‌کنیم.

رفقا برای توجیه انزوای شدید خود در میان نیروهای جدا شده بگونه‌ای غیر متواضعانه با تقسیم‌بندی ذهنی طیف‌های جدا شده به خود اجازت داده و شخصیت مبارزاتی و خصائل انقلابی دهها و دهها کار در استخوان خرد کرده جدا شده از حزب توده ایران را تنها به جرم عدم همراهی با سکت انگشت شمار خود مورد اهانته قرار داده، لگدمال کنند.

اما به محض اینکه فلان "گرایش" یا "طیف" از "گرایش" "انحلال طلب" و "وحدت طلب" (؟)، "سوسیال دمکرات" و... جدا می‌شود و مانند باقیمانده انگشت شمار و منزوی شده مدعیان "بیانیه خرداد" با چند چرخش ۱۸۰ درجه‌ای و با لانس زدن غیر قابل توجیه سرانجام بسوی جریان مورد نظر رفقا

پیش‌نشان میدهد، دیگر از اتهام زشت و زنده تعلق به اقشار بشدت متافقه کار و سازشکار "میرامی" شود و همچون کسی که گویا هم اکنون از وسط زوروق اقشار پیشروی پرولتاریا صنعتی ایران بیرون کشیده شده در مسیر مرزبندی اصولی و هویت یا بی‌ایدئولوژیک غسل تعمید می‌یابد.

واقعیات اینست که وقتی این رفقا به علت کم حوصلگی و بویژه بمناسبت عاجز ماندن از ارائه پلاتفرمی که بتواند توده‌ای‌ها جدا شده از حزب را که تجربه شکست انقلاب بهمین و خطاهای بی‌سختی با رهبری حزب توده ایران و تجربه عملی از زندگی در محیط سوسیالیسم واقعاً موجود را پشت سر داشتند، جلب نمایند، با بن بست روبرو شدند، بجای بازنگری به اعمال خود، به تخطئه همزمان سابق خود می‌پردازند و تهمت می‌زنند. این رفقا کارنامه خود را چنین توصیف می‌کنند: "در جریان این تلاش و طی نشست‌ها و مذاکرات متعدد با این نیروها، گرایشات انحرافی گوناگون در طیف جدا شده از حزب توده بیش از پیش خود را نمایان کرد" (راه کارگر - شماره ۴۸ - صفحه ۳۴). سپس همه را از دم به زیر تیغ می‌برند. یک عده متهم به "گرایش به نجات هویت ایدئولوژیک - سیاسی حزب توده" می‌شوند. عده دیگر به "گرایش انحلال طلبانه" متهم می‌شوند. "گناه" مشترک آنها هم اینست که در برابر تشکیل حزب طبقه کارگر (بخوان پیوستن به راه کارگر) مقاومت می‌کنند! و همین عده که "طیف وسیعی از نیروهای حزب توده است"، متهم به "معاظه کاری و سازشکاری می‌شوند! عده دیگر تحت عنوان "وحدت طلبی" متهم به "بی‌عملی و انفعال سیاسی" هستند! بخش دیگر "طیف رفرمیست" می‌نامند و قس علیهذا! از میان همه اینها سرنوشت "پیروان بیانیه خرداد" و ویژگی دارد. در آغاز مشغول داد و ستدند و به "خرید آبرو و ایجاد پایه و اعتبار" مشغولند و با سازمان راه کارگر در حال چشمک زدن هستند. ولی کم کم با "طرد عناصر سوسیال دموکرات و انحلال طلب و توده‌ای و مرزبندی با اکثریت و سپس با دیدگاه‌های با یک امیر خسروی، دارد به سمت مرزبندی اصولی و هویت یا بی‌ایدئولوژیک پیش میرود!" ترجمه ساده این مطلب اینکه در حال عروج به سوی کمال و چنگ انداختن بر دامن "سازمان مآذ" هستند!

حیرت آور است که نشریه "راه کارگر" این ترهات را در چندین صفحه چاپ می‌کند و رهبری سازمان در اطلاعیه خود این نوشته را نتیجه "مطالعه بررسی‌های در باره مسائل حیاتی انقلاب ایران" و نمونه‌ی "وفاداری به پرچم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم" می‌داند و پیروی از مشی و راه آنها را بدینکاران توصیه می‌کند!

ما اخلاقاً وظیفه خود میدانیم نادرست، مغرضانه و تنگ نظرانه بسودن قضاوت این رفقا را در رابطه با کلیه نیروهای جدا شده از حزب و از جمله آنها که همچنان منفرد مانده‌اند، اعلام کنیم. ما عدم همراهی بسویاری از رفقای منفرد را با حزب مان و یا با سایر سازمان‌های چپ دیگر درک میکنیم و به قاطبه آنان همچنان بمشابه کمونیست‌های زخم دیده و صدمه کشیده می‌نگریم و نسبت به آنان همچنان احساسات رفیقانه و برادرانه داریم.

در عین حال، صمیمانه آرزو می‌کنیم که تجربه تلخ حزب توده ایران و آزمایش پر بار روند گسستن ما از آن حزب، برای همه جدا شدگان از حزب و نیز برای سایر سازمان‌های جنبش چپ ایران این درس آموزی را به همراه داشته باشد که علاوه بر مرزبندی‌های غلاظ و شداد، بر روی کاغذ نسبت به این انحرافات، بطور عملی نیز، به شناخت این انحرافات و جلوه‌های عینسی گوناگون آن در متدولوژی و سبک کار دست یابند و با اجتناب قاطع از بکار گیری آنها - حتی اگر در جهت تأمین منافع خط صد در صد "پرولتری" هم باشد - تفاوت کیفی میان کمونیست‌ها و آپورتونیست‌ها را به دیگران نشان دهند.

با احترامات رفیقانه

احمد کسروی

از قماش دیگر بود، و هر چند جلوه ضداستعماری آن چشمگیر بود و دستگاه تبلیغاتی آن، مردم را برمی‌انگیخت که:

"داش غلم، انگلیس از مردم بیرون چی مخه ما خودما، نون ندرم، ای همه مهمون چی مخه"

در اصل، تبنا سیونالیستی خالص داشت و حرکتی در جهت دفاع از حکومت مشروطه، بسا

ارانی به آدرس ما بفرستید.

از همکاری شما صمیمانه سپاسگزاریم.

خاستگاه طبقاتی آن بشمار می‌آمد. (در این مختصر جای بحث از قیام کلنل محمد تقی خان و جوانب آن نیست). ولی هر سه جریان، در تظاهر و شکل‌گیری سیاسی، ما هیت ارتجاعی و مشی محافظه کارانه حکومت مرکزی را، کسه "اعتدالیها" محور آن بودند، هدف قرار می‌دادند و به اتکاء اصلی از قانون اساسی که انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مقرر می‌داشت و در عمل نیز همچون مانع تمرکز قدرت، و عامل تعدیل قدرت مرکزی تلقی شده بود، در برابر دولت مرکزی قد علم کردند. در جنوب، جنبش عشیره‌یی، یا جاذبه بی‌متفاوت در حال شکل گرفتن بود که سایه حمایت امیرالکلیس فاتح زمان (انگلیس) روی آن افتاده بود.

(ادامه دارد)

خوانندگان گرامی!

راه‌ارانی نشریه شمسا و زبان همه‌ی ایرانیان ترقیخواه است. نوشته‌ها، مقالات و خبرهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را برای انتشار در راه

تسلط "حزب امام"

□ □ □

فقه سنتی از "پیام براهت از مشرکین خمینی این گونه تجلیل می‌کند که ... با پیام حضرت امام می‌بینیم آمده است که دو جریان یعنی جریانی ثروتمندان و اغنیاء و جریانی تهی‌دستان و یا برهنه‌ها و فقرا ... و جنگی است در میان این دو جریان در سطح جهان و اسلام هم بعنوان یک دین فقر ستیز معرفی می‌شود ... (کیهان ۲۸ دی ۶۶) و یا در توضیح شعار "مردم را آزاد بگذارید" که از سوی مخالفین دولت سالاری مطرح می‌شود، می‌گوید: "... ظاهراً خیلی قشنگ است ... مردم را آزاد بگذارید یعنی سرمایه داران بزرگ را آزاد بگذارید. گرچه ظاهر آن حرفشان این است که مردم را آزاد بگذارید اما یک کارگر بیچاره چه توانی برای استفاده از امکانات و یا چه امکانی برای سوء استفاده دارد که حالا آزاد باشد یا نباشد؟" (کیهان ۲۷ دی ۶۶).

ها هم رفسنجانی نیز با موضوع گیری دیگری در نصیحت به طرفداران بخش خصوصی از قانون کار بخاطر آن دفاع می‌کند که در تولید نظم ایجاد می‌شود و رابطه کارگر و کارفرما مشخص و روشن می‌گردد و بویژه تاکید می‌کند که در همه کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز چنین قوانینی وجود دارد!

حال اگر این زاویه برخورد با برخورد متفاد و خوشینی‌ها در همانجا مقایسه شود که می‌گویید: اگر ما کانونی تهیه کنیم که در آن اختیاراتی از کارفرما سلب شود و منافع کارگران در آن ملحوظ گردد، آیا درست است بعنوان این که می‌داد به سمت مارکسیسم رفته با شیم جلوسوی آن را بگیریم؟" سایه‌های جدی خط مشی‌های مختلف خطا می‌ها بروشنی دیده می‌شود.

با در میان تکنوکرات‌های طرفدار گسترش اوتوریته دولت و سطره بخش دولتی بویژه در اطراف بنیاد نیوی می‌توان یک جریان افراطی را نیز دید که در حمایت از مدیران صنایع و راه اندازی واحدهای تولیدی و در مهار کارگران، همچون فاشیست‌ها هرگونه ارتباط درونی کارگران، هرگونه شکل، ولو ارتجاعی ترین آن مانند انجمن اسلامی را در کارخانه‌ها تحمل نکرده و در راستای تقویت صنایع بهر قیمت، خواهان سرکوب نامحدود کارگران هستند، بدانگونه که برای حفظ نظم تولید و رشد صنایع و تا مین پیشرفت اقتصادی و حل معضلات موجود در این زمینه از ایجاد محیط‌هایی مشابه با زدا شتگاه‌های نازی در واحدهای تولیدی جانبداری می‌کنند.

به این ترتیب این ملغمه خطا می‌در تنوع خود و در حال حاضر هر چند با انگیزه‌های متفاوت برشمرده شده، اما بهر حال طرفدار گسترش و تقویت بخش دولتی بوده و از همین موضع نیز در مقابل طرفداران فقه سنتی عرض انضمام می‌کنند. طرفداران فقه سنتی بر اثر بهره‌مندی از باورهای اسلامی سنتی و نیز عمدتاً "بسبب ارتباط‌های نزدیک با محافل بازار و ملاکین و یا بخاطر آن که خود مستقیماً از بازار برخاسته‌اند (از قبیل اسگر اولادی، حاج سعید امامت‌نوی، خاموشی ... و همگی از "آزادی مردم" و ضرورت عدم کنترل بخش خصوصی از سوی دولت و بخش دولتی دم می‌زنند و لذا با تفکر دولت‌گرایانه حریف سرسازگاری نمی‌توانند داشت.

به همین ترتیب در محدوده سیاست خارجی نیز گرایش‌های طیف‌های خطا می‌در برابر حریف نقاط اشتراک معینی را نشان می‌دهد. مثلاً "خوشینی‌ها پیروان فقه سنتی را طرفدار اسلام آمریکا می‌شناسند که از میان شوروی و آمریکا، خط شوروی را در عرصه جهانی عمده می‌کنند و بنظر او این شعار انحرافی است. خوشینی‌ها از عام به خاص می‌رسد و قیاس

می‌کند که حریف به همین نسبت در پهنه کشور نیز بجای مستکبرین و سرمایه داران، مبارزه علیه مارکسیست‌ها را عمده کرده و در برابر تقسیم بندی خطا می‌کاخ نشین و کوخ نشین، فرمولبندی تقسیم جامعه به متقی و غیرمتقی را ارائه می‌دهد.

در حقیقت جناح فقه سنتی، از آن جا که در همه جهات و در هر مقیاسی - خواه داخلی، خواه خارجی، خواه اقتصادی، خواه سیاسی و نظری - با مواضع مذهبی خود را داور، معیار و لگنا مقدم قرار می‌دهند، با لطمه بر ارتجاعی ترین مواضع علیه سمت گیری و قانونگری اجتماعی و قوانین مدنی که در تضاد با احکام دوران بربریت اسلامی باشد پای می‌فروشند. آنها منطقاً در عرصه سیاست خارجی نیز مدافع نزدیکی هر چه بیشتر به غرب و اردوی سرمایه داری جهانی هستند. آنها از نزدیکی به ارتجاع عرب نیز جانبداری می‌کنند، ولی در همه حال از گسترش مناسبات با کشورهای "گافرو ملحدگستر" سوسیالیستی شدت گریزانند. این دسته در واقع این گرایش خود را زیر لوای دوری از گفتار و لادمذهب‌ها و نزدیکی به حکومت‌هایی که از جهت ایدئولوژیک با اصل مذهب تعارضی ندارند، بیان می‌دارند و در این میان بویژه از برقراری مناسبات حسنه با حاکمیت‌های ارتجاعی در کشورهای اسلامی بطور ترجیحی و با قید این که آنها نه فقط خدا، بلکه اسلام را نیز دارند، حمایت می‌کنند.

طبیعی است که با این چنین دیدگاه‌هایی، جریانی درگیری مکه که بدست جناح رادیکال علیه حکام سعودی پدید آمد - و رادیکال‌ها پس از آن هدفمندانه پیام براهت از مشرکین را منشور انقلاب خواندند - بدنبال خود در عرصه داخلی به موج تبلیغاتی و فشار علیه هوا داران فقه سنتی دامن زد.

در این جا ناگزیر باید خاطر نشان کرد که بخش‌های میانه، اعتدالی و پراگماتیست خط اما می‌در همین زمینه‌ها نیز از رادیکال‌ها فاصله می‌گیرند. مثلاً "جدائی رادیکال‌ها از امثال رفسنجانی را بویژه در تعامیل این یک به نزدیکی با غرب (ولذا ایضاً در نحوه برخورد به سرنوشت جنگ) می‌توان مشاهده کرد.

خطا می‌های رادیکال از آنجا که بگفته خوشینی‌ها، خطا می‌ها را بویژه عبارت از پیشبرد رهنمودها و تبعیت از "راشاداتی" می‌دانند که خمینی در هر لحظه ارائه می‌دهد و برآستی هم در اکثریت خود از شیفتگان و حواریون خمینی هستند در مساله جنگ نیز چون خمینی همچنان بر طبل تداوم جنگ می‌کوبند و چنانکه از اعلامیه "دفتر تحکیم وحدت" بر می‌آید، "جنگ تمام عیار و همه جانبه" را شعار می‌دهند.

اما امثال رفسنجانی که نظر به مواضع اعتدالی و پراگماتیستی خود نقش "مرکز" و واسطه را ایفا می‌کنند، می‌توانند در لحظاتی از حمایت هر دو طرف، بویژه "امام" برخوردار باشند، چنان که هم در لیست انتخابات و هم در انتخابات برای هیات رئیسه مجلس چنین شد. اما در شرایط لحظه، این گرایش اعتدالی از جمله بر بستر شکست‌های پی در پی در جبهه و تشدید تخاصم - ولذا دورتر شدن از پایگاه گسترده اجتماعی - توسط دو قطب روحانیت، هم چنین برآش شدت گرفتن فشارهای جهانی (بویژه آمریکا) و این همه در لحظه‌ای که جمهوری اسلامی در محدوده داخلی نیز با خطر انفجار مردمی روبرو قرار می‌گیرد، مواضع "ماقلانه‌ای" شمار می‌رود که بالطبع در میان مجموعه حاکمیت جای بیشتری باز می‌کند و علیرغم قطعی شدن بیشتر جناح‌ها در حاکمیت و روحانیت، مصلحت بیشتر نظام، او را در پیش صحنه نمایش روز جمهوری اسلامی قرار می‌دهد.

این تناقض را عمدتاً می‌توان ناشی از گرایش همه جناح‌های حاکمیت به حفظ کشتی حاکمیت جمهوری اسلامی بهر قیمت در لحظه و سپس راندن آن در راستایی که برآمد نیروها تعیین‌گر آن خواهد بود، دانست. این گرایش بیش از همه در میان خود خمینی قوت داشته است که تناقضات را با دستی و از سویی تشویق می‌کند و با دست دیگر مهار حکومت را بدست آنها می‌سپارد که در لحظه با ایسته ترین تشخیص داده می‌شوند.

حال که کشتی بان را سیاستی این چنین آمده، رفسنجانی خواهد توانست هر مقامی را از سوی فرماندهان نظامی از جمله سپاه پاسداران سرکوب کند. زمره تصفیه و مجازات مقصرین شکست‌های اخیر حتی تهدید به اعدام که عمدتاً متوجه رهبران و فرماندهان سپاه پاسداران



است نه بخاطر خطاهای نظامی و ... آنها گذشته، بلکه اساساً متوجه ناراضیان در آینده است. بیهوده نیست که همین اواخر منتظری به رفسنجانی پیام داد و از خواست تا تمام نیرو وقت خود را صرف ایفای نقش فرماندهی کل قوا کند و شم تیز و صاحب مردم ایران به این تشخیص درست رسیده است که بر در دیوار شهر تهران در باره "اکبر شاه" بنویسند.

"اکبر شاه" نیز بلافاصله شمشیر از نیام برکشید و طی خطبه‌های نماز جمعه مورخ ۱۳۰ رددیهشت یا بهانه قرار دادن مساله بی‌حجابی، مردم ایران را با چماق "امت حزب اله" تهدید کرد و گفت:

"بالاخره جمهوری اسلامی یک روزی به حسا بکسانی که در این شرایط می‌خواهند از پشت خنجر بزنند، خواهد رسید."

بهر حال همچنانکه در میان خطا می‌ها در کلیت طیف‌های آن، دیوار چین نیست تا اعتدال‌گرایی منتظری در عرصه گرایش‌های لیبرالی راه از مواضع کروی و خوشینی‌ها و دیگر رادیکال‌ها، و مواضع این دسته راه از پراگماتیسم

طرح مقدماتی آشنائی با

احمد کسروی و جهان بینی او

د. روشنائی



مقاله احمد کسروی و جهان بینی او که توسط د. روشنائی برای راه ارانی تهیه شده است، بعثت طولانی بودن در چند بخش در صفحات فرهنگی نشریه درج خواهد شد. د. روشنائی که خود با کسروی از نزدیک آشنائی داشت، در این مقاله کوشیده است زندگی کسروی را بدرستی در متن حوادث و رویدادهای پرشمار و مهم سالهای پس از انقلاب مشروطیت قرار دهد و از این رو گاه خواننده را به دنیائی می کشاند که آن را در حقیقت می توان روایتی کوتاه از تاریخ دوره پس از انقلاب مشروطیت نیز به شمار آورد. راه ارانی در این جا مراتب بسیار خود را از محقق و روزنامه نگار پیرسابقه کشور ما د. روشنائی که به درخواست نشریه به تهیه این مقاله ای جالب همت گماشت، ابراز می دارد.

* *

جامعه، مردان را، در کوره محیط و زمان، می سازد، و مردان، نقش خود را در عرصه تاریخ ایفا می کنند.

احمد کسروی از شمار مردانی بود که در کسوره انقلاب مشروطه، ساخته شدند. او، که طولی نشکست از کوششهای سیاسی دست برداشت و در مسیری دیگر غلتید، در فرصتهای تنها بی و تفکر و تحقیق، کوشید بینش خود را از انقلاب مشروطه، همچون یک دستگاه فلسفی، بکار گیرد، و از مرز پنجاه سالگی گذشته بود که بار دیگر، و به ابتکار این دستگاه فلسفی، به سیاست پیوست، و "با هماد آزادگان" را که بنیاد نهاده بود، به عرصه جریانهای سیاسی روز کشاند. اما دیری نپائید که جان بر سر آرمانهای خویش گذاشت.

شناخت این مرد، چنانکه بود، و در محیط و شرایطی که زیست، و با اندیشه های بی که داشت، از قدمهای نخستین در راه آموزش تاریخ اجتماعی معاصر ایرانست، که بی آشنائی با آن، هیچ کوشنده سیاسی، به آگاهی ها و تجربه های لازم و مورد نیاز جنبش انقلابی ایران مجهز نخواهد شد.

آنچه اینجا در باره این مرد و زندگانی او می آید، نه یک "بیوگرافی" که مدخل و درجه بی است به موضوع، چرا که پرداختن به چنین کاری، چنانکه خواهیم دید، نیاز به انبوهی کتاب و تاریخ و منابع و اسناد دارد که در غربت کنونی فراهم نیست، و اگر چیزی نوشته می شود برای برانگیختن توجه کاوشگران جوان است که فرصت و شور و جرات برخورد با پیچیدگی ها و بسببست های تاریخ اجتماعی معاصر در آنها هست.

نکته در خور تأمل اینست که کسروی در دوران زندگانی خویش، به نوشتن گزارش حال خود پرداخته است و در دو کتاب "زندگانی من" و "ده سال در عدلیه" و در مقدمه پاره بی نوشته ها - و اگر خطا نکنم - اندکی در کتاب "دادگاه" تصویر زندگی خود را می دهد. اما همین که توطئه مشترک "مذهب - حکومت" در پایان سال ۱۳۲۴ طومار زندگی او را در هم نوردید، دامنه آن، روی نام او هم کشیده شد و کار بجایی رسید که امروز، بطور عام، میان نسل جوان، آشنائی اندکی با زندگانی و کاررواندیشه این مرد هست، که آنهم در گرو رواج کتاب گرانقدر "تاریخ مشروطه" اوست. و در اروپا، شاخه بی از سلطنت طلبان، کوشیده است طی سالهای اخیر، از تمام

"آزادگان" سرینا می برای خود بسازد. اگر وضع چنین پیش رود، در آینده بی نه چندان دور شاهد سرکشیدن کنید و بارگای مذهب - ارتجاعی - فراز مزار این مرد، در جوار اما مزاده بسالای "گلایدره" خواهیم بود.

مشروطه خواه جوان

کسروی فرزند تبریز است، و پرورده دوران بیداری و آشفته سری این شهر. او، در ۸ مهرماه سال ۱۲۶۹ در محله "هکماوار" تبریز زاده شد، در خانواده بی که از شمار سادات و روحانیان آذربایجان بود. پدر بزرگش در محله همان دستگاه رایج روحانیان شیعه را داشت و عموی او، در جمع "علمای حوزه نجف" زیست و همانا درگذشت، اما پدر او، که نیز آموزش ملایبی دیده بود، از راه خانواده جدا شد و به بازگازگانی پرداخت. آنچه کسروی از حال و هوای پدر نقل می کند هر چند اندک است، اما نشانگر سرخوردگی روحی و اجتماعی آن مرد از "مذهب فروشی" و "حرفه مذهبی" است که تا انقلاب مشروطه در ایران پیر رونق بود، اما در جامعه، عوامل کافی برای سرخوردگی وجدانهای بیدار، از این کسب و کار رایج و راحت، پدید آمده بود.

در پنجسالگی، طبق معمول زمان، او را به مکتب فرستادند، و تا یازده سالگی که پدر درگذشت، پسر به درس اشتغال داشت. ولی مرگ پدر، او را از پرداختن به درس بازمی دارد. او چه می کند؟ تنها کتابی که اینجا در دسترس من است و شرح حال قشره بی از کسروی دارد، در این باره خاموش است. اینقدر پیدا است که کسروی رشته آموزش رایج زمان را رها نمی کند. او هر حرفه که دارد، طلبه پرشوری هم هست و در شانزده سالگی به جنبش انقلابی تبریز می پیوندد و مشروطه خواه می شود. خود می نویسد که: "چهار سال درس ملایبی خواندم" و در بیست سالگی "با زور به مسجد بردند و پیشمازم گردانیدند... دوران پیشمازی کسروی به دو سال نمی رسد و این زمان مصادف با سالهای سیاه اشتغال آذربایجان وسیله قوای تزاری، و واقعه تلخ به دار آویختن "ثقه الاسلام" و دیگر مردان نام آور مشروطه خواه از جانب قزاقان روس است. او این زمان شاهد غیرتمند و موشکاف گذار انقلاب در آذربایجان است.

در گیرودار همین سالهاست که کسروی به مخالفت شدید با روحانیان دشمن مشروطه بر می خیزد. او برای بسیج مردمان و مبارزه با دشمنان مشروطه، شعرهای ساده و تهییجی می ساخت و به درویشان و مداحان می داد تا در کوچه و بازار و قهوه خانه ها بخوانند.

پیشماز جوان، که دستخوش بیداری و پویایی انقلاب، پشت به مسجد کرده است، در جست و جوی دانش و آگاهی جدید، مدتی بعد از مدرسه امریکایی تبریز Memorial School سردر می آورد. او آنجا معلم زبان عربی است و خود به آموختن زبان انگلیسی همت گماشته است. این دوران نیز از دو سال کمتر است. در همین زمان معلم زبان عربی "موریا اسکول" از تدوین

کسروی پس از برخورد با خیابانی پای پیاده به تهران گریخت.

کتاب درسی آموزش زبان عربی به نام "نجمه الدریه" قراغت یافته است و برای طبع کتابش از اداره معارف اجازه می گیرد و در دبیرستان دولتی به تعلیم عربی و فقه می پردازد.

در سال ۱۲۹۶ که شیخ محمد خیابانی پس از سفری به باکو حزب دموکرات آذربایجان را سازماندهی کرد، احمد کسروی به او پیوست و در حزب نقش فعال داشت. درین زمان کسروی بیست و هفت ساله بود. در مبارزه درون حزب، کسروی که گرایش های سوسیال دموکراسی شیخ را نمی پسندید، به اتفاق تنی چند (از جمله صفی نیا که بعدها به مقام معاونت در زمادت وزارت امور خارجه رسید) فراقیونی تشکیل داد و از حزب جدا شد. این جدایی آرام صورت نگرفت، و رفیق و یار سابق حزبی، ناگزیر سر مخفیانه تبریز را ترک کرد و پیاده روانه تهران گشت. وی در سال ۱۳۰۸ که دفتر یکم "نام های شهرها و دیه ها" را می نوشت، در بحث از "قارقا بازار" از آن سفر چنین یاد کرده است: "درست ده سال پیش (در سال ۱۳۳۸ ه.ق.) بود که من از تبریز بیرون آمده پیاده و پنهان سفر می کردم و در قهوه خانه این آبادی گرد خستگی سترده با آب خنک آنجا تشنگی از خود دور گردانیدم...".

دو جریان در انقلاب مشروطیت

دوران همکاری و فعالیت حزبی کسروی با خیابانی نیز حدود دو سال است و بنا بر روحیه تند و صراحت لهجه وی، برخورد او با خیابانی، چنان سخت است که ناچار می شود پیاده و پنهانی از تبریز بگریزد. ولی کسروی در تهران نماند، او در عدلیه استخدام شد و با سمت عضو محکمه استیناف آذربایجان به تبریز بازگشت.

ریشه اختلاف او با خیابانی چه بود؟ باید آنرا در تاریخ همان زمان جست.

انقلاب مشروطه، به تعبیری سرآغاز زندگی ملی و اجتماعی در ایران بود. انقلاب، با خسود نیازهای تازه، مفاهیم تازه، افق گسترده تازه و هوای تازه آورده بود. انتقال قدرت استبدادی، ان طور که ابتدا، اصلاح طلبان روشنفکر درباری و روحانیان هم آوا با مشروطه خواهی پیدا شده بودند، ساده و بی خطر نبود، فروپاشی دسیوتیزم و قدرت ظل الهی، فروپاشی مجموعه نظام اجتماعی کهنه بود که خود آنها نیز به آن گره خورده بودند. هنگامی که نماینده صنف بقال، در مجلس به حق قانون گذاری و حق نظارت و بازخواست از حکومت و انتصاب نخست وزیر و هیات دبیران می رسید، تمام امتیازها و حقوق میراثی اشراف و ایسته به دربار و خاندانهای در هم و در حکومت استبدادی پیوند خورده، بی اعتبار می گشت. و هنگامی که حقوق نظارت و مشارکت مردم، در حکومت، استقرار می یافت و نمایندگان مردم حق وضع قانون پیدا می کردند، "هیرارشی مذهبی" که مستقل از حکومت شاه و زیر حمایت وی، به نام دین و احکام الهی، قواعد و اصول و معیارهای اجتماعی نظام فئودالی را بر جامعه جاری می ساخت، کبکبه و دیدیه خود را از دست می داد. شعار مذهبی: "ما دین نبی خواهیم - مشروطه نمی خواهیم"، به روشنی گویای موضع شبکه روحانی بود، که دشمن سرسخت درون و بیرون مشروطه باقی ماند.

به یقین هنگام تدوین قانون اساسی بود که این تضاد و دشواری ناشی از آن نخستین بار آشکار گشت. نظام فئودالی، با رخنه های شدیدش، در حال فروپاشی بود، اما چاره گران ایمنی اروپا شی، خاصه شریعتمداران، تاب پذیرش برآمدن نظام تازه را نداشتند. اینکه شیخ فضل الله نوری در محکمه به دفاع از خود می گفت: بین او و دو ملای دیگر، سید طباطبائی، و سید بهبهانی، فرقی نیست و جایگیری سیاسی آنها، بر سر اختلافی درونی خودشان بوده است و گرنه نه او "مستبد" است و نه آنها "مشروطه خواه" بی ربط نبود و چنانکه دیده شد، با فشاری ایمن دو مجتهد بود که همان اصول "مشروع" شدن "مشروطه" را در قانون اساسی ایران جا داد.

در گیرودار نبرد با محمد علی شاه، و استقرار مشروطه، فاصله بین طبقات روینده و پویا

و طبقه رو به زوال اما مستولی بر قدرت، هر چه بیشتر آشکار شد و صف بندیها برای مقابله و جابجایی شکل گرفت و صف ها، پی در پی پالوده گشت. جدایی و جبهه گیری، به دولت، مجلس و احزاب محدود نبود و دامنه صف بندی به تمام شئون اجتماعی کشیده بود.

مشروطه خواهان سابق، به دو صف جدید "اعتدالی" و "انقلابی" تقسیم شدند. تمام دولتداران سابق، و دو مجتهد، و هواخواهان آنها که با هم وزن بزرگی می شدند، در صف اعتدالیها درآمدند که می کوشیدند ارزشهای قدیم را، در عین انتقال قدرت شاه به قانون اساسی، همچنان حفظ کنند.

اما فروپاشی استبداد و بیداری اجتماعی که عرصه تلاش و ننگاپورا در تمام زمینه های زندگی به روی مردم گشوده بود، به زودی مفاهیم نورا در سطح جامعه گسترده و آزادی مطبوعات به رشد سریع آگاهی های عمومی میدان داد. و جریان نواندیشی، افق تازه ایی در برابر افکار عمومی گشود.

دولت، در پایتخت، از دو سو درگیر این مبارزه بود، یکی صف بندی سیاسی آشکارای حزبی و سیاسی در مجلس و مطبوعات، و دیگری صف بندی قسمت های بی از کشور که به دولت و سیاستش در مرکز، اعتماد نداشتند و تجربه نبرد با محمد علی شاه به شهرهایی که تب انقلاب در آنها بر جا بود، این دلیری را بخشیده بود که برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و به کرسی نشاندن آنها، رو در روی پایتخت و روی پای خود به ایستادند و جوهر این ارمانها و پیششازی آنها آگاهی ها و بینش های اجتماعی - سیاسی بود که از طریق جنبش های پیشرو و انقلابی همجوار کسب می کردند.

آشفته گی های ناشی از جنگ جهانی و مشکلات اشغال قسمت های شمال و غرب و شرق کشور از جانب قوای روس و انگلیس و عثمانی، بحرانیهای مبارزه قدرت بین دربار و قاجار و مشروطه خواهان افزوده شده بود و در پی این، انقلاب اکتبر در امپراتوری تزاری و سقوط دولت عثمانی، مسائل تازه بر مسائل گذشته انباشت.

سوسیال دموکراتهای قفقاز که در انقلاب مشروطه،

نقش فعال داشتند، عامل نقل ادبیسات سوسیالیستی به ایران و خاصه به قلمرو شمالی کشور بودند. و رابطه تنگاتنگ میان ماسردم آذربایجان و قفقاز - که از جمله دروازه عمده ارتباط خارجی ایران بشمار می رفت - بجای خود در انتقال اندیشه های تازه نقش اساسی داشت. و به موازات اندیشه و مشی محافظه کارانه، و گرایشها و وابستگی های ارتجاعی که از هر راه، تلاش در میخکوب ساختن حرکت اجتماعی، و تحکیم و استقرار قدرت اشراف، داشت مطالبات بنیادین اجتماعی در بیین طبقات متوسط و پایین جامعه، گسترش می یافت.

صف بندی "اعتدالی" و "انقلابی" در پایتخت با ترور یک روزنامه نویس اعتدالی در دفترش و سید بهبهانی در خانه اش و ترور تلافی جویانه دو چهره معروف "انقلابی" متواری شکست جماعتی از رهبران انقلابی جوان شد و شکست حزبی و پارلمانی انقلابی ها را همراه آورد بی آنکه راه نفوذ انقلاب را در اعماق جامعه ببندد.

جنبش انقلابی دهقانان گلان که مجلس و دربار را آن، سید طباطبائی را مضطرب ساخت و به مقابله واداشت، و وکیل رشت، حسام العلماء، سرکوب آن مأمور شد و به گلان رفت و آشکارا ستم و تجاوز دهقانان و "رعایا" بر مالکان و "اربابان مظلوم" و ضرورت سرکوب متجاوزان سخن گفت، نمونه ای ازین پژواک انقلابی در درون جامعه است.

بی اعتمادی "خیابانی" و انجمن ایالتی تبریز به حکومت مرکزی، که آشکارا روی خط اطاعت و سرسپردگی به امپریالیسم مقتدر انگلیس پیش می رفت، و در عمل، دموکراتهای انقلابی را منزوی کرده بود، و پیشروی خیابانی درین رهگذر، تا آنجا که در آذربایجان، "آزادیستان" اعلام کرد و به مقابله با حکومت مرکزی برخاست، نمونه دیگری ازین پژواک است. جمهوری جنگل، که از اتحادی ناپایدار میان گرایش های انقلابی، برهبری پیکر چپ سوسیال دموکراتی ایران، و مطالبات "پاناسلامیک" خرده پایان، به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی پدید آمد و در شرایط حاد منطقه ای، بی اعتمادی و بدگمانی دوسو، آنرا متلاشی ساخت، ازین شمار بود. اما "قیام" کلنل محمد تقی خان بیسیان در خراسان، بقیه در صفحه ۹

تازه های کتاب



دستور زبان فارسی

نوشته: پرویزخانلری

انتشارات توس - چاپ پنجم - ۱۳۶۵

صفحه ۳۶۷

چاپ تازه، تمیز و تکمیل شده ای است از تحقیقی ارزنده و ماندگار استاد خانلری که به سبکی روان و آسان فهم نوشته شده است. ما مطالعه ی دقیق این کتاب را به همه ی ایرانیان دوران فتادار زمین، به ویژه اهل کتاب و قلم توصیه می کنیم.

یادنامه کمال الملک

انتشارات چکامه - چاپ اول - ۱۳۶۶

صفحه ۳۴۰

درباره ی کمال الملک معروف ترین نقاش ایران در دوران معاصر بسیار چیزها گفته و نوشته شده اما هنوز کارهای ملی درباره ی زندگی و آثار او نشر یافته بود. کتابی که اخیراً انتشار یافته، مجموعه نوشته های استاد که دوستان و آشنایان کمال الملک مانند محمدعلی فروغی، دکتر قاسمی، محمدحاجزاده، عبدالحسین بهائی و حسینعلی وزیر در رابطه با او به روی کاغذ آورده اند. از میان نویسندگان معاصر افرادی از قبیل آیدین آغداشلو، منوچهر آتش و مصیبهن بهرامی به بررسی و معرفی آثار کمال الملک پرداخته اند.

کتاب با شرح حال کمال الملک از زبان خودش آغاز شده و با عکس ها و تصاویری از چندتا بلوی معروف او به پایان رسیده است.

تاریخ ژاپن (از آغاز تا معاصر)
نوشته: دکترهاشم رجب زاده
تهران - شهریور ۱۳۶۵ - ۶۰۰ صفحه

ژاپن که خاستگاه یکی از تمدن های کهن و درخشان آسیا بی است برای هم میهنان ما گامی بنشان شناخته است. غیر از کتاب انتقادی حالیی به عنوان "امپریالیسم ژاپن" و مقالات پراکنده ای که درباره ی مینه و ما به های فرهنگ و تمدن ژاپن در مجلات فارسی به چاپ رسیده، تقریباً هیچ چیزی از روشی در دسترس کتابخوان های ایرانی وجود نداشت، در حالیکه تاریخ غنی و فرهنگ رنگین ژاپن به معرفی بسیار وسیع تری نیازمند است. کتاب فوق الذکر گامی در جهت پاسخگویی به این نیاز است که امیدواریم با گام های بعدی دنبال شود.

گزارشی از چهل و یکمین دوره جشنواره سینمایی کان



کان: بازگشت به زندگی



انسانی آپارتاید را بررسی می کند. فیلمنامه را خانم شان سلوفو یکی از اهالی سفیدپوست آفریقای جنوبی بر پایه ی خاطرات کودکی خود نوشته است. هنگامیکه ژیلیس امنیتی" مادر روزنامه نگار او را به جرم همکاری با جنبش ضد نژادپرستی دستگیر می کند، او دختر بچه ی سیزده ساله ای است که ناگهان با مسئولیت های خانوادگی و اجتماعی بزرگی درگیر می شود. او از سوئی در گشاکش پیوندهای عاطفی با مادر رنج کشیده و دردمند خویش است و از سوی دیگر همدردی با سیاهان، بیداری و بلوغ سیاسی او را تشریح می کند. در کنار این دو نیرو او با بیست و تحقیری را تحمل کند که همسایه همسایه و همشاگردیهای سفیدپوستش به عنوان دختر کمونیست ها" بر او می دارند.

فیلم "دنیا بی دیگر" اثری ساده، صمیمانه و تکان دهنده در باره ی بلای نژادپرستی است که آپارتاید را به مثابه ی یک بیماری مورد تحقیق و بررسی قرار می دهد. این فیلم جایزه ی مخصوص هیئت داوران جشنواره را از آن خود ساخت.

ج - فیلمهای واقع گرا:

چنانکه گفتیم، بسیاری از فیلمهای جشنواره مضامینی سیاسی داشتند که ما به تعدادی از آنها اشاره می کنیم. در راس این فیلم ها با یستی از فیلم تلخ و تکان دهنده ی "جنوب" ساخته ی فیلمساز متریقی آرژانتینی فرناندو سولاناس یاد کرد که تصویری نافذ و هول انگیز از اختناق و دیکتاتوریه عرضه می کند. فیلم سرگذشت دردناک مبارزین فدای کار را باز می گوید که در زندانها شدیدترین عذابها را تاب می آورند، و پس از آزادی هم با تنهایی و انزوا و عدم ارتباط درگیر می شوند.

ایستوان زا بوکارگردان سرشناس مجار با فیلم "ها نوسن" در جشنواره شرکت کرده بود. فیلم تازه او از برخورد دولتمردان محور اتریش-آلمان با هنرمندان و روشنفکران سخن می گوید. روایت زا بوکار درگیری فرهنگ با قدرت، موفقیت چندان کسب نکرد زیرا بیشتر تماشاگران فیلم او برداشت تازه ای از فیلم گذشتگانهاش مفیستو (۱۹۸۱) دانستند.



غیر از کلیت استود که به عنوان فیلمسازی با سابقه به کان آمده بود، رابرت ردفورد هنرپیشه دیگری بود که اولین ساخته ی خود

فیلم بر اساس حادثه ای واقعی ساخته شده است "در تیتراژ خیلی از فیلمها دیده می شد.

یکی از جنجالی ترین فیلمهای جشنواره فیلم "برد" بود که کلیت استود آن را بر پایه ی زندگی چارلی پارکر نوازنده ی معروف جاز ساخته است. استود - که جایزه بهترین کارگردان را ربود - سالها آرزوی تهیه ی فیلمی در ستایش



جاز سیاهان را در سر می پخت و عاقبت موفق شده است فیلمی صمیمی و موثر در بزرگداشت هنرمند مورد علاقه اش بسازد. فیلم در گوشه و کنار به میراث فرهنگی سیاهان و سوءاستفاده ی سرمایه داران سفیدپوست از آن، اشاره ها دارد. پارکر زبردست ترین نوازنده ی ساکسوفون بود که در سال ۱۹۵۵ در نکت و محرومیت درگذشت. پزشکی که جواز دفن او را صادر کرد، سبب او را شصت سال تخمین زده بود، حال آنکه او سی و چهار سال بیشتر نداشت.

وینچنته آراندای فیلمساز جوان اسپانیایی در فرانسه فیلمی ساخته است به عنوان "ما فردا آزاد می شویم" که باز بر پایه ی یک زندگی واقعی قرار دارد. در اواخر دوران فرانکو شخصی ملقب به "گوتو" به گروهی از گولیهای ماجراجو پیوست و با آنها به قانون شکنی و یا فیکری پرداخت. اقدامات او در دوران چیرگی دیکتاتور، با زتابی سیاسی و آزادیخواهانه پیدا کرد و خود و دستگیر زندانی شد. پس از بازگشت دموکراسی به اسپانیا، لوتو از زندان آزاد شد و خاطرات دوران نمرود خود را منتشر کرد. این فیلم بر پایه ی همین خاطرات ساخته شده است.

رویداد دیگری که مبنای فیلم بحث انگیزی قرار گرفته، سرگذشت عصیانگرایان ی پارتیشیا هرست است. در سال ۱۹۷۴ دختر یکی از مقتدرترین میلیاردرهای آمریکا - به قصد باجگیری - توسط یکی از گروه های زیرزمینی ربوده شد، اما خود او پس از آشنایی با افراد گروه به افکار آنها جذب شده و دو سال در فعالیتها مخفیانه خود را منتشر ساخته و پل شریدر از روی آن فیلمی به نام "پاتی" کارگردانی کرده است. خانم هرست در کنار سازندگان فیلم در جشنواره ی کان شرکت جسته بود.

مهم ترین فیلم واقع نمایی جشنواره بی تردید فیلم "دنیا بی دیگر" بود. این فیلم اولین اثر کریس منگر فیلمبردار آرنه ساخته شده ی انگلیسی در مقام کارگردان است. فیلم طی یک داستان شخصی و عاطفی مفاسد و تبااهی های نظام ضد

مهم ترین جشنواره جهان سینما از ۱۱ تا ۲۳ مه در شهر کان (فرانسه) برگزار شد. از آنجا که این دوره ی جشنواره نسبت به گذشته نمودار تحولات چشمگیری بود، ما تلاش می کنیم چهره اصلی جشنواره و خطوط اصلی فیلمهای شرکت کننده در آن را در این گزارش کوتاه ارائه دهیم.

جشنواره ی امسال از نظر ترکیب کشوری و کیفیت فیلمهای شرکت کننده وضعیت تازه ای داشت. نخست این که برخی از مشتریهای سنتی جشنواره که از قدیم در کان دارای "حق آب و گل" بودند، نظیر فرانسه، ایتالیا، آلمان، ژاپن و شوروی امسال حضور نمایی نداشتند. دیگر آنکه سازندگان فیلمهای بخش مسابقه ی جشنواره، با اغلب کارگردانهای جوان و کم سابقه ای بودند که اولین بار دومین کارهای خود را به کان آورده بودند.

از نظر محتوای کیفی فیلمها جشنواره شاهد تحول جدی و عمده ای بود که از همان اولین روزها توجه همه سینما دوستان را به خود جلب نمود و همه از آن به عنوان آشتی دوباره ی کان با زندگی یاد کردند. کان در سالهای گذشته و به ویژه در دو دوره ی اخیر به چهره ی فیلمهای روشنفکرانه، عرفان مابانه و خیال بافانه ای گرفتار شده بود که به شور و تپش های زندگی پشت کرده بودند و در نتیجه هیچ حرف گیر و دلنشینی هم برای گفتن نداشتند. امسال غالب فیلمهای جشنواره گرایشی اساسی به واقعیت جاندار و زندگی اجتماعی نشان می دادند. درگیریهای سیاسی، تنش های جهانی و بحرانهای اجتماعی در جانمایه ی بیشتر فیلمها به چشم می خورد.

فیلمهای رئالیستی جشنواره را از نظر شیوه ی برخورد با واقعیت می توان به سه دسته تقسیم کرد: فیلمهای مستند، فیلمهای واقع نمایی و فیلمهای واقع گرا.

الف - فیلمهای مستند:

در بخش مسابقه دو فیلم مستند بلند شرکت داشت که هر دو از کیفیت بالایی برخوردار بودند. یکی فیلم پنج ساعته ی "کلاوس باربسی" دوران نش" ساخته ی کارگردان فرانسوی مارسل اوفولس. این فیلم یک بار دیگر با مدارک زنده و تکان دهنده از جنایات نازیها به ویژه در دوران اشغال فرانسه پرده برمی دارد. دیگری فیلم "امریکا عزیز: نامه های از ویتنام" به وطن" است که کارگردانی بیل کوتوری. این فیلم صلحجویانه و انتقاد آمیز بر اساس نامه های که سربازان امریکایی از ویتنام به خانواده های خود نوشته اند ساخته شده است.

ب - فیلمهای واقع نما:

این عنوان را به آن دسته از فیلمهای اطلاق می کنیم که رویدادهای واقعی را با چهره ها و صحنه های حقیقی به زبان سینمایی بازسازی می کنند. دوره ی اخیر جشنواره کان از این نظر به مرز بی سابقه ای رسید. عبارت معروف "بین

ریشه خطا یا خطای ریشه ای

مروری بر تجربه ۱۵ خرداد ۴۲

با زنگری حوادث خونین ۱۵ خرداد ۴۲، از نظر شعرا، رهبری جریان، نیروهای اصلی شرکت کننده و نقش مذهب و روحانیت در آن از بسیاری جهات، یادآور حوادث و جریان‌های انقلاب بهمن ۵۷ در مقیاس کوچکتر و شکل جنینی آنست. با این تفاوت که در شورش ۱۵ خرداد روحانیت بطور موقت سرکوب شد و شاه و دستگاه وی پیروز گردید، حال آنکه در سال ۵۷ و انقلاب بهمن، مبارزات توده‌های وسیع مردم به شکست منتهی و سرنگونی شاه و رژیم وی انجامید و روحانیت را به کرسی قدرت نشاند. در واقع حوادث خونین ۱۵ خرداد تمرین بزرگ قبل از نمایش عظیم انقلاب بهمن بود.

قضاوت قابل ذکر دیگر آنکه، شورش ۱۵ خرداد نقطه اوج یک رودرویی آشکار روحانیت با رژیم شاه بود که در آغاز و از آغاز، شکل و مضمون کاملاً مذهبی داشت و بتدریج شعراهای دیگری را در بر گرفت و در لحظه ۱۵ خرداد و بویژه در جریان اعتراض به لایحه کاپیتولاسیون، بسیاری از شعراهای ضد شاه و ضد امریکائی درهم آمیخت و توانست بخشی از مردم عاصی از رژیم و سایر نیروهای دموکراتیک و مترقی را با خود همراه سازد. حال آنکه جنبش دموکراتیک و انقلابی که از حدود سال ۵۶ شکل گرفت، در ابتدا از سوی روشنفکران و دانشجویان و نیروهای لیبرال و دموکرات و مترقی آغاز شد و روحانیت که متصد فرصت و گوش به زنگ بود و بی‌بیش از همه نیرو و آمادگی داشت، بتدریج وارد میدان شد و در ماه‌های آخر قبل از انقلاب بر امواج خروشان توده‌های خشمگین بدون رهبری، سوار گردید و سکان کشتی انقلاب را بدست گرفته و در جریان یک نبرد خونین، استبداد تمام عیسار و حکومت دین سالاری را برقرار ساخت.

نشریه "راه ارانی" چنین وظیفه‌ای را پیش روی خود قرار داده است تا در حد توانائی‌های خود در سالگردها و روزهای مهم تاریخی، تحلیل‌های مجدیدی از وقایع مهم سیاسی - اجتماعی ایران به عمل آورد و در همین رابطه موضع حزب توده ایران را که موضع دیروزی ما هم بوده است، به نقد کشد، تا هم خطاها و انحرافات گذشته را برای درس آموزی نسل حاضر تجزیه و تحلیل نماید و هم واقعیت‌های تاریخی را آنگونه که بوده‌اند ترسیم کند.

بدون شک ریشه خطای حزب توده ایران را در عدم شناخت روحانیت در انقلاب بهمن و سپس از آن، باید در برخورد و ارزیابی وی در باره حوادث ۱۵ خرداد جستجو کرد. اساساً بدون درک و تحلیل ۱۵ خرداد، فهم و توضیح انقلاب بهمن و نیز خطاها و انحرافات بنیادی حزب توده ایران ناقص و معیوب است.

۱۵ خرداد چه بود؟

۱۵ خرداد اولین شورش قهرآمیز و تا حدی خودجوش مردم در تهران و بعضی شهرستانها در بعد از شهریور ۲۰ علیه رژیم شاه بود که مستقیماً محرک و انگیزه مذهبی داشت. زمینه فکری و مبارزاتی آن از مدت‌ها قبل توسط روحانیت فراهم آمده و از آغاز ماه محرم، برنامه ریزی شده و تشدید شده بود. روحانیت با مهارت خواستهای ویژه خویش را با تمایلات ضد شاه

و ضد استبدادی نهفته در اقشار مردم و نیروهای دموکرات پیوند زد و قاطعانه وارد صحنه سیاسی ایران شد و تا سرنگونی شاه در انقلاب بهمن و کسب قدرت سیاسی از پای ننشست.

محرک اصلی در کشاندن مردم به خیابانها، اعتراض به بازداشت خمینی در قم بود. نیروهای اصلی شرکت کننده در تظاهرات عبارت بودند از بازاریان، کسبه و پیشه‌وران، گروههای لومپن متعصب مذهبی از قماش طیب. به این گروهها، اقشار ناراضی سیاسی - اجتماعی دیگر نیز، نظیر دانشجویان، کارمندان و فرهنگیان و سایر محرومان جامعه از موضع ضد دیکتاتوری و ضد شاه پیوستند.

عامل اصلی شرکت وسیع و فعال روحانیون از هر جناح در این مبارزات، در اساس تنازع بقیاء و حفظ موقعیت ممتاز و ویژه روحانیت در کل آن دفاع از شعائر اسلامی و دگم‌های مذهبی بود که با مصوبه‌های دولت و رفرمهای شاه به مخاطره افتاده بود.

سید حمید روحانی (زیارتی) در کتاب "بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی"، سیمای عمومی ترسیم شده در بالا را به شیوه‌ی خود توصیف می‌کند: "خبر دستگیری قائد بزرگ تلفتی به مقامات برجسته روحانی، ملی و سیاسی پایتخت رسید. ساعتی بعد این خبر در سراسر تهران مثل بمب صدا کرد. توده‌های مسلمان با شنیدن این خبر مدهش و باور نکردنی از خانه‌ها بیرون ریختند، مغازه‌ها و دکا کین تعطیل شد، شورش و غلغله همراه با قهر و خشم و غضب سراسر پایتخت را فرا گرفت. دانشجویان کلاسها را ترک گفته در محوطه دانشگاه به تظاهرات پرداختند..."

شورش خونین ۱۵ خرداد بدون تردید بر بستر ناراضی‌های و خشم و نفرت توده‌های زحمتکش و نیروهای ملی - دموکراتیک مردم از رژیم شاه شکل گرفت. اما روحانیت با شرکت فعال و رهبری کننده‌ی خود به مجموعه جنبش شکل مضمون اسلامی داد و این نهال فکری را کاشت که فقط با رهبری روحانیون و با ایدئولوژی اسلامی است که می‌توان ارمانهای باهره‌تیرباران شده‌ی مردم محروم را برآورد.

در شرایط سرکوب و تاواری شدن حزب توده ایران و ضعف و پراکندگی نیروهای وابسته به جبهه ملی (دو نیروی اصلی صحنه سیاسی ایران در دهه‌های ۲۰ و ۳۰)، روحانیت موفق شد از چنین زمینه مناسب اجتماعی - سیاسی برای پیشبرد امیال خود و برای به میدان کشیدن توده‌های ناراضی استفاده کرد و پایه‌های اجتماعی خود را در مبارزات ضد رژیم گسترش دهد و از آن برای پیشبرد هدفهای خود و ویژه روحانیت بهره‌برداري کند.

نقطه شورش

نقطه جریانی‌تی که به شورش ۱۵ خرداد انجامید در واقع در اولین مقابله و درگیری روحانیت با رژیم شاه در رابطه با تصویب نامه "لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی" بسته شد. این تصویب نامه که بتاريخ ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱، در جراید تهران منتشر شد، شامل دادن حق رای به

زنان، برداشتن قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و جایگزینی "کتاب آسمانی" به جای قرآن در مراسم سوگند به امانت و صداقت بود.

از نظر خمینی و سایر مراجع تقلید، این تصویب نامه به قصد آماده کردن زمینه جهت تجاوز به اساس قرآن و العالی مذهب شیعه در کشور و دستبرد به قانون اساسی (که از آنها منظرشان صرفاً رعایت اصل دوم متمم قانون اساسی در باره حضور پنج مجتهد در مجلس و نظارت بر شرعی بودن قوانین و لایحه‌های مصوبه در مجلس بود) و نیز فراهم آوردن زمینه برای دادن بیست‌های حساس بدست اقلیت‌های مذهبی و انجام به‌طور مشخص، حساسیت آنان روی بهائی‌ها بود.

خمینی در سن ۶۳ سالگی وارد میدان سیاست می‌شود و با سایر مراجع تقلید دست به اقدام می‌زند. مقلدان و پیروان خمینی هنوز توضیح قانع‌کننده‌ای نداده‌اند که چگونه خمینی در تمام دو دهه ۲۰ و ۳۰ که اینهمه حادثه در کشور رخ داده است، موضع انفعالی داشته است. بین تالیف کتاب "کشف الاسرار" در اوایل دهه ۲۰، تا ۱۵ آبانماه ۱۳۴۱، یک اعلامیه، یک سخنرانی سیاسی، یک تلگراف اعتراضی و هیچگونه حرکتی که انعکاس خارجی داشته باشد از او سر نمی‌زند. بخصوص برای کسی که تا کید دارد سیاست از دین جدا نیست و او پاپ نیست که فقط روزهای یکشنبه مراسم انجام دهد و بقیه اوقات را برای خودش سلطانی باشد و به امور دیگر کاری نداشته باشد. (از نطق جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ خمینی).

زیارتی که شرح حال مبسوط و ستایشگرانه‌ای از خمینی نوشته است، در توضیح نکته‌ی فوق چنین می‌گوید: "خمینی در مبارزات و انقلابها تکیه با رهبری مرجع تقلید زمان همراه نبود و وارد نمی‌شد و با بکار بستن تاکنیک‌های انقلابی جوری حرکت کرد تا روز آغاز نهضت، حتی نزدیک تر از رهبران و دوستانش به حقیقت افکار و منویات ایشان پی نبردند" (بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی جلد اول، صفحه ۹۶).

زیارتی در کتاب فوق‌الذکر خود که یا زده بار در زمان حیات خمینی تجدید چاپ شده است چنین توضیح میدهد: "با درگذشت مرحوم بروجرودی در سال ۱۳۸۵ ه. ق، این خود ایشان (منظور خمینی است) بود که باید به منظور شعله‌ور ساختن آتش انقلاب در جامعه اسلامی و به خروش و حرکت درآوردن توده‌های ناآگاه بپا خیزد... لیکن لازم بود که پیش از هرکار در اندیشه‌ی انگیزه محرکی باشد که بتواند نظر عامه مردم را بخود جلب کند... پیوسته می‌اندیشید که از کجا و چگونه آغاز نماید... که ناگهان رژیم ارتجاعی شاه با ایجاد فتنه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی که پیش در آمد فرم آمریکا "انقلاب سفید" بود، مشکله‌ی ایشان را حل کرد و سرنخرا خود بدست ایشان داد" (صحفات ۱۰۷ و ۱۱۱، تکیه از ما ست).

لحن مباحثات گرایانه خمینی در

آغاز

میکنند گیری های خمینی در آغاز چارچوب تنگ صرفاً مذهبی و سطحی بودن خواسته های اجتماعی-سیاسی وی را نشان میدهد.

در تلگراف به شاه از سوی خمینی (۱۵ آبان ۱۳۴۱) که از اولین برآمدهای سیاسی-اجتماعی وی است چنین آمده است: "آقای علم از نشر افکار عمومی در مطبوعات و انعکاس تلگرافات مسلمین و اظهار نظر آنها به اعلیحضرت و علمای ملت جلوگیری کرده و می کند... ملت مسلمان را که میخواهد عرض حال خود را به اعلیحضرت و علمای ملت برساند ارباب و تهدید میکند... اینجا بیکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلیحضرت را متوجه میکنم به اینکه اطمینان نغرمائید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاگری و خانه زادی، میخواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده و به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که صامن ملت و سلطنت است با تصویب ناممکن ساخته و عطا را اعتبار بیا نوازند" (تکیه ها از ماست).

خمینی و سایر آیات عظام مبارزه هم آهنگی را علیه انجمن های ایالتی و ولایتی آغاز کردند. این مبارزه بصورت ارسال نامه ها، تلگراف های اعتراضی صورت گرفت. با الهام از این اقدامات روحانیون، اعلامیه های اعتراضی از سوی نهضت آزادی ایران، اصناف تهران، بزرگان اصناف و اصناف قم و... منتشر شدند. مبارزه کم-وسعت میگرفت.

شاه که نقشه طرح برنامه رفرمهای معروف به "انقلاب سفید" را در آینده نزدیک در سرداشته داشت. دولت علم در ۷ آذرماه ۱۳۴۱ تصویب کرد که "تصویب نامه مورخه ۴۱/۷/۱۴ قابل اجرا نخواهد بود. گروهی از روحانیون طوسی تلگرافی به شاه از آقای "تصویب نامه" اظهار تشکر نمودند. خمینی هم کار را تمام شده یافت و در سخنرانی ۱۱ آذر بمناسبت آغاز درس رسمی حوزه بیهمه توصیه کرد که "... از این به بعد مشغول تحصیل باشیم که از همه عبادات بزرگتر است...".

فرمهای ۶ گانه، آغاز جنگی

دیگر

آزمایش لایحه ای انجمن های ایالتی و ولایتی، رنگ خفیه برای رژیم بود. شاه که مانند پدرش در فکر قدرت بلامنافع و حکومت مطلقه بود، فهمید که بدون شکستن مقاومت روحانیت و رفع مزاحمت آنان نقشه اش عملی نخواهد شد، پس از شکست حزب توده ایران و تلاش جبهه ملی، روحانیت مانعی در برابر عروج شاه بسوی قدرت مطلقه بود.

انجام اصلاحات ششگانه معروف به "انقلاب سفید" که دولت کندی برای اجرای آنها بشاه فشار میآورد و نیا زمینداری رشد اقتصادی ایران در مسیر سرما به داری (ولو با بسته) آنها را اجاب می کرد، بنظر شاه مناسب ترین وسیله برای عقب راندن روحانیت می رسید.

شاه بنا به تجربه بیست سال سلطنت و بویژه در حوادثی نظیر ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ و کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن و نقش روحانیون در این ماجراها، و توجه به راه و روش مامانان جوانه و سازشکارانه آیات عظام نظیر بروجرودی، خوانساری، بهبهانی و غیره، روحانیت را حامی خود و بی آزار می دید. شاه اساساً از اعمال مذهب و روحانیون مستثنا برای مبارزه با کمونیسم و ملی گرایان سالم نظیر دکتر مصدق استفاده می کرد. لذا مخالفت های روحانیت

را در آغاز دهه چهل چندان جدی نمی گرفتند و بویژه به عامل نشناخته ای چون خمینی کم بها میدادند.

آتش جنگ با روحانیت با طرح رفرمهای شاه در دیماه ۴۱ مجدداً زبانه کشید. خمینی و سایر روحانیون رفرمها را به همان لایحه انجمن های ارتباط داده و به وحشت افتادند. بخصوص آنکه دوباره اعطاء حق رای به زنان به زبانه افتاد. روحانیت حتی با فکر فراندن بحث به شکل تصویب عمومی مخالفت بود. زیرا می ترسید شاه با همین شیوه تغییراتی بضر آنها در قانون اساسی بدهد. در این ارتباط، خمینی، در پاسخ به جمعی از متدینین تهران (اول بهمن ۴۱)، از نبود سابقه قانونی درباره رفراندوم صحبت میکنند و نگارن آنست که "پیش آوردن رفراندوم برای آنست که خلفا قانونی قابل تعقیب، کسه بناچار مقامات مسئول گرفتار آن می شوند لوث شود و کسانی که در مقابل قانون و ملت مسئول هستند اعلیحضرت را اغفال کرده اند که بکنع آنها این عمل را انجام دهد".

خمینی تصریح می کند که "مقامات روحانی برای قرآن و مذهب احساس خظر می کنند و بنظر میرسد این رفراندوم جباری، مقدمه برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است... علماء اسلام وظیفه دارند هر وقت برای اسلام و قرآن احساس خطر کردند به مردم گوشزد کنند تا در پیشگاه خداوند متعال مسئول نباشند". آیات عظام نیز اعلامیه هایی با همین مضمون منتشر می کنند.

سفر شاه به قم حادثه مهمی در رابطه

دو تیر و سه شمار می رود.

یک روز قبل از آمدن شاه به قم، فرماندار روحانیان جلسه می کند و آنها را به تغام با شاه دعوت می کند. خمینی شرط آنرا عزل علم از نخست وزیر می داند. شاه نه تنها علم را برکنار نمی کند، بلکه با سخنرانی خود به تحریک و تحقیر آنان می پردازد و همه پلها را برای عقب نشینی طرفین خراب می کند.

شاه در قم بتاریخ ۴ بهمن، آنهم در میدان آستانه و در برابر صحن سخنرانی می کند و با خشم و عصبانیت به روحانیت پرخاش کرده و آنرا مورد توهین قرار می دهد.

از همین لحظه و پس از این توهین ها در مرکز و ستاد درهبری روحانیت است که شاه به انسان اعلان جنگ تمام عیار میدهد. از همین زمان است که لحن خمینی هم عوض می شود و بتدریج تندتر میگردد. زیرا دیگر مسئله تنازع بقا در کار است. پس تمام روحانیت بطور متحد و هم بسته به مقابل برمیخیزد. خمینی با جلوا نداشتن خود و شدت بخشیدن به لحن ضد شاه خود، در جریان وقایع بیگانه سمبل این مبارزه و عنصر سرخست و شجاع، شناخته می شود.

شاه در سخنرانی ۱۸ اسفند ۴۱ در کنفرانس اقتصادی تهران موضوع حق رای زنان را مطرح می کند. بلافاصله ۹ نفر از مراجع تقلید و آیات عظام قم از جمله خمینی مشتکاک اعلامیه داده و اعطاء حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به زنان را خلاف اسلام و قانون اساسی اعلام می کنند.

از سوی روحانیت به عنوان اعتراض به رفراندوم و به توضیقاتی که علیه روحانیون صورت می گیرد و بویژه به سخنرانی شاه در قم، نوروز سال ۴۲، روز عزای اعلام میشود و آیات عظام، بازاری ها و روحانیون تهران به این موج می پیوندند.

خمینی در اعلامیه خود بهمین مناسبت چنین میگوید: "دستگاه جابر در نظر دارد تسکای و

حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند، یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا بگذارد... من بدستگاه جابره اعلام خطر میکنم. من بخدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پائین نگران هستم

همانگونه که ملاحظه می شود هنوز هم جز نگرانی از اسلام و قرآن، تساهل حقوق زن و مرد و تعدادی عوام فریبی و ترساندن از انقلاب از پائین، نسه در اعلامیه ۹ آیات عظام و نه در اعلامیه جداگانه خمینی و سایرین، مطلب دیگری نیست.

یورش و خشونت دستگاه شاه برای درهم شکستن مقاومت روحانیون و هواداران نش همچنان با شدت و بطور تحریک آمیزی ادامه می یافت. قسدا ره بندهای شاه با تبدیل لباس بنام کشا و رزان و کارگران، روز دوم فروردین ۴۲ در پاسخ به تراکتی که روز قبل در میان زائرین پخش شده بود، به مدرسه فیضیه که در آن مراسم سوگاری برپا بود حمله کردند و با طاب درگیر شدند. بلافاصله نیروهای امدادی و شهریان نیز به یاری "کشا و رزان و کارگران" شتافته و با قساوت به ضرب و شتم طلبه ها پرداختند.

خمینی با تیزهوشی متوجه اعلان جنگ نهائی و تمام عیار شاه می شود و درمی یابد که هدف شاه شکستن سد مقاومت روحانیت می باشد. در یک کلمه، اسلام و قرآن در خطر است! از همین لحظه است که شعارهای خمینی مستقیماً متوجه شاه می شود. متن تلگراف خمینی به آیات عظام تهران نشانگر آنست: "اینان با شعار شاه دوستی به مقدسات مذهبی اهانته می کنند. شاه یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش، شاه دوستی یعنی ضربه زدن بر پیکر قرآن و اسلام...".

باز داشت خمینی و شورش

۱۵ خرداد

با نزدیک شدن عاشورا درگیری ها شدیدتر می شود. در قم و تهران و سایر شهرستانها صف آرایی ها چشمگیرتر می شوند. خمینی در روز عاشورا (۱۳ خرداد) که به دستگیری وی انجامید، گفت: "ای آقای شاه! وای جناب شاه! بدبخشت و بیچاره! من بشما نصیحت می کنم، ای جناب شاه، من بتو نصیحت می کنم دست از این اعمال رویه بردار! من میل ندارم که اگر روزی ارباب ها بخوادند تو بروی، مردم شکرگزار می کنند. من نمیخواهم تو مثل پدرت باشی... (نهضت روحانیون ایران، جلد ۴، علی دوانی، ص ۳۶).

شب ۱۵ خرداد، شنبه ۱۲ محرم، خمینی با زداشت می شود. در تهران بیش از ۵۰ تن از وعظاظ معروف دستگیر میشوند.

بدنبال انتشار خبر با زداشت خمینی، از صبح روز ۱۵ خرداد مغازه ها تعطیل می شوند. دانشجویان دانشگاه تهران کلاسها را ترک گفته در محوطه دانشگاه جمع می شوند. بازار وارد میدان می شود. علی دوانی شرح میدهد: "باز فروشان دلاور به محض دریافت خبر دستگیری قائد بزرگ دست از کار کشیده با چوب و آهن و کارند... دست به تظاهرات خشمگین زدند... گروهی به منظور دست گرفتن اداره رادیو به میدان ارک و اداره انتشارات یورش بردند... گروه دیگر برای مسلح شدن، اداره تسلیحات ارتش واقع در جنب توپخانه را مورد حمله قرار دادند و هر آنچه را که مظهر حکومت جایتکارانه بود یورش فریات خردکننده خود قرار دادند... با شگه و ورزشی شعبان بی مح و تعدادی جیب و کامیون ارتشی نیز بدست مردم طعمه حریق شد" (هماجا، جلد ۴، ص ۵۸).

شوروش ۱۵ خرداد بشدت و با خشونت سرکوب شد و هزاران کشته و زخمی برجای گذاشت. رژیم تهدید کرده بود که با زاداشتی های ۱۵ خرداد را به محاکمه خواهد کشید و برای ۱۵ نفر تقاضای اعدام خواهد کرد. از میان دستگیر شدگان ۱۵ خرداد، طیب حاج رضائی و حاج اسمعیل رضائی اعدام می شوند. آیت اله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی از نهضت آزادی ایران دستگیر می شوند. فشار و سرکوب همچنان با شدت ادامه می یابد.

خمینی در ۱۲ مرداد ۴۲ از زندان آزاد می شود اما تحت نظر در تهران مجبور به اقامت می گردد. شاه با این حساب که روحانیت را به اندازه کافی گوشمالی داده است، سیاست نوینی را پیش می گیرد. در ۱۷ اسفند ۴۳ سرانجام عیلم را از نخست وزیری برکنار کرده و نزرگان شار مدرنی را ما مور خدمتگزاری می کند. حسنعلی منصور نخست وزیر جدید، در ۱۶ فروردین ۴۳ طی نطقی در از آشتی می کشاید و از جمله می گوید: "... ما موریت دارم که مرام و عظوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی اطلاع نمایم ...". فردای آنروز وزیر کشور به اقامتگاه خمینی در تهران رفته و اعلام میکند که وی آزاد است و می تواند به قم مراجعت کند.

روشن است که در آن احوال، سنگر روحانیت عملاً به آخرین خاکریز در برابر پیشرفت استبداد سلطنتی مبدل شده بود و از همین زاویه، علاقه مندی و توجه افکار دموکرات و مترقی غیر روحانی را نیز بسوی خود جلب می کند.

روحانیت از یکسو برای مقابله با تبلیغات وسیع رژیم که بدرستی به جنبه های ارتجاعی و تاریک اندیشی های قرون وسطای آنان انگشت می گذاشت و با سوء استفاده از آنها، حملات وحشیانه و سرکوبگرانه تا بحق خود را توجیه می کرد و از سوی دیگر برای جلب افکار وسیع تر غیرروحانی به زیر چتر رهبری خویش، از ایمن مرحله به بعد اضافه بر شعارهای اصلی اسلامی، متداول، شعاری در رابطه با عدالت اجتماعی، تامین آزادی ها و شعارهای دیگری را، البته همچنان " زیر پرچم پرافتخار مذهب جعفری"، مطرح می سازد.

سخنرانی مسیوط خمینی در ۲۱ فروردین ۴۳ در مسجد اعظم قم در این رابطه جالب توجه است. وی مشروحا " آنها مارت مرجع خوانند روحانیون، کهنه پرستی، مخالفت با تمدن، مخالفت با آزادی زنها که به آنان نسبت می دهد، رد می کند و در عین حال از حفظ قانون اساسی، آزادی ها، مخالفت با استعمار، تجملات، دلسوزی برای زارع و کارگر سخن می گوید و روحیانیون را مدافع و حافظ استقلال و تمامیت ارضی کشور معرفی می کند.

در عین حال در همین سخنرانی راه را برای صلح و آشتی با دستگاه نشان می دهد. میگوید: " رویه را تغییر بدهید، نسبت به احکام شرع خاضع شوید، تصویب نامه های باطل را که مخالف احکام شرع است لغو بکنید... برای احکام اسلام خاضع شوید. اگر شما هم (هما نظور که ما همه مسلمان هستیم و شما هم میگوئید مسلمان هستیم) برای احکام شرع خاضع هستید ما علاوه بر اینکه مخالفت نمی کنیم از شما پشتیبانی هم می کنیم. مگر ما میگوئیم دولت باشد؟ ما میگوئیم دولت باشد، ولی برای قوانین اسلام و لااقل قانون اساسی خاضع باشد (پایه ها و سخنرانی های انتشارات خرداد، صفحات ۹۵ و ۹۶).

شوروش ۱۵ خرداد نقطه اوج رودر روی روحانیون با رژیم شاه برای حفظ موقعیت در حال تزلزل و زیر ضربه نهاد روحانیت و در دفاع از احکام و شعارات اسلامی بود. خمینی از این مصاف به مثابه رهبری چون و چرا سر بر آورد و دیگر رقبای روحانی خود را بکنار زد.

روحانیت در کل خود با زبردستی و خمینی یا

استادی و بکارگیری نیرنگ ("نقیه" در اسلام)، توانستند انگیزه های خود ویژه ارتجاعی و تاریک اندیشی های روحانیت را با تمایلات ضد دیکتاتوری مردم و نیروهای سیاسی غیرمذهبی درهم آمیخته، در ماجرای ۱۵ خرداد در راس جنبش قرار بگیرند.

سرکوب شوروش ۱۵ خرداد، با زداشت خمینی و سپس تبعید وی بدنبال اعتراضات به لایحه مصونیت مستشاران آمریکایی، در خارطه هم از این حرکت یک شوروش ضد شاه و ضد دیکتاتوری و از شخص خمینی سمبل این مبارزه و مدافع استقلال ایران و عنصر ضد آمریکایی بر جای گذاشت. با گذشت زمان این خارطه ها به مثابه باورها در ذهن نسل جوان ریشه انداخته و اسطوره ای شد و در آستانه انقلاب بهمین به مانند آتشی از زیر خاکستر سر بر آورد و دودمان پهلوی را برینداخت و با خود ارتجاع سیاه و ضد انقلابی دین سالاری بی سابقه در تاریخ ایران را بر مردم بلادیده ایران تحمیل کرد.

حزب توده ایران و ۱۵ خرداد

اصلی ترین خطای حزب توده ایران نپذیردن دوگانگی فوق، بی توجهی به ذات ارتجاعی آن و از همه بالاتر نداشتن سیاست و مشی مستقل پروولتری بود. همین خطاهای ریشه ای، ریشه خطاهای و انحرافات خیانت بار حزب توده ایران در مقطع انقلاب بهمین و بویژه دوران بعد از آن شد.

حزب توده ایران برخلاف تبلیغات مخالفان وی، از شوروش خونین ۱۵ خرداد یلافا صلح به پشتیبانی کرد. سرمقاله اولین شماره بعد از حوادث ۱۵ خرداد (اول تیرماه ۱۳۴۴)، سرمقاله مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۳، مناسبت سالگرد آن و مقالات دیگری که در این رابطه بین سال های ۴۲ و ۴۴ تنظیم شده اند، گواه آنست. اینکه به چه دلیل اشاره به این واقعه، از ۴۴ به بعد قطع می شود و تا آستانه انقلاب بهمین تقریبا " زان یاد نمی شود، دقیقا" روشن نیست. احتمالا " سیاست سازگاران و معاشات گرانه رهبری حزب با رژیم شاه در این دوره و بیبا فروکش کردن مبارزات چشمگیر روحانیت، در دوره ای و یا هردوی این عوامل با هم در آن تاثیر داشته اند.

حزب توده ایران پس از انقلاب بهمین، برای نشان دادن صداقت خود به روحانیت و اخلاص خویش به خمینی، مقالات خاک خورده ۱۵ سال پیش را از قفسه ها بیرون کشید و با انتشار جزوات تبلیغاتی پرتیراژی نظیر "۱۸ سال پشتیبانی از خطا ما" و نیز در پرش وپا سخ های گیانوری به سوداگری سیاسی مقامات جمهوری اسلامی پرداخت. اما همین پشتیبانی از حوادث ۱۵ خرداد به شیوه حزب توده ای انجام گرفت و با خطاهای اساسی در ارزیابی و استنتاجات توأم بوده، که عینا منتهی در مقیاس بزرگتری در انقلاب بهمین تکرار شده عواقب شومی در پی آورد. توضیح چند نکته ضرورت دارد:

اولا - در هیچکدام از این مقاله ها نه به محرک اصلی شوروش ۱۵ خرداد که با زداشت آیت اله خمینی باشد، اشاره ای می شود و نه انگیزه ها و مواضع ارتجاعی و فuron وسطای آنان تجربیه و تحلیل می گردد. در حاکم اشاره ای به روحانیت می شود، سخن از "روحانی نمایان" خیالیست که اساسا " برای رد نظریه مقامات دولتی" در بر نقش و شرکت روحانیون در جریانات خونین ۱۵ خرداد است!

منا سقانه آنوقت ها نیز همانند سال های بعد

از انقلاب بهمین، بجای توجه به واقعیات و تحلیل و جمع بندی آنها، ذهنیات جاگزین حقایق می شد. مجله دنیا در شماره اول بهار ۱۳۴۳ می نویسد: " دولت علم قبلا" از احتمال نظهراتی در این روزها خبر داده و گوشیده بود آن را بطور درست به حساب روحانیون مترجم و مالکین به قلم بدهد". و در جای دیگر از همان مقاله تاکید میکند: " اما کوچکترین تردیدی نیست که در آن روزها شعاعر مسلط، شعاعر ضد استبداد سلطنتی، شعاعر آزادیخواهان و ضد امپریالیستی بود". خلاصه همه چیز بود، جز اصل شوروش که در اعتراض به با زداشت خمینی بود. و یا در جای دیگر: " شاه و بلندگویان رژیم او سعی بسیار کردند که این نمایش عظیم خلق را به صورت تحریکی از طرف فتودال ها و مالکان و عده ای روحانی نمایان جلوه گر سازند." (نامه مردم، ۱۵ خرداد ۴۳).

در یک کلام تلاش برای انکار رابطه " نمایش عظیم خلق" با روحانیت است. حزب توده میگوید این حرف ها را شاه و رژیم وی ساخته و پرداخته اند تا " جنایات فحیح خود را زیر انبوهی از اتهامات ناروا ببوشانند" (همان مقاله مردم).

در سرمقاله مردم بمناسبت سالگرد ۱۵ خرداد، اساسا " داده ها را به دلخواه عوض می کنند" تصویر خردساخته ای از چگونگی حوادث میدهد: " در چنین روزها می که مصاف با ایام عاشورا است، مردم طبق معمول به سوگوار می مشغول، دسته ها برای تظاهرات مذهبی طبق سنت قدیمی در بازارها و خیابان ها در حرکت بودند؛ کمی دورتر و پس از آنکه چگونه توده های مظلوم در این روزها با ذکر مصابت حسین بن علی به بدبختی ها و مصائب خویش فکر می کنند، چنین می افزاید: " در چنین حالت روحی و در چنین تجمعی عظیم سال گذشته به یکبار عقده ها ترکید، آنچه در دل مردم بود بر زبان آمد، توده های پرهیجان سیلی از کینه و نفرت به جانب شاه و علم روان کردند و ناخشنودی خود را از زندگی رنج باری که دارند با دادن شعارهای ضد شاه و علم آری کردند. اینکه چه کسی و چه گروهی اولین شعله کبریت را به این مخزن باروت زدمیم نیست. مهم اینست که فشار زندگی و ناراضی از حکومت شاه و وضع موجود آن قدر بود که مردم مترصد فرصتی بودند تا درد دل و آه سینه خود را بر ملا کنند!" (تکیه ها از ماست).

حزب توده ایران برای آنکه سناریو کلا " طبق دلخواهش باشد تاکید میکند: " تظاهرات مردم علی رغم شور و شدتی که داشت مسالمت آمیز بود" (همانجا). از این لومین های تحت سرکردگی طیب که " دست از کار کشیده و با چوب و آهن و گارد... به تظاهرات خشمگین زند" برای صلح و مسالمت بودند؟

بدون تردید شعاعر مرگ بر شاه آنروز همه جا طنین انداز بود. مردم ایران بیست سال بود که علیه دیکتاتور مبارزه می کردند. طبیعی است که بخشی از نیروهای شرکت کننده عمدتا " شعارهای سیاسی و ضد دیکتاتوری را مطرح کنند. خطای ریشه ای " نادیده گرفتن" این واقعیت بود که تعطیل کلاسهای دانشگاه ها و سرازیر شدن بازاریان و کسبه به خیابانها متعاقبا انتشار خبر دستگیری خمینی و با سازماندهی اولیه عناصر و عوامل وابسته بهمین جریانات بوده است. و یا " نادیده گرفتن" این امر که مقدم بر شعاعر ضد شاه، شعارهای " یا مرگ با خمینی" " خمینی پیروز باد" در خیابانها طنین انداز بود و شعاعر " مرگ بر شاه" یا " خمینی پیروز باد" بهم گره خورده بود. اینکه گفته شود مهم نیست چه کسی اولین شعله کبریت را روشن کرد است، بلکه مهم تظاهرات علیه شاه است، فقط وقتی درست است که هژمونی تظاهرات علیه شاه به دست نیروهای انقلابی بوده و یا بدست آنها بیفتد، تا در مجرای صحیحی سوق داده شود. اما اگر کبریت را یک نیروی سیاسی ارتجاعی بسا

تحول در ساختار شغلی جامعه ایران در ۳۰ سال گذشته :

دگرگونی های عظیم ، تحول ناموزون

اما دوره دوم یعنی سال های پس از ۱۳۵۵ (یسا دقیق تر ۱۳۶۰) ما شاهد رکود و افت بی سابقه در این بخش هستیم. رکود، بحران، جنگ و ویرانی کارخانه ها، کاهش تولید اثرات جدی بر نیروی شاغل و روند رشد آن در بخش صنایع برجا نهاده است. بطوریکه بخش صنایع در مجموع نقش پیشانی خود در جذب نیروی انسانی جدید در اقتصاد ایران را بسرعت از دست می دهد و نسبت شاغلین در این بخش به میزان سال ۱۳۴۵ سقوط می کند و این افت بیش از همه در منگیر کارگاه های صنعتی شده است و کاهش در بخش ساختمان از شدت کمتری برخوردار است.

تا سال ۱۳۵۵ بخش بزرگی از نیروی روستائی جذب بخش صنایع شدند.

که روستا های ایران در سه دهه گذشته بطور منظم نیروی انسانی ما زاد خود را به شهرها صادر کرده اند و بخش مهمی از شاغلین بخش های دیگر اقتصاد را افراد با ریشه دهقانی و روستائی تشکیل می دهند.

نسبت شاغلین در بخش کشاورزی نصف شده است.

در میان شاغلین بخش کشاورزی نیز قشر بندی بکلی جدیدی شکل گرفته است. در پی تغییرات در مالکیت زمین در ایران دو نیروی عمده در میان فعالین بخش کشاورزی را اکنون خرده مالکان و کارگران و مزدبگیران بخش کشاورزی تشکیل می دهند.

فراز و نشیب در بخش صنایع

در بخش صنایع (شامل معدن، صنایع، ساختمان و آب، برق و تلفن) دو دوره بکلی متفاوت قابل تشخیص است. دوره بیست ساله اول (۱۳۵۵-۱۳۳۵) برای بخش صنایع سال های پررونقی بوده است، بطوریکه بخش اصلی نیروی انسانی رها شده از بخش کشاورزی و روستا ها و یا جوانان جذب فعالیت های صنعتی شده اند. سهم بخش صنایع در این دوره ۲۰ ساله از حدود ۲۰ درصد به حدود ۳۴ درصد رسیده است. این افزایش بطور عمده در دو بخش فعالیت های تولیدی و صنعتی و ساختمان صورت گرفته است. در بخش فعالیت های صنعتی، سهم افزایش نیروی انسانی شاغل در کارگاه های بزرگ صنعتی (بیش از ۱۰ حقوق بگیر) بسیار چشمگیر بوده و در دوره مورد بحث (۱۳۴۵-۱۳۳۵) به ۴ برابر رسیده است. در بخش ساختمان نیز سهم نیروی انسانی شاغل از ۵/۷ درصد در سال ۱۳۳۵ به ۱۳/۵ درصد در سال ۱۳۵۵ رسید.

ساختار شغلی در اقتصاد و نحوه تقسیم نیروی انسانی شاغل در هر کشور در سه بخش بزرگ فعالیت اقتصادی یعنی کشاورزی، صنعت و خدمات، علیرغم کلی بودن، خود شاخص مهمی در توضیح گرایش های عمومی در تحول اقتصادی-اجتماعی جامعه به شمار می رود. نتایج چهار سرشماری ایران در سه دهه گذشته یعنی ۱۳۳۵، ۱۳۴۵، ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ در این زمینه بخوبی گویای تغییرات جدی صورت پذیرفته در جامعه ایران هستند.

نمودار شماره ۱ تحول در ساختار شغلی جامعه ایران را بروشنی بیان می کند. دو گرایش اصلی این تغییرات را کاهش شدید نسبت شاغلین در بخش کشاورزی از سوی دیگر افزایش قابل توجه مهم شاغلین در بخش های صنعت و خدمات تشکیل می دهند.

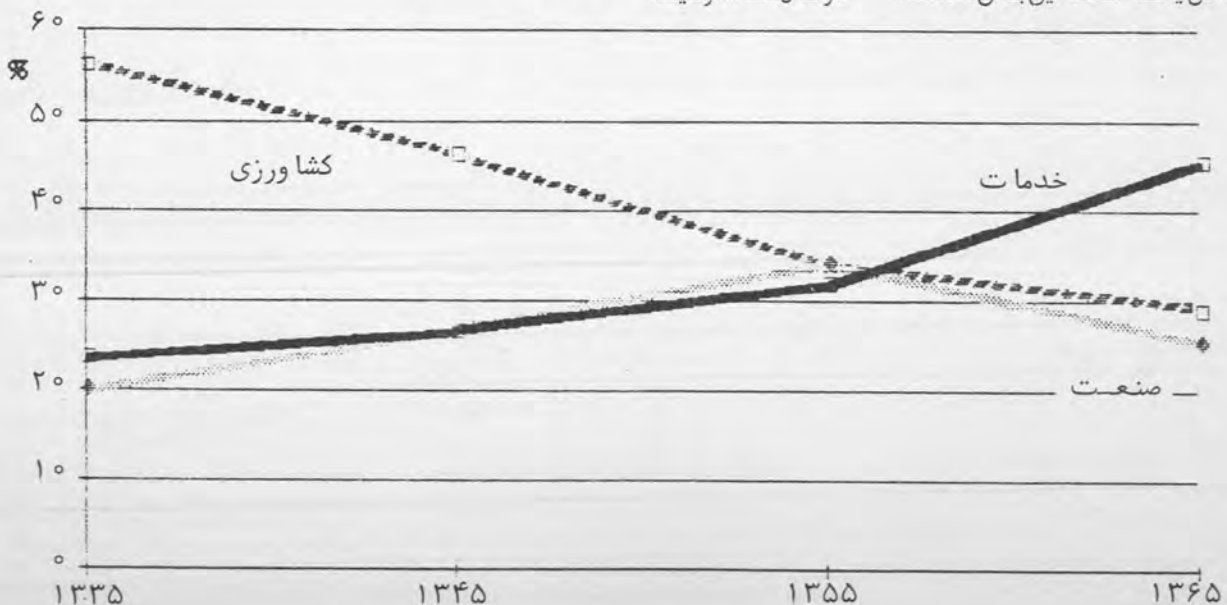
تغییرات چشمگیر در ساختار شغلی ایران با روند پرشتاب افزایش شهرنشینی در ایران نیز همخوانی کامل دارند، زیرا بخش های صنایع و خدمات شاغل "شهری" اند و بخش کشاورزی بطور عمده در روستا ها متمرکز است. میانگین شهرنشینی ایران اکنون حدود ۵۵ درصد است.

قشر بندی جدید در جامعه

در سال ۱۳۳۵، یعنی ۳۰ سال پیش، بیش از ۵۶ درصد جمعیت شاغل ایران در بخش کشاورزی (شامل کشاورزی، دامپروری، ماهیگیری، شکار و جنگلداری) به کار مشغول بودند. این رقم خوبی اهمیت اقتصاد روستائی در ایران آنروز و سهم چشمگیر نیروی دهقانی را در مجموع نیروی فعال انسانی جامعه منعکس می سازد. نسبت نیروی شاغل در بخش کشاورزی مطابق نتایج سرشماری ۱۳۶۵ به نصف این میزان یعنی حدود ۲۹ درصد کاهش یافته است. این بدان معناست

تورم در بخش خدمات

بخش خدمات در سومین دهه مورد بحث ما ارزش تورمی و برق آسانی برخوردار بوده است. در حالیکه در دوره ۲۰ ساله ۵۵-۱۳۳۵ ما شاهد رشد تدریجی نسبت شاغلین این بخش طی روند قابل توضیحی و تا حدودی متناسب با سمت و سوی حرکت اقتصاد کشور هستیم. طی ۲۰ ساله اولیه دوره مورد مطالعه ما نسبت شاغلین بخش خدمات در مجموع نیروی انسانی شاغل جامعه ۸ درصد رشد یافت. در حالیکه سهم شاغلین بخش خدمات طی سال های پس از ۱۳۵۵، یکجا ۱۴ درصد رشد نشان می دهد. در سال ۱۳۶۵



بیش از ۴۵ درصد نیروی انسانی شاغل ایران در بخش خدمات مشغول بکار بوده اند. این گرایش شدت منفی و ناسالم در دیگر شاخص های مهم اقتصاد ایران نیز انعکاس یافته است. مطابق آمار بانک مرکزی در سال ۱۳۶۳، حدود ۵۵ درصد تولید ناخالص ملی ایران در بخش خدمات بوده است و سهم بخش بازرگانی در تولید ناخالص ملی از حدود ۶ درصد در آستانه انقلاب به بیش از ۲۲ درصد در هنگام سرشماری ۱۳۶۵ رسیده است.

پی آمد گرایش ناسالم

روندهای ناسالم و منفی در اقتصاد ایران اثرات خود را سرعت بر روی اصلی ترین شاخص های اقتصاد کشور بر جا گذاشته است. ادامه جنگ، بحران اقتصادی و بی تدبیری ها و اولیین پی آمدهای آن یعنی کاهش سرمایه گذاری در بخش های تولیدی، تعطیل شدن بخش های از واحدهای تولیدی، افت تولید در اکثر کارگاه های

تغییرات ناسالم و منفی سال های اخیر نتیجه مستقیم ادامه جنگ و بحران اقتصادی است.

کوچک و بزرگ و در برابر هجوم سرمایه های بخش خصوصی به عرصه های سودآور چگونگی فعالیت های بازرگانی ضربات مهلکی بر اقتصاد ایران وارد آورده است. بیکاری گسترده یکی از پی آمدهای مهم این وضعیت است. با آنکه هیچ آمار دقیقی در باره میزان واقعی بیکاری از سوی مقامات رسمی اعلام نشده است، اما در خود محافل دولتی و روزنامه ها صحبت از رقم ۳ تا ۳/۵ میلیون نفر است که چندان همساز از ۱۳۵۷ یعنی در دوران رونق رشد سرمایه داری، بیکاری همواره درصد ناچیزی از جمعیت فعال ایران را شامل می شد. در حالیکه امروز بیش از

۲۰ درصد نیروی انسانی جامعه ایران از داشتن شغل محرومند و پدیده بیکاری به یکی از معضلات اساسی جامعه تبدیل شده است. ۵۰۰ هزار نیروی کار جدیدی که هر سال وارد بازار کار می شود، در کنار ده ها هزار روستایی مهاجر و کار از دست داده دیگر با مشکلات غیر قابل تصویری در یافتن کار مواجه اند. رشد سریع جمعیت ایران از یکسو و سهم ناچیز سرمایه گذاری در بخش های اشتغال زا و ادامه بحران اقتصادی و افت چشمگیر تولید شکاف میان تعداد مشاغل ایجاد شده و تعداد متقاضیان کار را بطور مرتب عمیق تر می سازد.

تحول در وضعیت شغلی

انتقال و جایجایی عظیمی که در سی سال اخیر در میزان اشتغال در بخش های مختلف اقتصادی رخ داده است، در وضعیت شغلی نیروی انسانی نیز اثرات جدی بر جا نهاده است. کاهش شدید نسبت نیروی انسانی شاغل در بخش کشاورزی، در برابر خود افزایش چشمگیر میزان حقوق بگیران را در پی آورده است. این گرایش که با رشد سرمایه داری در جامعه ایران نیز همسوست، خود ویژگی های این رشد را هم در خود منعکس می سازد. سهم شاغلین در بخش دولتی طی سال های ۱۳۳۵ تا ۱۳۶۵ افزایشی برق آسا نشان می دهد و به پیش از ۳ برابر بالغ شده است. اکنون از هر ۴ نفر نیروی انسانی شاغل حداقل یک نفر در بخش دولتی کار می کند. در حالیکه این نسبت در سال ۱۳۳۵، یک به ۱۳ بود. در مجموع بیش از نیمی از نیروی انسانی ایران را حقوق بگیران تشکیل می دهند و این نسبت خود سهم بزرگ خرده بورژوازی شهری و روستایی ایران را نشان می دهد. با اعلام تدریجی نتایج سرشماری سال ۱۳۶۵ در همه این زمینه ها می توان تحلیل های همه جانبه تری از تحول نیروی انسانی و طبقات در جامعه ایران ارائه داد و در پرتو آنها وضعیت کنونی نیروهای اجتماعی را با دقت بیشتری ترسیم نمود.

صادرات غیر نفتی :

افزایش به چه بهائی

مطابق اعلام مرکز توسعه صادرات ایران، ارزش صادرات غیرنفتی کشور در سال ۱۳۶۶ به رقم یک میلیارد و ۱۷۰ میلیون دلار رسید که نسبت به سال گذشته ۱۵ درصد و در مقایسه با سال ۱۳۶۰، سه برابر افزایش یافته است. صادرات غیرنفتی ایران در سال ۱۳۶۶ را بطور عمده محصولات کشاورزی (۴۱ درصد) و فرش (۳۳ درصد) تشکیل می دهند و برای اولین بار رقم کالاهای صنعتی صادر شده از ایران به ۷ درصد کل صادرات غیرنفتی ایران بالغ می شود. در نتیجه این افزایش و نیز بخاطر کاهش درآمد نفتی ایران سهم صادرات غیرنفتی در کل صادرات ایران افزایش چشمگیری یافته است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران در پی کاهش درآمد نفتی خود از سال ۱۳۶۳، سیاست افزایش صادرات بهر قیمتی را برای کسب ارز خارجی دنبال می کند و در چهار چوب این سیاست تا آنجا پیش رفته است که برخی مواد کشاورزی مورد نیاز مردم را به کشورهای ساحلی خلیج فارس و... صادر کرده و یا به بلغارستان مینی بوس و رنو می فروشد. این در حالی است که قیمت یک رنو یا پیکان در بازار آزاد ایران به رقم نجومی ۶۰ تا ۸۰ هزار تومان (۱۰ برابر قیمت واقعی) می رسد.

از سوی دیگر سیاست های صادراتی دولت بسود آندسته از تجاری است که با بهره گیری از تسهیلات دولتی و از طریق معاملات خارجی بیش از پیش فریب می شوند و این تجار که عمدتاً با مقامات دولتی هم بند و بست دارند، با فروش مستقیم ارز حاصله در بازار سیاه و یا با وارد کردن کالا و فروش آنها به چندین برابر قیمت، سودهای کلان به جیب می زنند.

ریشه خطا.

انگیزه های ارتجایی به مخزن با روت بسزاند و از نارضایتی ها و خشم و نفرت بحق توده ها علیه شاه در جهت پیشبرد امیال ارتجایی و برای تا مین همزمنی خود و کنار زدن نیروهای سیاسی و انقلابی و مترقی از رهبری توده ها بهره برداری کند، در انصورت توجه و مشخص کردن آن کس یا آن نیروی سیاسی که اولین شعله کبریت را روشن می کند مهم است. زیرا اینچنین دیگر امر همزمنی توده های مردم مطرح است نه صرف یک تظاهرات خونین ضد شاه.

ریشه ی خطای حزب توده ایران در انقلاب بهمن و پس از آن در همین بی تفاهتی به امر همزمنی توده ها در مبارزات سیاسی، دموکراتیک و انقلابی قرار داشت. هر نیروی مخالف شاه و سلطنت یا سلطه خارجی، الزاماً یک نیروی مترقی و انقلابی نیست. مخالفت با شاه و سلطه خارجی میتواند از موضع کاملاً ارتجایی باشد. در ۱۵ خرداد مخالفت روحانیت با شاه از چنین

فقیه "در حاکمیت و نقش سرکرده آن، با ماهیت بغایت واپسگرا و استبدادی اش، حاکمیت برخاسته از انقلاب، از همان آغاز، نیروی سیاسی فعال و در حال رشد ارتجاع سیاه و ضد کمونیستی و ضد آزادی و ضد انقلابی را در بطن خود داشت (اسناد کنگره موسسان حزب دموکراتیک مردم ایران، ص ۱۴)، و با حرکت از این موضع، حساب خود را از مجموعه حاکمیت جدا میکرد و در راه تدوین و تا مین سیاست مستقل طبقه کارگر پای بمیدان میگذاشت.

تراژدی آنجاست که گردانندگان کنونی آنچه که از حزب توده ایران باقی مانده است، نه میخوانند درسی از ۱۵ خرداد بگیرند و نه در فکر آنند که پندی از فاجعه بعد از انقلاب بهممن بیاورند و همچنان مدعی اند که سیاست حزب همواره درست و همیشه منطبق با منافع طبقه کارگر ایران بوده است!

موضعی بود. زیرا نیروی رهبری کننده آن هدفش دین سالاری و استقرار مشروطه بجای مشروطه بود. نیروهای متشکله و محرکه آن عمدتاً اصناف و بازاریان یعنی خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی سنتی بودند که رهبری سیاسی - فرهنگی آنان در دست روحانیت بود که میخواست قانون قرآن و اسلام را موبه مودر نیمه دوم قرن بیستم در جامعه ایران پیاده کند و با کمونیسم دشمنی استراتژیک داشت. چگونه یک حزب مدعی طبقه کارگر میتواند به رهبری چنین ائتلاف سیاسی بر توده های مردم بی تفاوت بماند؟

اگر در ۱۵ خرداد حزب توده ایران با حواوت برخورد درست و انقلابی میکرد و تحلیل صحیحی از نیروهای محرک این شورش خونین و رهبری آن بدست می داد، مسلماً از همان فردای پیروزی انقلاب بهمن می دید که "حاکمیت برآمده از انقلاب حاکمیت انقلابی نبود و به لحاظ حضور فعال روحانیت و بویژه روحانیت هوادار "ولایت

ماجراهای حیرت‌انگیز خرید اسلحه ایران

کتاب "تسلیمات نظامی برای ایران" از جمله کتاب‌های پیر سر و صدائی است که بزبان فرانسه انتشار یافته و با اتکاء به هزاران سند پسرده از روابط مرموز، خریدهای مافیایی و معاملات حیرت‌انگیز اسلحه کشورهای اروپائی با ایران برمی‌دارد. ما طی چندین شماره، برگردان فارسی بخش‌های جالب این کتاب را در "راه‌ارانی" درج می‌کنیم

**

"انستیتوی نفتی" خرید اسلحه!

بدنبال جریان حیدری که مقارن با برکناری بنی صدر می‌باشد، خمینی و دیگران مسئولان رژیم پر شدت کنترل خود بر ارتش و خریدهای خارجی آن افزودند. اما قاچاق اسلحه در اروپا بسیار همگامی مشترک کارچاق‌کن‌های حرفه‌ای، واسطه‌های بین‌المللی مشکوک و نیز وابستگان رژیم شاه و تازه به قدرت رسیده‌های تشنه دلار همواره می‌تواند حادثه آفرین و پیر سروصدا باشد.

بسیاری از معاملات بزرگ اسلحه پس از سال ۱۳۶۰ از دفتر معروف خرید اسلحه ایران در ویکتوریا استریت لندن طرح ریزی و هدایت می‌شود. این مرکز که تحت پوشش انستیتوی نفت فعالیت می‌کند در حقیقت محل سازماندهی خریدهای نظامی و ملاقات واسطه‌ها و طرف‌های ایرانی خریدها به شمار می‌رود. ماجرای بهرام نجومی، زرتدیگان رژیم شاه، درارتباط با این مرکز از جمله اولین خریدهای بزرگ مرکز ویکتوریا استریت است. دفتر خرید اسلحه در پائیسز ۱۳۶۰ در رابطه با بهرام نجومی قراردادی معادل ۲/۵ میلیارد فرانک فرانسه برای خرید ۸۰۰۰ موشک تا و آمریکا می‌باشد. اعضاء رسانید. ارتشی‌های ایران که در پی ماجرای حیدری

بشدت دست به عصا راه می‌رفتند، اینبار بر سران بلژیک کنترل نمایند. دو افسری که بدین منظور در آنورس بسر می‌بردند به بارهای بسته‌بندی مشکوک شدند و بهرام نجومی و همدستانش که در حقیقت قصد داشتند صندوق‌های قلابی را بجای اسلحه به ایران بفرستند، دو افسر مزبور را به گروگان گرفتند و خود با تقلید امضای این دو نفر برای دریافت پول عازم لندن شدند. در لندن نیز کار نجومی به گروگانگیری ماورا ایرانی بانک ملی کشیده شد و دولت پلیس انگلستان به دستگیری بهرام نجومی و همدست هلندی‌اش انجامید. دادگاه‌های انگلستان در پی این حادثه نجومی را به ده سال زندان محکوم ساختند.



طباطبائی، آقای تسلیمات

از جمله کسانی که از حوالی پائیسز سال ۶۰ در کار خرید اسلحه ایران وارد شدند، باید از صادق طباطبائی، داماد خمینی و سفیر ویژه او در اروپا نام برد که از جمله در جریان آزادی گروگان‌های آمریکا نقش مهمی بازی کرد. طباطبائی که دارای چندین دفتر در زوریخ، فرانکفورت و مونیخ است، تجارب خود را به بهای دودکردن ده‌ها میلیون دلار از ثروت‌های ملی ایران کسب کرده است. وی در آغاز کار، با یکی از افسران ارتش مورد اعتماد رژیم بنام محمد وحیدی موسسه‌ای در لندن برای خرید اسلحه دادر نمود. اولین معامله ایندو نفر یک خرید ۶۷ میلیون دلاری مربوط به ۵۰۰۰ موشک M۴۸ آمریکائی است که در دوسلدورف توسط یک تاجر سوئیسی صورت گرفت.

کشتی لیماندرا که قرار بود ۵۰۰۰ تا تک خریداری شده را تحت پوشش کامیون به ایران حمل کند، نه هیچگاه محموله خود را بارگیری کرد و نه هیچگاه به سوی ایران حرکت نمود. لیماندرا مدت‌ها قبل از معامله در بندر خرمشهر پهلو گرفته و قادر به حرکت نبود.

جریان کلاهبرداری چند ده میلیون دلاری را پلیس سوئیس بطور اتفاقی کشف کرد. هنوز معلوم نیست که صادق طباطبائی در این جریان چه نقشی داشته است. اما همه می‌دانند که وی در ۱۸ دی ماه ۱۳۶۱ در دوسلدورف آلمان بخاطر همراه داشتن ۱/۶ کیلو مواد مخدر دستگیر شد. طباطبائی پس از یکماه علیرغم مقاومت شدید دادگاه این شهر با دخالت مستقیم وزیر امور خارجه و با دستاویز برخورداری از مصونیت دیپلماتیک آزاد شد. در آلمان غربی بسیاری می‌گویند که وی از جمله را بطین خرید اسلحه از کارخانه‌های آلمان غربی است که تحت لیسانس آمریکا به تولید مشغولند است و این سری معاملات با موافقت آمریکا صورت می‌پذیرد.

بهر تقدیر، صادق طباطبائی در کار خرید اسلحه نیز بسرعت تجربه می‌اندوزد و با توجه به نقش احمد خمینی در معاملات اسلحه وی بصورت گانال اصلی این زدوبندها و خریدهای پشت پرده در می‌آید. بویژه آنکه طباطبائی کارتی را در جیب دارد که وی را از سایر دلالتان این سری عملیات ممتاز می‌سازد: سفیر ویژه خمینی!

* این دفتر در سال ۱۳۶۶ بدستور دولت انگلیس تعطیل شد:

حرفهائی

درباره

پلنوم

گورباچف در این کتاب از پنهان کردن زخم‌ها با "بزرگ" بی‌سازد و پس از نشان دادن آنها به این نتیجه میرسد که "برخورد بدون پیشداوری و شرافتمندانه ما را به تنها نتیجه گیری ممکن رساند: کشور ما در بحیرانی گرفتار آمده بود." (همان منبع - ص ۲۶ تاکید از ما).

آیا گرفتار شدن در چنین بحرانی را میتوان با "برخورد" نارسائی‌ها توضیح داد؟ گورباچف به صراحت علت این بحران را "به خاطر روی گردانی از اصول و تغییر ماهیت آنها" قلمداد میکند (ص ۴۶) و در توضیح اینکه چرا سرهوردگی‌ها و ناخشنودی‌ها در میان کارگران و دهقانان... روز بروز بیشتر میشوند، می‌گوید: "چون ارزش‌های والای انقلاب اکتبر و مبارزه شجاعانه برای سوسیالیسم زیر پا گذاشته شده بود." (همانجا، ص ۲۷)

حالا، این "نواندیشی" را به روایت رویان کهنه کار مقایسه کنید که با استناد به "سناد و مدارک" با اصطلاح "رسمی" مدعی شده‌اند که: "رشد سوسیالیسم در اتحاد شوروی بجای رهایی‌بخش بوده که نیازمند بهسازیهای ژرف و گسترده بهسرای چیرگی بر تضاد میان مناسبات تولیدی و نیروهای مولده بود." (گزارش به پلنوم - ص ۱)

در واقع، آقایی که سالهاست در تبعیت از "سناد و مدارک رسمی" زخم‌ها را بزرگ کرده‌اند و آنرا از دید مردم پنهان داشته‌اند، حالا چگونه میتوانند سفره دلشان را باز کنند و بسته را روی آب بریزند؟ بعلاوه، موچی که اینک در میان "مقامات عالی‌رتبه" شوروی به حرکت درآمده، از کجا معلوم که مشکل دفعه‌های قبیل، دوباره خنثی نشود؟ چرا ما باید خودمان را "خراب" کنیم و تخم لق در دهان اعضاء و هواداران بشکنیم؟

به اعتقاد ما، با همین استدلال‌هاست که رهبران کهنه کار حزب، با بهره‌گیری از یک زبان پرافاده و مطمئن و بوروکراتیک، بسا پوشیدن لباس عاریتی "نواندیشی"، و بقصد انجام "وظیفه"، هم سخنرانی مسوومی اندر فواید نواندیشی و دگرگونسازی ایران کرده‌اند، و هم - برای روز مبادا - آخر عاقبت نسبه فروشندهان را مد نظر داشته‌اند!

سخنی با نویسندگان و ناشران

"راه‌ارانی" در نظر دارد که خوانندگان خود را در جریان فعلیتهای مطبوعاتی و انتشاراتی هم میهنان مقیم خارج از کشور قرار دهد، اما به دلیل مشکلات ارتباطی موجود، این امر جز به یاری نویسندگان و ناشران ایرانی انجام پذیر نیست.

نویسندگان و ناشران گرامی!

آثار چاپی خود را برای معرفی در صفحات فرهنگی "راه‌ارانی" به آدرس ما ارسال دارید.

ما از مسئولین محترم نشریات ادواری نیز تقاضا می‌کنیم که نسخه‌ای از هر شماره‌ی نشریه‌ی خود را - در چارچوب مبادلات مطبوعاتی - برای ما ارسال دارند.

بدیهی است که متقابلاً نشریه‌ی ما نیز به طور منظم برای آنها ارسال خواهد شد.

هیئت تحریریه "راه‌ارانی"

صحنه سیاسی فرانسه تغییر می کند



انتخابات ریاست جمهوری فرانسه طی دو دور در ۲۴ آوریل و ۸ مه انجام شد و در نتیجه فرانسوا میتران با بیش از ۵۴٪ آراء از توبه ریاست جمهوری انتخاب گردید. نتایج دو دور این انتخابات نشان دهنده تغییرات چشمگیر چند ساله اخیر در آرایش نیروها در صحنه سیاسی فرانسه است. این تغییرات را به طور عمده در چند محور می توان توضیح داد:

- ۱ - استراتژی حزب سوسیالیست در جهت نزدیکی و ائتلاف با برخی از نیروهای «اصطلاحاً» میانه رو،
- ۲ - عدم توانایی نیروهای راست (گلیست ها و «میانه روها»)، به رغم پیروزیشان در انتخابات مجلس در مارس ۱۹۸۶ و در دست داشتن دولت در یک سال و نیم گذشته، به تثبیت قدرت خود،
- ۳ - رشد چشمگیر آراء لوپن کاندیدای راست های افراطی،
- ۴ - افت بی سابقه آراء کاندیدای حزب کمونیست فرانسه.

تشبیهت جهت گیری حزب سوسیالیست

حزب سوسیالیست که از ژوئن ۱۹۸۱ تا مارس ۱۹۸۶ اکثریت مطلق مجلس را در دست داشت، پس از به اجرا درآوردن برخی از تعهدهای خود نسبت به رای دهندگان از قبیل ملی کردن بانک ها و شرکت های بیمه و برخی گروه های صنعتی، تصویب قانون مالیات بر ثروت های بزرگ، اعمال سیاست های اقتصادی انبساطی (افزایش حداقل دستمزد - سرمایه گذاری های دولتی)، تصویب قانون عدم تمرکز اداری، از اواخر سال ۱۹۸۲ تحت عنوان «مدرنیزه کردن اقتصاد» و «مبارزه با تورم» دست به اجرای سیاست های اقتصادی انقباضی زد. در نتیجه صدها هزار شغل صنعتی از بین رفت و تعداد بیکاران به حدود ۳ میلیون نفر رسید. قدرت خرید حقوق بگیران و بازنشستگان کاهش یافت و در عوض سودها و به ویژه سودهای بخش مالی و بورس افزایش چشمگیری پیدا کرد. اجرای این سیاستها موجب شد که حزب کمونیست فرانسه در اواسط سال ۱۹۸۴ از دولت کناره گیری کند و گرایش حزب سوسیالیست به اداره بحران سرمایه داری مشخص تر شود.

سوسیالیست ها در انتخابات ۱۹۸۶ شکست خوردند ولی میتران علیرغم تسلط راست ها در مقام ریاست جمهوری باقی ماند. ۵ سال حکومت سوسیالیست ها و درگونی های که در سیاست های آنها بویژه پس از سال ۱۹۸۳ پیش آمد، به طور عملی همگامی های بسیاری میان آنها و عناصر و نیروهای میانه رو به وجود آورد. همین امر منجر به طرح سیاست «گشایش» از سوی سوسیالیست ها در آستانه انتخابات شد و در صفوف میانه روها نیز این فراخوانی با سخن نماد به طوریکه چندین نفر از عناصر «میانه رو» در دولت جدید شرکت دارند و آمریکا و دیگر متحدان ناتوی وی از انتخاب مجدد میتران و نخست وزیری روکار چون سال ۱۹۸۱ به هیچ رو آشفته نشدند.

از هیچ اقدامی به نفع سرمایه داری و علیحده زحمتکشان با نکرند. بخش بزرگی از بانک ها و موسسات صنعتی و مالی ملی شده به بخش خصوصی واگذار شد، قانون تسهیل اخراج زحمتکشان به تصویب رسید و شرایط کار و زندگی حقوق بگیران سخت تر گردید. جنبش عظیم دانشجویی آخر سال ۱۹۸۶ و اعتصابات عظیم کارگران راه آهن در آستانه سال ۱۹۸۷ ضربات مهلکی بر اعتبار دولت شیراک وارد آورد. نارضایتی مردم از دولت به حدی رسید که در انتخابات ریاست جمهوری علیرغم تبلیغات پر خرج و اقدامات پسر و صدائی مانند آزادی سه گرگان فرانسوی در لبنان (از طریق ساخت و پاخت با دولت جمهوری اسلامی) و کشتن در کالدونی نو، شیراک به سختی از میتران شکست خورد.

راست سنتی فرانسه که از گلیست ها و اتحاد برای دموکراسی فرانسه که بخشی از نیروهای میانه رو را در بر می گیرد تشکیل شده است، با معرفی دو نامزد در عمل از اتحاد یک سیاست واحد در برابر سوسیالیستها و انتخابات ریاست جمهوری بازماند و این خود یکی از عوامل تضعیف آنان به شمار می رفت. از سوی دیگر تلاش شیراک برای جلب آرای راست افراطی تا شریفی بر افکار عمومی به جا گذاشت و موفقیت میتران را بیش از پیش تقویت کرد.

راست افراطی: خطر بزرگ!

راست افراطی از انتخابات پارلمان اروپایی سال ۱۹۸۴ به این سو در صحنه سیاست فرانسه ظاهر شده است و نامزد آن در انتخابات اخیر رقم حیرت آور نزدیکی ۱۵ درصد آراء را به خود اختصاص داد.

بحران اقتصادی که از دهه ۷۰ جهان سرمایه داری را دربر گرفته است موجب افزایش چشمگیر بیکاری و رانده شدن بخشی از جمعیت به زیر خط فقر شده است. در این شرایط راه حل های عوامفریبانه پیشنهادی راست افراطی از قبیل اخراج کارگران خارجی، حق تقدم برای فرانسوی ها و با برقراری مجدد حکم اعدام برای مقابله با عدم امنیت در شهرهای بزرگ، بخشی از زحمتکشان سرخورده و ناراضی را که به طور سنتی به گلیستها و یا حتی به احزاب چپ رای میدادند به سوی راست افراطی کشانده است. بررسی اما رهای دور اول انتخابات نشان می دهد که در مناطق شهری که کارگران خارجی نسبت به کل جمعیت درصد بالایی دارند و همچنین در مناطق که در آن بیکاری بیشتر است، لوپن، کاندیدای راست افراطی، آراء بیشتری را به دست آورده است.

نکته مهم و اساسی در صعود راست افراطی آنست که این جریان بخش بزرگی از پایگاه خود را در میان توده های زحمتکش و ناراضی از نیروهای چپ و راست بنا کرده است و ایمن پدیده در تمامی انتخابات اخیر به طور مداوم مشاهده شده است. این پدیده خطرناک توجه همه نیروهای سیاسی جامعه را به خود جلب کرده است.

کاهش چشمگیر آرای حزب کمونیست

فرانسه

کاندیدای حزب کمونیست فرانسه در دور اول انتخابات ریاست جمهوری به ۶/۷۶ درصد آراء

دست یافت که این رقم از نصف آراء ژرژ مارشه در انتخابات سال ۱۹۸۱ نیز کمتر است. رهبری حزب دلیل افت آراء خود را عمدتاً در کاهش می دانند که بخشی از رای دهندگان حزب از همان دور اول به میتران رای دادند زیرا برایشان قطعی بود که کاندیدای حزب کمونیست به دور دوم راه نخواهد یافت. هر چند که این دلیل تا حدودی واقعیت دارد ولی به طور کلی افت شدید آراء حزب کمونیست فرانسه را توضیح نمی دهد چرا که در سال ۱۹۸۱ نیز این امر صادق بود ولی ژرژ مارشه بیش از ۱۵ درصد آراء را به خود اختصاص داد. واقعیت اینست که حزب کمونیست فرانسه در یافتن تاکتیک ها و سیاست های که بتواند منطبق با شرایط جامعه تحول یافته فرانسه توجه توده های وسیع زحمتکش، روشنفکران و جوانان را به خود جلب کند با ناکامی جدی روبرو شده است. درگیری درون حزبی و انشعاباتی که در صفوف حزب در یکسال اخیر رخ داده است نیز در تضعیف حزب نقش داشته است. روزنامه ایزوستیا، چاپ شوروی، در بررسی حزب کمونیست فرانسه نوشت: «استراتژی و تاکتیک کمونیستها به طور محسوس نسبت به شرایط جدید ایجاد شده بوسیله پرسترویکا سرمایه داری و توانایی شگرف آن در انطباق با واقعیت های نیمه دوم قرن بیستم، تاخیر دارد». اتفاقاً درست چند هفته قبل از انتخابات فرانسه دوبرینین مسئول روابط انترناسیونالیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی در پراگ پیرامون علل پس رفت احزاب کمونیست اروپای غربی گفته بود: «روندها و پدیده های منفی در تحول کشورهای سوسیالیستی و به ویژه اتحاد شوروی، نیروی جاذبه سوسیالیسم را تضعیف کرده است».

افزایش آرای حزب کمونیست تا ۱۱/۳ درصد در انتخابات مجلس، بدون تردید موقعیت مناسب تری برای این حزب در صحنه سیاسی کشور بوجود می آورد، ولی مسئله گسترش وسیعتر نفوذ حزب و بازگشت به سطح آرای گذشته همچنان مسئله کلیدی برای حزب کمونیست باقی خواهد ماند.

بررسی دقیق تر علل ناکامی و کاهش نفوذ حزب کمونیست در جامعه نیز به تحلیل همه جانبه تر و دقیق تری نیاز دارد. به هر ترتیب، انتخابات ریاست جمهوری، انحلال مجلس و انتخابات جدید دورنمای تغییرات جدی در صحنه سیاسی فرانسه بوجود آورده است. «راست» و «چپ» سنتی به قطب های مختلف تقسیم می شوند، ائتلاف های جدیدی شکل می گیرند و سیر حوادث آینده نشان خواهد داد تا چه اندازه این تاکتیک ها در عمل پایدار خواهند ماند.

شکست نیروهای راست

نیروهای موثلفه راست طی یک سال و نیمه که دولت و اکثریت مجلس را در اختیار داشتند

نیکاراگوئه : فاز نوین سیاسی

پس از انعقاد موافقت نامه صلح پنج کشور آمریکای مرکزی - نیکاراگوئه ، کاستاریکا ، السالوادور ، گواتمالا و هندوراس - در تاریخ ۱۶ مرداد (۱۷ و ۸۷) در پایتخت گواتمالا ، روند جدیدی در حل درگیریهای داخلی نیکاراگوئه و خاتمه جنگ چندین ساله میان ارتش انقلابی ساندینیستا و ضدانقلابیون کنترا ، آغاز گردید . ادامه جنگ از یکطرف مانع بوجود آوردن امکانات لازم برای دولت ساندینیستا جهت حل معضلات اجتماعی - اقتصادی جامعه و برآوردن خواسته های مردم انقلابی نیکاراگوئه که از انقلاب راه بیشتر و آرامش در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی را طلب می نمودند ، می باشد و از طرف دیگر دولت آمریکا و ضدانقلابیون کنترا نیز بر اثر اعتراضات پیگیری بین المللی و مخالفت های کنگره آمریکا در اعطاء کمک های مادی و نظامی به کنترا ، نمی توانند همچون گذشته به تهاجمات خود در خاک نیکاراگوئه ادامه دهند .

افشای اقتضای ایران گیت و امضاء معاهده صلح ، سبب گردید تا دولت نیکاراگوئه بتواند با استفاده از جو موجود ، در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۸۷ با پیشنهاد "مذاکره صلح" جهت یافتن راه حلی برای برون رفت از مشکلات ، اقدام عمومی داخلی و بین المللی را بسود خود جلب نموده و دولت ریگان را در موضع تدافعی قرار دهد . اما تصریح عدم مذاکره با کنترا در این پیشنهاد ، در عمل ، وجود هرگونه مذاکره ای را از بین می برد . زیرا کنترا نه تنها در عرصه بین المللی از حمایت بی دریغ کشورهای منطقه و دولت آمریکا برخوردار است بلکه در عرصه داخلی نیز از حمایت بخشی از اقشار اجتماعی از جمله دهقانان برخوردار می باشد و نیروی انسانی کنترا "دقیقا" از این چشمه تغذیه می گردد . از سوی دیگر کنترا همچون دیگر هواداران رژیم گذشته را در دست نمی گیرد و بخشی از نیروهای مخالفی که همواره با ساندینیست ها هموزمان سرنگون کردند همسر طی سال های اخیر به کنترا پیوسته اند . به نظر می رسد با توجه به واقعیت فوق است که در تاریخ ۵ نوامبر ۸۷ یعنی یکماه و نیم بعد ، رئیس جمهور نیکاراگوئه ، دانیل اورتگا ، اظهار داشت کنگره معذک اما نه است تا برای برقراری آتش بس ، مذاکره غیرمستقیم با کنترا را آغاز نماید . و در این امر با برگماری کشیش اوبانو بعنوان مسئول کمیسیون ملی صلح و اجازه انتشار روزنامه مخالفین و بازگشایی را دیو کا تولیکا ، تنها حسم سیاسی - تبلیغاتی وسیعی را علیه سیاست های ارتجاعی دولت ریگان و بی اثر نمودن تبلیغات کنترا را گسترش داد .

بهمراه شکست این مذاکرات ، در تاریخ ۱۶ ژانویه ۸۸ در پایان نشست سران ۵ کشور آمریکای مرکزی ، دانیل اورتگا در ستای انعطاف بیشتر در مصالحه ای لغو فوری حکومت نظامی که در سال ۸۲ برقرار گردیده بود و برقراری مذاکره مستقیم با کنترا را اعلام داشت . وی همچنین اظهار نمود که بعضی برقراری آتش بس ، عفو عمومی اعلام خواهد گردید . تصمیمات جدید دولت انقلابی نیکاراگوئه سبب گردید تا در تاریخ ۳ فوریه ۸۸ کنگره آمریکا تقاضای کمک ۲۷۰ میلیون دلاری ریگان برای کنترا را رد نماید .

تحکیم و گسترش مواضع ضدانقلابیون کنترا در داخل خاک نیکاراگوئه در نزدیکی نوار مرزی هندوراس با استفاده از اعلام آتش بس یکطرفه توسط دولت نیکاراگوئه سبب گردید تا ارتش انقلابی ساندینیستا در تاریخ ۱۵ مارس ۸۸ ، حملات وسیعی را بری با کسری نوار مرزی از وجود ضدانقلابیون کنترا ، تدارک ببیند . بدنبال فرار مفتضحانه کنترا به داخل خاک هندوراس و ورود سربازان آمریکایی به این کشور به بهانه تجاوز ارتش نیکاراگوئه به خاک هندوراس ، اعطای جنگ اشکارا به نیکاراگوئه را تداعی می نمود .

دولت ریگان از فرستادن سربازان آمریکایی به هندوراس هدف سه گانه ای را دنبال می نمود . اول اینکه ضدانقلابیون متلاشی شده و از هم گسیخته را سر و سامان داده و دوباره تحریک کنترل در آورد . دوم اینکه ریگان با این عمل خود در جستجوی راهی برای فشار به کنگره آمریکا بود تا بتواند نظر موافق آنها را در اعطاء کمک جدید به کنترا جلب نماید . سوم اینکه روند مذاکراتی را که از تاریخ ۲۲ مارس در سائوآ پائول کنترا و دولت نیکاراگوئه صورت می گرفت قطع نماید .

نمایش توان نظامی ارتش ساندینیست ها و پافشاری دولت نیکاراگوئه به روند مذاکرات علیرغم تمام سنگ اندازی های دولت ریگان ، در تاریخ ۲۳ مارس ۸۸ منجر به امضاء توافق آتش بس ۶ روزه بین دولت نیکاراگوئه و کنترا با حضور دانیل اورتگا در شهر ساپوآ واقع در نیکاراگوئه گردید .

پیگیری مسئله دولت انقلابی نیکاراگوئه در اجراء موافقت نامه صلح پنج کشور با اتخاذ سیاست واقع بینانه در مقابل دولت آمریکا و جیره گیران مزدور کنترا ، سبب از هم پاشیدگی وحدت ظاهری کنترا گردیده است . زمینه اختلافات قراوانی در صفوف انبوهی میان همکاران دیکتاتور سابق بوجود آورده است . حل بن بست جنگ در نیکاراگوئه از طریق سیاسی می رود تا با قبولاندن واقعیت نیکاراگوئه امروز به دولت ریگان و ارتجاع منطقه صورت واقعی بخود بگیرد . بقول مسئول حقوق بشر در رهبری کنترا : "جنش ما در حال فرار به پیش شیوه احتضار تدریجی است . رهبران ما لازم است به فکر خارج نمودن نیروی ما از نیکاراگوئه باشند و با نظر کمک نظامی آمریکا که مرکز صورت نخواهد گرفت بنشینند . در این پایان حالت ، این آغاز پایان کنترا است ."

محاكمه دو رهبر کمونیست در ترکیه

دادگاه رسیدگی به "جرائم" دبیر اول حزب کمونیست ترکیه ، حزب کارگران ترک از ۹ خرداد ماه که را خود را در آنکارا آغاز کرده است . در این محاكمه بر سر و صدا که بیش از ۱۸۳ وکیل ، ده ها روزنامه نگار و ناظر خارجی از جمله میکیاس تئودوراکیس آهنگساز معروف یونانی به همراه تعدادی از اعضای پارلمان این کشور حضور دارند ، قرار است که "جرائم" این دو شخصیت کمونیست مانند "تلاش برای تأمین هژمونی یک طبقه بر سایر اقشار جامعه (۱)" و "ضعیف احساسات ملی" و دیگر "تاهامات" از این دست رسیدگی شود .

با یادآوری کرد که این دو تن ۱۰ روز پیش از انتخابات غیردموکراتیک مجلس ترکیه در آبان ۱۳۶۶ علیرغم تحت تعقیب بودن و ممنوع بودن حزب کمونیست در داخل کشور ، داوطلبانه از مهاجرت به ترکیه بازگشتند و بلافاصله از سوی پلیس رژیم اورن با زداشت شدند . این اقدام در حقیقت اهت و واقعی دموکراسی فرمایشی در رژیم ترکیه را در برابر جهانیان به نمایش گذارد . دادستان برای دو رهبر کمونیست تقاضای ۲۷۵ سال زندان کرده است .

زرنالد ریگان رئیس جمهور آمریکا برای نخستین بار در طول دوران حکومتش اوایل خرداد ماه از مسکو دیدار کرد . طی دیدارهای دوجانبه سران دو کشور مسائل متعدد بین المللی و دوطرفه و خلق سلاح مورد بحث و گفتگو قرار گرفت . م . گورباچف که طی چند ماه گذشته در پی تصویب قرارداد مربوط به حذف موشک های میان برد مستقر در اروپا ، چندین پیشنهاد جدید پیرامون کاهش نیروهای غیر اتمی مستقر در اروپا ، نابودی سلاح های شیمیایی ، حذف بخشی دیگر از موشک های استراتژیک را به میان کشیده است ، در حقیقت ابتکار عمل در این عرصه را بدست دارد . از جمله مسائل مهم دیگر مورد بحث طرفین درگیری های منطقه ای از جمله مسائل افغانستان ، جنگ ایران و عراق ، فلسطین ، آنگولا و نامیبیا ، نیکاراگوئه و کامبوج بود .

از سوی دیگر ، شوروی در برابر انتقادات آمریکا دال بر پیمانال شدن حقوق بشر در این کشور پیشنهاد یک کنفرانس مشترک دوجانبه متشکل از نمایندگان پارلمان دو کشور را به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر نمود . بخشی از دیدارهای ریگان برای نخستین بار به دیدار با تیروهای مخالف ، ناراضی ها و محافل مذهبی اختصاص یافته بود .

طی دیدار ریگان از مسکو هر چند قرارداد مهمی به امضاء نرسید ، ولی به گفته طرفین پیشرفت های جدی در مذاکرات مختلف حاصل شده است . م . گورباچف در مراسم ضیافت به افتخار رئیس جمهور آمریکا ، پس از اشاره به اهمیت مذاکرات جاری پیرامون خلق سلاح ، گفت : "آقای رئیس جمهور ، دنیا همچنین منتظر موضع گیری های ما پیرامون مسائل پیچیده امروز مانند درگیری های منطقه ای ، بهبود روابط اقتصادی بین المللی ، کمک به توسعه ، غلبه بر بدبختی و فقر ، بیماریها و مسائل انسانی دیگرست ."

گامی دیگر

در راه تشنج زدائی

الستین : لیکاجف مسئول تاخیر در پرسش و رویکا

بوریس الستین که مهرماه سال گذشته در جریان نشست کمیته مرکزی بدلیل موضع انتقادی شدید علیه محافظه کاران در دستگاه رهبری حزب از مسئولیت شهر مسکو کناره گرفته شده بود ، طی مصاحبه ای با دو خبرنگار بی بی سی روسی بی اس گفت که لیکاجف ، مرد شماریه حزب ، مسئول اصلی تاخیر در پرسش و رویکا است . وی در این مصاحبه با اشاره به شیوه کار لیکاجف اظهار داشت "کسی در حرف مخالفتی از وی مشاهده نمی کند ، ولی همه می دانند که او بطور فعال در راستای اصلاحات عمل نمی کند الستین در برابر سؤال خبرنگاران تاخیر کرده که جایگزین ساری لیکاجف بجای شخص دیگر ، به نفع روند نوسازی جامعه شوروی خواهد بود . لازم به تذکر است که الستین در اوایل خرداد ماه از پست خود در شورای عالی اتحاد شوروی نیز برکنار شده بود .

افغانستان : درس های بزرگ يك تجربه تلخ !

میخائیل گورباچف چند ماه پیش در مصاحبه با روزنامه اونیٹا با توجه به اقامت ظاهراً شاه در ایتالیا گفته بود راه حل های مسئله افغانستان را از جمله باید در ایتالیا هم جست. این اشاره ظریف و ناباورانه را می توان در حقیقت به نوعی در همه تحولات ماه های بعد پیرامون مسئله افغانستان تا به امروز مشاهده کرد. بن بست حل نظامی مسئله افغانستان علی رغم حضور ۱۲۰ هزار تن از نیروهای ارتش شوروی در این کشور از یکسو و سیاست های خارجی نوبلیسم گورباچف در عرصه جهانی که مهم ترین سمت و سوی آنرا "تهاجم صلح"، خلع سلاح گسترده و حل و فصل درگیری های منطقه ای مهم تشکیل می دهند، را باید در زمره اصلی ترین انگیزه های اتحاد شوروی در جستجوی یک راه حل سیاسی برای مسئله افغانستان تلقی کرد، چرا که همه دلایلی که ۹ سال پیش حضور نیروهای شوروی در افغانستان را "موجه" ساختند، امروز به شدت به مراتب بیشتری به قوت خود باقی هستند و مخالفین دولت نسبت به سال های گذشته از قدرت و امکانات وسیعتری برخوردار می باشند.

ریشه های مسئله ای بنام افغانستان

آنچه امروز بنام مسئله افغانستان در سطح منطقه و جهان مطرح است، چگونه بوجود آمده و وضعیت امروزی آن از کدام عوامل و سیاست ها ناشی شده است؟

اینک درست ۱۰ سال از کودتای اردیبهشت ۱۳۵۷ افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق در ارتش افغانستان و سرنگونی حکومت داودخان می گذرد. انگیزه اصلی حرکت افسران چپ ارتش اقدامات سرکوبگرانه و ضد دموکراتیک حکومت داودخان علیه نیروهای چپ بود. داودخان خود پیشتر اتفاقاً با همکاری کمونیست ها ظاهر شاه را سرنگون کرده بود. بسیاری از رهبران حزب دموکراتیک هنگام کودتا در زندان بسر می بردند و حفیظ الله امین در تدارک آن نقش فعالی بعهده داشت. حرکت افسران چپ ارتش هرچند با موفقیت کامل روبرو شد، اما با زتاب واقعی نیرو و نفوذ حزب در جامعه و توانایی آن برای بدست گرفتن همه جانبه قدرت نبود. حزب دموکراتیک خلق افغانستان فقط چند ماه پیش از بدست گرفتن قدرت از وحدت دو جریبان کمونیستی خلق و پرچم که سالین دراز با یکدیگر برخورد داشتند، بوجود آمده بود. اعضای حزب به گفته رهبران آن از ۱۵ هزار تن تجاوز نمی کرد و فعالیت های حزب در جامعه ای بشدت عقب مانده، فتودالی، با روابط پیچیده قومی و ضعف شدید طبقه کارگر و حتی اقشار میانی صورت می پذیرفت. در چنین شرایط دشوار و حساسی حزب قدرت سیاسی را نه از طریق یک کار روشنگرانه و فراگیر، نه از طریق تکیه بر نفوذ توده ای و تشکل های زحمتکشان، نه در سایه شورش و طغیان مردمی و نه با حرکت متشکل طبقه یا طبقات پیشرو جامعه، بلکه در جریان یک هجوم غافلگیرکننده علیه حکومت وقت بدست گرفت. این شیوه بدست گرفتن قدرت بر بستر چنین واقعیت های اساسی اجتماعی و فرهنگی در حقیقت از همان ابتدا نطفه اشتباهات بزرگ آینده را با خود حمل می کردند و برای پرهیز از آنها حزب می باید به تلاش های عظیمی دست می زد و سیاست و تدابیر ظریف و حساب شده ای بکار می گرفت.

اما در عمل کار چگونه پیش رفت؟ حاکمیت جدید

متأسفانه نتوانست از شرایط نسبی مساعد پس از کودتا (ضعف شدید نیروهای مخالف و بیطرفی خیرخواهان اولیه مردم) بدستی بهره گیری و پایگاه توده ای خود را گسترش بخشد. برعکس حزب با دست زدن به یکسری اصلاحات عجولانه اقتصادی - اجتماعی، تحمیل یک سیستم تک حزبی، تحدید آزادی های سیاسی و اجتماعی به حفظ و تحکیم قدرت خود پرداخت. در حقیقت رهبری حزب تصور می کرد با اعتقاد داشتن به مارکسیسم - لنینیسم، با برخورداری بودن از عنوان "حزب طراز نوین طبقه کارگر" می تواند خود را قیم مردم نیز بداند، بجای آن تصمیم بگیرد و هرچه را که خود برای مردم مناسب تشخیص داد به هر قیمتی به مرحله اجرا

۱۰ سال دريك نگاه

اردیبهشت ۱۳۵۷: افسران چپ ارتش افغانستان حکومت داود را سرنگون کردند. جمهوری دموکراتیک افغانستان تأمین شد و تره کی به ریاست شوروی انقلاب انتخاب شد.

شهریور ۱۳۵۸: امین، نخست وزیر تره کی، طی توطئه ای نخستین رئیس شورای انقلاب را بقتل رسانید و خود به مقام ریاست جمهوری افغانستان رسید.

آذر ۵۸: نیروهای شوروی وارد افغانستان شدند. امین در جریان درگیری ها بقتل رسید و ببرک کارمل به مقام ریاست جمهوری افغانستان منصوب شد.

۱۳۶۱: دیه گوردووز، فرستاده سازمان ملل، اولین اقدامات مربوط به مذاکرات غیر مستقیم میان افغانستان و پاکستان را آغاز کرد.

۱۳۶۴: گورباچف، رهبر جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی، اعلام کرد که کشوری طرفدار حل سیاسی مسئله افغانستان است.

۱۳۶۵: نجیب الله به عنوان رهبر حزب دموکراتیک جان نشین کارمل شد.

۱۳۶۶: نجیب الله برنامه آشتی ملی خود را اعلام کرد. این برنامه عفو عمومی، توقف جنگ، بازگشت آوارگان و تشکیل دولت ائتلافی را در بر می گرفت. نیروهای مخالف پیشنهادت دولت افغانستان را رد کردند و آتش بس یکطرفه اعلام شده از سوی نجیب الله به کاهش درگیری ها منجر نشد.

بهمن ۶۶: کوردووز ۹ بار به کابل و اسلام آباد سفر کرد و مذاکرات افغانستان و در مرحله نوبنی شد.

اسفند ۶۶: دوازدهمین دور مذاکرات ژنودر حالی آغاز شد که شوروی اعلام کرده بود حاضر است نیروهای خود را طی ۹ ماه از افغانستان خارج سازد.

فروردین ۶۷: امضای قرارداد ژنو.

۱۲۶ اردیبهشت ۶۷: آغاز خروج نیروهای شوروی.

در آورد. غافل از آنکه حتی بهترین برنامه ها و اصلاحات را دیگال و انقلابی اگر از حمایت آگاهانه مردم برخوردار نباشند و از سوی آنها مورد استقبال قرار نگیرند، به آسانی می توانند به ضد خود بدل شوند و به انزوای رهبران جدا از توده ها بینجامند.

اشتباهات جبران ناپذیر

در افغانستان بعد از اشتباهات از اینهم فراتر رفتند. دعواها و درگیری های سنتی دو جریبان پرچم و خلق نه تنها هیچگاه در طول سال های گذشته پایان نیافت، که خود به عامل تشدید کننده ضعف و بی اعتباری دولت بدل گشت. محمد تره کی، اولین رئیس شورای انقلاب، فقط یک سال و اندی پس از کسب قدرت بدست نخست وزیر خود یعنی حفیظ الله امین به قتل رسید و آیین آخری سیاست رسمی ترور و سرکوب نیروهای مخالف و حتی کارها و فعالین کمونیست را در پیش گرفت. نیروهای مخالف دولت از همین زمان با کمک نیروهای خارجی یعنی امپریالیسم آمریکا، پاکستان و جمهوری اسلامی کار سازماندهی و مقاومت مسلحانه را بطور جدی آغاز کردند. برای مقابله با حکومت امین و نیروهای مخالف، نیروهای شوروی به افغانستان وارد شدند و در پی قتل امین، ببرک کارمل رهبر جناح پرچم قدرت را بدست گرفت.

حوادث زمستان ۱۳۵۸ در حقیقت آغاز یک دوران تلخ و دردناک است که طی آن حکومت افغانستان روز بروز بیشتر به ورطه یک جنگ داخلی تمام عیار کشانده می شود. حاصل این جنگ خونین و ویرانگر صدها هزار کشته، ۵ میلیون آواره، هزاران هزار روستای ویران و رها شده و یک ملت چندپاره شده است. نیروهای مخالف که از حمایت همه جانبه امپریالیسم آمریکا، پاکستان و دیگر دول ارتجاعی برخوردارند، طی دوره جنگ داخلی، علی رغم حضور ارتش شوروی، نفوذ خود را در مناطقی گوناگون افغانستان گسترش دادند و بخش قابل توجهی از استان های کشور در عمل تحت کنترل آنها قرار دارد.

حضور ارتش شوروی در افغانستان نه تنها به این مسئله بعد بین المللی دایره یکی از بیهانه های امپریالیسم و ارتجاع برای تنش فزایی در منطقه و تبلیغات علیه سوسیالیسم در سطح جهان بدل گشت، بلکه در عرصه داخلی و در میان مردم نیز اثرات منفی جدی بر جا نهاد. مطابق آمار رسمی مقامات نظامی اتحاد شوروی در طول ۸ سال جنگ در افغانستان تلفات ارتش شوروی به بیش از ۱۸ هزار تن می رسد که خود نشان دهنده وسعت درگیری های ارتش این کشور در خاک افغانستان است. اما این حضور هیچگاه نتوانست در عمل و آنگونه که در ابتدا تصور می شد، به تثبیت دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بینجامد.

طی ۳-۴ سال گذشته، اقدامات دولت افغانستان برای جبران برخی اشتباهات و اقدامات شتابزده گذشته و عقب نشینی سیاسی در پی و گاه غیر اصولی آن در عرصه های مختلف هیچیک نتوانستند بحران را تخفیف دهند و در این میان ببرک کارمل نیز بی سروصدا از کار برکنار شد. در جستجوی حل مسئله افغانستان، نجیب الله رهبر جدید حزب تا آنجا پیش رفت که حتی به تیروهای مخالف از چریک های مسلحان تا ظاهر شاه پیشنهاد تشکیل دولت

مجارستان: تغییرات مهم در کادر رهبری

کنفرانس ملی حزب سوسیالیست کارگزاران مجارستان که در آخرین روزهای اردیبهشت ۶۷ در بوداپست برگزار شد، تغییرات فراوانی در کادر رهبری کشور بوجود آورد. یاوش گادار پس از ۳۲ سال از رهبری حزب کناره‌گرفت و از ۱۱ نفر عضو هیئت سیاسی، ۶ نفر برای نخستین بار به ترکیب بالاترین ارگان تصمیم‌گیری وارد شدند. این تغییرات بویژه از آن نظر حائز اهمیت است که اعضای جدید را بطور عمده کادرهای جوان و طرفداران اصلاحات اجتماعی-اقتصادی و سیاسی تشکیل می‌دهند.

یاوش گادار در شرایطی رهبری حزب را ترک کرد که کشور در بحران اقتصادی-اجتماعی جدی بسر می‌برد. قروض خارجی کم‌رشدن، عدم رشد اقتصادی در چهار رجب برنامۀ پیش‌بینی شده در کناره‌ناراضی فزاینده مردم شرایط دشوار و حاد برای حزب و دولت بوجود آورده‌اند. این در حالی است که مجارستان در زمینه بسیاری از رفرم‌های اقتصادی-اجتماعی پیش از کشورهای سوسیالیستی دیگر بوده است و بسیاری از برنامه‌ها بی‌آنکه در شوروی بصورت تدریجی به مرحله اجرا درمی‌آیند، در مجارستان سال‌ها پیش به انجام رسیده‌اند. اما بهر حال شرایط اقتصادی-اجتماعی مجارستان بسا سیر کشورهای سوسیالیستی و از جمله اتحاد شوروی قابل مقایسه نیست.

رهبر جدید حزب، کارولی گروس، ۵۷ ساله، نخست‌وزیر قبلی مجارستان است. در کنار وی شخصیت‌های برجسته آریویسیون سابق درون حزبی و رهبران جناح اصلاح طلب حزب چون نیرش و پوژگای به چشم می‌خورند. راژونیرش در حقیقت پدر اصلاحات اقتصادی مجارستان در سال‌های پس از ۱۹۸۶ نام گرفته است که در سال ۱۹۷۲ با فشار محافظه‌کاران از کادر رهبری اخراج شده بود. ایمره پوژگای نیز در میان روشنفکران از نفوذ زیادی برخوردار است و از نظریات اصلاح طلبانه بویژه در مسائل سیاسی-فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کند.

میخائیل گورباچف بلافاصله پس از انتخاب گروس طی تلگرامی از وی بعنوان کمونیستی معتقد به اصول و رهبری کارآمد نام برده و برای وی در تلاش برای توسای سوسیالیسم در مجارستان آرزوی موفقیت نمود.

نیروهای مخالف صورت می‌پذیرد: به گفتن نجیب‌الله این نیروها از ظاهر شاه تا رهبران مسلح نیروهای مخالف را می‌توانند دربرگیرند. دوم مسئله پناهندگان و بازگشت آنان به میهن است. نیروهای مخالف و دولت افغانستان امروز همه سعی خود را بکار می‌گیرند تا نیروی مقابل را از این منبع عظیم انسانی بی‌بهره گذارند. سومین عامل تعیین‌کننده، توان نیروها و میزان مقاومت نیروهای دولتی در غیاب ارتش سرخ است. اگر همه این عوامل در جهت مساعد تحول نیابند، امکان یک درگیری خونین و وسیع در افغانستان وجود دارد و خطر آن می‌رود که کمونیست‌ها اولین و مهمترین قربانی آن گردند.

اما از افغانستان چه درسی خواهیم گرفت؟ حوادث افغانستان هشدار جدی برای کمونیست‌های منطقه است. همه آنچه در افغانستان گذشت، از چگونگی حفظ قدرت تا عدم توانایی تکیه به نیروی خودی و ورود ارتش یک کشور سوسیالیستی دیگر برای حفظ حاکمیت برای ما هزاران تجربه گرانمایا در بر دارند. ما هیچ تردیدی نداریم که امپریالیسم و ارتجاع منطقه در تشدید فشار و تقویت نیروهای مخالف نقش جدی و بزرگی ایفا کردند، اما انحراف اساسی، گذاشتن همه مشکلات به حساب دخالت امپریالیسم و ندیدن خطاها و اشتباهات اساسی خود است.

انکون جای آن دارد که حزب ما و همه نیروهای چپ کمونیستی میهن‌مان روی تجربه افغانستان بیاندیشند و جمع‌بندی این تجربه را در اختیار کل جنبش قرار بدهند.

ما در این مرحله نوین و بسیار دشوار مبارزات رفقای کمونیست افغانی، عمیق‌ترین احساسات برادرانه و همبستگی‌رزمنده خود را با آنان ابراز نموده و موفقیت آنان را در مبارزه برای یافتن یک راه حل سیاسی برای معضل افغانستان و فراهم آوردن شرایط و چهار چوب یک تفاهم ملی با سایر نیروهای سیاسی کشور، برای ایجاد یک افغانستان دموکراتیک، آزاد و مستقل از مصمم قلب آرزومندیم.

بررسی و نگرش انتقادی ما از مسائل حال و گذشته افغانستان، ناشی از علاقه ما به برادران کمونیست افغانی و به مناسبت نگرانی ما از سرنوشت آنان و بخاطر درس‌آموزی و تجربه‌اندوزی از حوادث دهسال گذشته‌ی جمهوری افغانستان می‌باشد.

ائتلافی داد و به آنها پست معاونت ریاست جمهوری و نخست‌وزیری پیشنهاد نمود. اما این پیشنهادات و ابتکارات راه بجائی نبردند و بین پست مسئله افغانستان تا مذاکرات ژنو و اتخاذ سیاست توأم با نرمش اتحاد شوروی ادامه یافت.

مواقفت نامه ژنو که در شماره ۱ "راه‌ارانی" در باره آن سخن گفتیم شاید راه حل اجتناب ناپذیر ولی دردناک معضل افغانستان بود. با خروج نیروهای شوروی از افغانستان از او خسر اردیبهشت مسأله این کشور به عوامل متعددی پیوند خورده است.

نخستین مسئله مهم آینده تلاش‌ها است که در خفا برای تشکیل یک حکومت ائتلافی با شرکت

مخالفین چه کسانی اند؟

نیروهای مخالف دولت افغانستان را می‌توان به لحاظ تعالیات سیاسی و فکری به سه گروه تقسیم کرد:

الف) سلطنت طلب‌ها و نیروهای سیاسی میانه رو شامل

۱- حرکت انقلاب اسلامی (به رهبری بنی‌محمدی)، حزب میانه‌رو که خواستار همکاری با ظاهر شاه نیز می‌باشد.

۲- جبهه: جریان سلطنت طلب که در میان پشتوها نفوذ دارد.

۳- جبهه ملی اسلامی به رهبری احمد گیلانی که یک نیروی سلطنت طلب به شمار می‌رود.

۴- اتحاد اسلامی به رهبری رسول سیف.

دو گروه آخر بشدت از سوی عربستان سعودی تقویت می‌شوند.

ب) گروه‌های مذهبی سنی

۱- حزب اسلامی (گلبدین حکمت‌یار)، از بزرگترین نیروهای سیاسی مخالف دولت افغانستان است که بویژه در میان پناهندگان افغانی از نفوذ فراوان برخوردار می‌باشد. این گروه افراطی مذهبی بخش بزرگی از کمک‌های نظامی و مالی آمریکا به نیروهای مخالف را به خود اختصاص می‌دهد.

۲- حزب اسلامی (یونس خالص). در سال ۱۳۵۸ از انشعاب با حکمت‌یار بوجود آمده است.

۳- جمعیت اسلامی (ربانی). جریان اسلامی غیر افراطی که در خود افغانستان با نفوذ است و نیروهای چریکی ورزیده‌ای در اختیار دارد.

ج) گروه‌های مذهبی شیعی:

۱- حرکت اسلامی (شیخ آصف محسن): که از سوی برخی جناح‌های روحانیت ایران تقویت می‌شود.

۲- شورا (بهشتی): از چندین گروه کوچک شیعه تشکیل شده است.

۳- نصر: که با پول و اسلحه ایران تقویت می‌شوند و پس از تشکیل سپاه پاسداران رو به ضعف رفته‌اند.

۴- سپاه پاسداران: از سال ۱۳۶۲ توسط سپاه پاسداران ایران تشکیل شده است و دارای نفوذ چندانی نیست.

بازگشت به ...

را به نام "میلادگو" در کان به روی پرده آورد. فیلم او اثری ساده، مبارزه جویانه و تعهدآمیز در دفاع از زارغان بی چیز مکزیک است.

از ایتالیا تنها یک فیلم در کان شرکت داشت و آن را هم فیلمساز آلمانی خانم مارگرته فون تروتا (سازنده فیلم روزا لوکزا میسورگ) کارگردانی کرده بود. فیلم او برداشت آزاد و تازه‌ای از نمایشنامه‌ی "مه‌خواهر" آنتوان چخوف بود که به خاطر لحن کند و زیباترین یکنواختش با استقبال چندانی روبرو نشد.

کریستوف کیسلوفسکی کارگردان جوان لهستانی با فیلم عمیق و تکان‌دهنده‌ی خود با تحسین خیره‌کننده‌ای روبرو شد. فیلم او در قالب یک فیلم جنایی، مطالعه‌ای دقیق و روانکاوانه

در جنایت و برهکاری است. فیلم او داستان قاتلی را بازمی‌گوید که با خونسردی، بی‌دلیل و بیرحمانه آدم می‌کشد و سرانجام خود او هم اعدام می‌شود. این فیلم را اعتراضی به مقررات مجازات اعدام در لهستان دانسته‌اند.

فیلم دانمارکی "پله‌ی فاتح" از بیل اوگوست - که جایزه‌ی بزرگ جشنواره را برنده شد - یک رمان بزرگ سینمایی است که وقایع آن در میان روستایان فقیر اوایل قرن نوزدهم می‌گذرد. با وجود ارزش‌ها و زیبایی‌های درخور توجه این فیلم، عنایت خاص هیئت داوران به آن تعجب‌انگیز و توجیه‌ناپذیر بود.

جشنواره‌ی امسال کان در فضای نگران‌کننده‌ای برگزار شد که دست‌اندرکاران سینما از بیم خطر "ویدئو" رنگ به صورت نداشتند. با این وجود به برکت چندین فیلم جدی و متعهدانه، کان دوره‌ی پرشور و سرزنده‌ای را پشت سر گذاشت.

انتقام رژیم از زندانیان سیاسی

قتل عام خونبار مبارزان اسیر، سند سرا سیمگی جلادان رژیم!

رژیم ضد مردمی و آدمکش جمهوری اسلامی ۳ تن از مبارزان زندانی میهن ما را به چوبه دار بست و با هیا هو - والته برای نخستین بار پس از سال ها - در روزنامه های خود ضمن اعلام این خبر هولناک به اصطلاح جرایم آنها را هم بر شمرده. مبارزان اعدام شده را عده ای از کارها و رهبران برخی سازمان های گوناگون سیاسی ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، مجاهدین خلق ایران و اتحادیه کمونیست ها تشکیل می دهند که در این میان از جمله نام نوشیروان لطفی عضو مشاور هیئت سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به چشم می خورد که ۵ سال پیش توسط گزرمه های رژیم دستگیر شده بود.

خبر هولناک اعدام ۳ تن از اسرای زندانیان رژیم جمهوری اسلامی، لاله های سرخ دیگری بر پهن دشت خونین میهن داغدار ما رویا نید.

جلادان رژیم، بر متن انزوی روزافزون خود در میان مردم، بحران های کشنده داخلی، شکست های پیاپی نظامی و بی آبرویی هر چه بیشتر در صحنه بین المللی، سراسیمه و سبانه، از فرزندان اسیر خلق انتقام میگیرند و دستان خون چکان خویش را هر چه بیشتر در منجلاب رسوائی و درنده خوئی آلوده میسازند.

بیرون کشیدن مبارزان از سران سازمان نهایی مختلف سیاسی از درون سیاهچالها و سپردن آنان به جوخه های اعدام، نه فقط سند نفرت آور جدیدی از جنایات هولناک یک رژیم مرتجع و قرون وسطایی را بر دفتر پرچم خیانت های این جلادان نسبت به مردم ایران، اضافه میکند، و شعله های خشم و نفرت مردم ایران را نسبت به این جنایتکاران فرورزاتر میسازد، بلکه در عین حال، لوح افتخار جدیدی نیز بر تارک مقامت حماسی فرزندان خلق، مینشاند.

ما تصویر صحنه جانگداز، خونین، اما باشکوه این جان باختگان وطن را، که با پیکرهای خونین، و سری افراشته، لحظه جاودانه و پر عظمتی از مقاومت مردمان را به نمایش گذارند، نجواکنان، از این خانه به آن خانه، از این شهر به آن شهر خواهیم برد، تا سرانجام فریاد خروشان خشم مردم، آرکان پوسیده این رژیم خونخوار و وحشت زده را بلرزده در آورد.

ما با محکوم کردن این جنایات بی سابقه، با ابراز نفرت عمیق از این قتل عام های وحشیانه و با تجدید عهد نسبت به آرمانهای بزرگی که مبارزان راه رهاشی ایران را از جنگال ایمن دژخیمان مرتجع، نوید میدهد، مبارزه سترگ خود را، دست در دست دیگر مبارزان راه استقلال و آزادی ایران، با ایمان و اعتقاد بازمی نهم عمیقتری به پیش خواهیم برد و سرنگونی محتوم رژیم را که با گلوله و نیرنگ، بر جای ایستاده است به آرزوی شریفی، هر چه نزدیکتر میسازد خواهیم ساخت.

۲۵۰ قربانی جنگ نفت کش ها

انجمن بین المللی صا حبان نفت کش اعلام کرد که حدود ۲۵۰ تن از کارکنان کشتی های نفت کش در جریان حملات ایران و عراق در آب های خلیج فارس و دریای عمان کشته و ۵۰۰ تن مجروح شده اند. مطابق این اطلاع که حوادث پس از ۲۴ آوریل ۱۹۸۴ یعنی آغاز جنگ نفت کش ها را در بر می گیرد، حملات عراق سه برابر ایرانی ها بوده است.

پیام زیر از سوی تعدادی از رفقای کارگردانان دریافت شده است.

با عشق و ایمانی را سخ به آموزشهای مارکسیسم و اعتقاد به توانایی طبقه کارگر ایران

رفقا! یک بار دیگر دست شما را رفیقان می فشاریم. برایتان پیروزی در راه اهداف والای انسانی و انقلابی طبقه کارگر آرزو میکنیم. ما معتقدیم با این اعلام موجودیت، گردانی مبارزه خود را در راه اهداف زحمتکشان میهنمان آغاز میکند که از تجربه گرانبهای برخوردار است و به تبع آن مسئولیتی بس عظیم در رابطه با خلق و انقلاب بدوش خواهد کشید.

رفقا! صداقت و صراحت شما در بیان حقیقت و برخورد انقلابی به اشتباهات گذشته بر مبنای اصولی لنینی، ما را امیدوار میکند که در آینده ای نزدیک جنبش طبقه کارگر ایران دارای آن توانمندی خواهد شد که بتواند اعتماد طبقه کارگر و توده های رنج دیده میهنمان را بخود جلب کرده و تا رسیدن به پیروزی قدا کارانه در رزم طبقاتی شرکت فعال داشته باشد.

به نظر ما درک عمیق از شرایط کنونی جامعه ایران و حاکمیت خونخوار قرون وسطایی آن، ضرورتها بی را فراروی ما قرار میدهد که بیانش از هر مساله باید بدان اندیشید. نخست اتحاد عمل همه گردانهای مارکسیستی می باشد. ما معتقدیم بدون اتحادی اصولی بین نیروهای انقلابی میهنمان سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب آتی بعید به نظر می رسد. در این راستا، ما شورای هماهنگی چپ کمونیستی پیشنها دی رفقا را مبنای درستی برای شروع دانسته، اعتقاد داریم توانا شدن شورای هماهنگی چپ می تواند مساله اتحاد نیروها را تسریع کند.

ما بر این باوریم که میهن ما از جنبش کارگری نیرومند اما پراکنده ای برخوردار است. و این مساله یک واقعیت انکارناپذیر می باشد. همین پراکندگی چنان از قدرت عمل آنها کاسته که جنبش نتوانسته به سبب همین تفرقه موجود به اهداف خود جامه عمل بپوشاند.

در شرایط حاکمیت دیکتاتورهای قرون وسطایی بر میهنمان، وجود تشکیلاتی منسجم و رزمنده ای را طالب است که با شناختی عمیق و همه جا نبه از شرایط کنونی جامعه، با تلاشی بی گیر اعتماد توده های زحمتکشان را بخود جلب کرده، در آینده ای نه چندان دور، حزبی خواهد داشت که همه رزمندگی طبقه کارگر و توان رهبری آن را در خود داشته باشد. ما از دیگر گردانهای انقلابی میخواهیم با درک اهمیت شرایط کنونی مجدانه در راه اتحاد گام بردارند و این خواست بحق خلق و انقلاب را عملی سازند.

زنده باد دلاوری خلق!

زنده باد جنبش جهانی کمونیستی و کارگری!

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا!

سرنگون باد رژیم ارتجاعی و ضد خلقی جمهوری اسلامی!

پیش بسوی طرد قطعی کلیه مظاہر انحرافی راست و "چپ" بویژه اپورتونیسیم راست از جنبش کمونیستی ایران!

پیش بسوی وحدت اصولی گردانهای مارکسیست - لنینیست ایران!

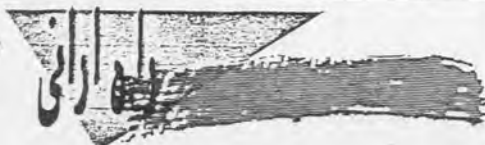
با دروهای رزمجویانه

تعدادی از کارگران

حق اشتراک برای یکسال در خارج از کشور:

برای اروپا: معادل ۳۵ مارک آلمان غربی

برای امریکا: کانادا و کشورهای آسیای معادل ۴۵ مارک آلمان غربی



شماره ۲ خرداد - تیر ۱۳۶۷

بهاء معادل ۸۰ ریال

کمک های مالی و حق اشتراک خود را به حساب بانکی زیر و ریز نمایید:

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B. P. 23

92114 CLICHY CEDEX

FRANCE

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG (BLZ 39060180)

KONTO-NR.: 90985

AACHEN-WEST GERMANY